



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ملاقات

در صاریا

حوادث تاریخی و نکته های علمی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

شیخ ابوالفتح باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملاقات در صاریا (حوادث تاریخی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام)

نویسنده:

جمال الدین حجازی

ناشر چاپی:

نشر مولود کعبه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ملاقات در صاریا (حوادث تاریخی پیرامون مقام امام زمان علیه‌السلام)
۸	مشخصات کتاب
۸	ملاقات در صاریا
۱۰	بیست کرامت شگفت انگیز
۱۱	سرچشمه این کرامات
۱۱	بانویی از دینور
۱۴	رؤیای سرنوشت ساز
۱۶	بازگشته از بیراهه
۱۸	چند گزارش
۱۹	جواب دندان شکن
۲۰	دوازده خاتم از آسمان
۲۰	دو نشانه ی بزرگ
۲۱	راه ثروتمند شدن
۲۱	گنجهای دانش
۲۲	یک خبر غیبی
۲۳	سخنی از آخرین سفیر
۲۴	سرچشمه ی توانمندی ها
۲۵	قدرت روح
۲۵	چگونه می توان روح را قوی ساخت و کارهای خارق العاده انجام داد
۲۶	کشف یک راز
۲۷	درسی از یک استاد
۲۸	هشدار ی مهم

۲۹	قدرت روحی اکتسابی
۲۹	قدرت روحی موهبتی
۳۰	دختری که از گور برخاست
۳۱	حادثه ای دیگر
۳۱	ماجرایی بهت انگیز
۳۲	نفرین کارساز
۳۲	جاسوس مغرور
۳۳	تشنه ای در بیابان
۳۴	زمینه های تربیتی
۳۵	انگیزه ی خود سازی
۳۶	پرخاش به مادر، هرگز
۳۶	دلباخته ای در باران
۳۶	شب آن چنانی
۳۷	رمز موفقیت و کامیابی
۳۹	داستان ملکه
۴۱	اطاق عمل بدون جراحی
۴۱	حکایت شنیدنی
۴۲	سرگذشت من
۴۴	نخستین گزارش
۴۴	گزارش دوم
۴۴	کوری که از همه بیناتر بود
۴۴	نکته مهم
۴۶	درمان روح
۴۶	ماجرای دختری نوزده ساله

- زیبایی صورت و جمال سیرت ۴۷
- از دل سنگ تا منبع نور ۴۷
- آخرین قصه ۴۹
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۰

ملاقات در صاریا (حوادث تاریخی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان: ملاقات در صاریا نام پدید آور: جمال‌الدین حجازی، - ۱۳۳۲ مشخصات نشر: قم: نشر مولود کعبه، ۱۴۱۶ق. = ۱۳۷۵
 مشخصات ظاهری: ص ۱۶۰ شابک: ۲۹۰۰ ریال؛ ۲۹۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان روی
 جلد: ملاقات در صاریا: حوادث تاریخی و نکته‌های علمی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام عنوان دیگر: حوادث تاریخی و
 نکته‌های علمی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام موضوع: (م ح م د) بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - رویت موضوع:
 مهدویت رده بندی کنگره: BP۵۱/ح۳۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹ شماره کتابشناسی ملی: ۷۵-۲۱۲۸

ملاقات در صاریا

سال دویست و شصت و هشت هجری بود. سیزده سال از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می گذشت. دوستان خاص و شیعیان با اخلاص آن حضرت متوجه شدند امام از عراق به مدینه رفته و در ناحیه ی «صاریا» سکونت نموده است. صاریا دره و منطقه ای بود که بین کوههای اطراف مدینه قرار داشت. یکی از شیفتگان آن حضرت که سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار بود و برای دیدار امام بار سفر بست، عیسی بن مهدی جوهری بود. به بهانه ی حج، رهسپار مدینه شد و در صاریا کرامات بزرگ و امور خارق العاده ای از مولی مشاهده کرد و به حضور پرفیضش شرفیاب گردید. [صفحه ۶] وی داستان این ملاقات و آن معجزات شگفت انگیز را چنین تعریف نموده است. در سال ۲۶۸ هجری، دیارم را به سوی مکه ترک کردم تا حج بگذارم. در حقیقت، انگیزه و قصدم از این سفر، توقف در مدینه و رفتن به ناحیه ی صاریا برای تشریف به خدمت امام زمان علیه السلام بود. چون طبق اخبار محرمانه ای که به ما رسیده بود می دانستم حضرت از عراق خارج شده و آنجا ساکن گردیده و شیعیان خاص و مورد اعتمادش را به حضور می پذیرد. گرچه من سی بار حج رفته بودم، آن سال نیز به شوق دیدار حضرت بقیه الله علیه السلام آهنگ کعبه نمودم و راهی مکه شدم تا بدین عنوان قبل از مناسک حج، مولایم را ملاقات کنم. متأسفانه در راه، دچار بیماری شدم. با آنکه ضعف و مرض بر من چیره شد، از پای نشستم و همچنان با اشتیاق فراوان، به حرکت ادامه دادم تا هر چه زودتر به دیدار جان جهان و محبوب جهانیان نائل گردم. انسان در حال بیماری، گاهی نسبت به همه چیز بی رغبت و بی اشتها می شود، اما گاهی نسبت به بعضی از میوه ها یا خوارکها تمایل پیدا می کند و مخصوصاً هنگام ناتوانی بدن و بروز امراض ضعف آور، دلش می خواهد غذاهای مقوی و نیروبخش بخورد. وقتی از قلعه ی «فید» گذشتم، ضعف و بیماری احساس نمودم. در [صفحه ۷] همان حال، ماهی و شیر و خرما هوس کردم و با خود گفتم کاش این غذاها برایم مفید بود و از آنها می خوردم. ولی چون فکر می کردم ماهی و شیر و خرما برایم خوب نیست در صدد تهیه اش برنیامدم و از خواسته ی دل، چشم پوشی نمودم. بالاخره رنج سفر را تحمل کردم و درد و بیماری را بر جان خریدم تا خوشبختانه به مدینه رسیدم. وقتی وارد شهر شدم، نخست به دیدار بعضی از برادران ایمانی و دوستان صمیمی شتافتم و از آنها سراغ مولایم را گرفتم. به من نوید دادند که صاحب الامر علیه السلام در صاریا تشریف دارند. با یک دنیا امید و آرزو برای دیدار امام از مدینه بیرون تاختم و راهی کوهستان شدم. غروب بود که نزدیک آن وادی رسیدم. وقتی آخرین گردنه را پشت سر گذاشتم و از فراز کوه بر دره اشرف پیدا کردم، ناگاه نگاهم به آن سرای نور افتاد. اشک شوق در دیدگانم حلقه زد. می خواستم پرواز کنم و هر چه زودتر مولایم را ببینم و بر دستهایش بوسه زنم. جلوتر که رسیدم ایستادم. هنوز چند قدمی با جایگاه امام فاصله داشتم که از مرکب پیاده شدم و به فکر فرو رفتم. با خود می گفتم: خدایا چه می شود؟! آیا به من اجازه ی ملاقات خواهند داد؟! آیا سراغم را می گیرند؟! از چه کسی بپرسم؟ خورشید غروب کرد و من همچنان غرق در این افکار، با خدا

راز و نیاز داشتم. پیوسته از مهر یزدان، دیدار امام زمان علیه السلام را آرزو [صفحه ۸] می کردم و در انتظار اجازه ی ورود و تشریف به محضر امام، لحظه شماری می نمودم. کم کم سرخی وسط آسمان، به طرف مغرب کشیده می شد. وقت نماز شده بود. همان جا نماز مغرب و عشا را خواندم و باز مشغول دعا و نیایش شدم. مخلصانه به درگاه الهی می نالیدم و زاری می کردم. عاجزانه از او می خواستم که مرا شایسته ی لقای حجت خویش قرار دهد و به دیدار آن جلوه ی ربانی و فروغ ایزدی موفق نماید. همچنان که اشک می ریختم و تضرع می نمودم، ناگهان دیدم شخصی فریاد زد و مرا به نام خواند و گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری جنبلانی. بعد دانستم وی خادم حضرت است و اسمش بدر می باشد. همین که صدایم زد زبان به شکر و ستایش خدا گشودم و پی در پی حمد و ثنای الهی گفتم. مثل مرده ای که زنده شده باشد. گویی روح در کالبدم دمیده شده بود. مثل پرنده ای بال درآورده بودم و در حالیکه الله اکبر و لا اله الا الله، زیر لب داشتم به سوی کعبه ی مقصود شتافتم. وقتی وارد شدم و به صحن خانه رسیدم، دیدم خوانی نهاده شده و غذائی آماده است. بدر به درون سرا راهنمایی ام کرد. نخست مرا به سمت طبق غذا برد و کنار ظرف غذا قرارم داد و گفت: مولایت می فرماید از آنچه موقع بیرون آمدن از قلعه ی فید، در حال بیماری، بدان [صفحه ۹] میل پیدا کرده بودی تناول کن. با خود گفتم همین یک برهان که نشانه ای روشن و اعجازی بزرگ می باشد برایم بس است. اما چگونه دست به غذا ببرم و مشغول خوردن شوم حال آنکه هنوز به حضور آقا و مولایم شرفیاب نشده و لیاقت دیدارش را نیافته ام؟! در این لحظه، صدای آن حضرت را شنیدم که به من فرمود: عیسی، بخور؛ مرا خواهی دید. آنگاه کنار آن مائده ی آسمانی نشستم. دیدم ماهی گرم و خرمای تازه و ظرفی پر از شیر درون آن نهاده اند و به گونه ای بسیار جالب و دلپذیر آراسته می باشد. ناگهان به فکر مرضی که دامن گیرم شده بود افتادم و از روی تعجب به خود نهیب زدم: بیمار و ماهی و شیر و خرما؟! این اندیشه به ذهنم خطور کرد، بار دیگر صدای امام به گوشم رسید که بر من بانگ زد: ای عیسی، آیا در کار ما تردید می کنی؟ مگر تو به سود و زیان خود از ما داناتری؟ این اعجاز دیگر، روحم را به تلاطم انداخت و انقلاب عجیبی در من پدید آورد. از پندار ناروایم پشیمان شدم. بی اختیار چشم هایم پر از اشک گردید. در حالی که قلبم سخت به هیجان آمده و عقلم سراسر مات و حیران گشته بود، گریستم و از خدای مهربان، طلب عفو و آمرزش نمودم. [صفحه ۱۰] سپس از تمام غذاها خوردم. عجیب بود وقتی لقمه ای برمی داشتم جای آن در ظرف غذا خالی نمی ماند! هر چه خوردم چیزی از آن غذا کم نشد و بدون کاستی باقی ماند. از جهت کیفیت نیز اصلا با خوراکیهای دنیا قابل مقایسه نبود؛ طعم و بوی دیگری داشت. از تمام غذاهائی که در دنیا خورده بودم لذیذتر، گواراتر، پاکیزه تر و بهتر بود. بدین جهت خیلی زیاد خوردم تا آنجا که دیگر شرم نمودم و با آنکه هنوز اشتها داشتم، دست از غذا برداشتم. برای سومین بار، صدای دلنشین مولا- را شنیدم که با مهربانی و آهنگ ملایمی مرا ندا داد و فرمود: حیا نکن عیسی. اینها از غذاهای بهشت است؛ دست هیچ مخلوقی پدیدش نیاورده و ساخته و پرداخته ی بشری نیست. مقداری دیگر خوردم اما گویی سیر نمی شدم. مثل اینکه هر چه بیشتر می خوردم، بیشتر می خواستم و اشتهایم افزون می گشت. سرانجام دست کشیدم و عرضه داشتم: مولای من، مرا بس است؛ به اندازه ی کفایت خوردم. در این هنگام صدای حضرت در صحن منزل طنین افکند که: نزد من بیا. از جا بلند شدم اما همین که خواستم حضور امام شرفیاب گردم، متوجه شدم دستم را نشسته ام. در دل گفتم: آیا با این دست نشسته به [صفحه ۱۱] ملاقات حضرت بروم؟! ناگاه حجت خدا بر من بانگ زد: ای عیسی، آیا در دستت چرکی هست؟ نگاهی به دستم انداختم و آن را بوییدم. تمیز و پاکیزه بود با چنان عطری که از مشک و کافور، خوشبوتر. شگفت زده و خوشحال به سوی امام رفتم. وقتی حضورش رسیدم و چشمم به رخسار ملکوتی و چهره ی نورانی اش افتاد، دیدگانم از فروغ روی تابناکش، خیره و مبهوت گشت و از هیبت و عظمتش چنان خود باخته و حیران شدم که پنداشتم عقل از سرم پریده است. آنگاه رو به من نمود و فرمود: ای عیسی، اگر تکذیب کنندگان نبودند، و اگر آنها که مرا باور ندارند از روی انکار به شما نمی گفتند: او کجاست؟ کی به وجود آمده؟ در کجا متولد شده؟ چه شخصی او را دیده؟ چه پیامی فرستاده و چه فرمانی از ناحیه ی وی برایتان صادر گردیده؟

شما را از چه چیز آگاه ساخته و کدام خبر را به شما ابلاغ نموده؟ چه اعجازی از او دیده اید و چه کار خارق العاده و معجزه‌نمایی به [صفحه ۱۲] شما نشان داده است؟ اگر چنین منکر نمی‌شدند و این سخنان باطل را نمی‌گفتند و به تکذیب من نمی‌پرداختند، هیچیک از شما به دیدارم نائل نمی‌شدید و (چون زمان غیبت و دوران زیستی من است) ملاقاتم برایتان حاصل نمی‌گشت. هشیار و آگاه باش به خدا سوگند، از یاری امیر مومنان علیه السلام دست برداشتند. او را از خود راندند. حقش را غصب نمودند. ظالمان را بر آن حضرت مقدم داشتند. با وی مکر و نیرنگ نمودند و سرانجام به قتلش رساندند، با آنکه کرامات فراوانی از او مشاهده کردند. نسبت به سایر نیاکان و اجداد نیز به ستم رفتار نمودند. به امامت و مقام کرامتشان ایمان نیاوردند. آن بزرگواران را جادوگر خواندند و کاهن قلمداد کردند و به ارتباط با جن متهم ساختند!! سپس فرمود: ای عیسی، کرامات و نشانه‌هایی را که از وجود ما و مقام امامت و ولایت ما دیدی به دوستانمان خبر بده و مراقب باش تا دشمنانمان را از اسرار ما آگاه نسازی که اگر از احوال و اخبار ما به دشمنان و بدخواهانمان گزارش دهی، ایمانت سلب شود و جلوه‌ی هدایت و نور لیاقت در وجودت خاموش گردد. وقتی سخن امام به اینجا رسید، بر خود لرزیدم و ملتسانه عرضه داشتم: مولای من، دعا کنید که ثابت قدم بمانم و از خدا بخواهید ایمانم را استحکام و استواری بخشد. [صفحه ۱۳] حضرت فرمود: اگر خداوند، تو را استوار و ثابت قدم قرار نداده بود، به فیض دیدارم نمی‌رسیدی و از ملاقاتم محروم می‌ماندی. اکنون رهسپار حج باش، هدایت و رشد همراهت باد. گفتار امام که تمام شد، چنانکه فرمان داده بود، بی‌درنگ آهنگ مکه نمودم و برای انجام مناسک حج، از خدمت سراسر نور و شرافتش مرخص شدم. هنگامی که از دیدار حضرت برگشتم و از سرای پاک و پرفروغش بیرون آمدم، خرم و شادمان بودم. به پاس این نعمت بزرگ، پیاپی شکر و سپاس الهی بر زبان راندم چندان که پنداشتم از همه‌ی مردم بیشتر ثنا و حمد خدا گفتم و فراوان تر به ستایش و شکرش پرداختم. این رویداد که در کتاب «النجم الثاقب» ثبت گردیده کرامات متعددی در بردارد که هر یک به تنهایی، گواه روشن و سند گویایی بر مقام ربانی و امامت و ولایت آسمانی حجت الهی حضرت مهدی علیه السلام است. اینک بیست مورد از این دلایل واضح و نشانه‌های غیر قابل انکار را که بیانگر دانش و قدرت خارق العاده‌ی آخرین سفیر الهی است، فهرست وار خاطر نشان می‌سازیم: [صفحه ۱۴]

بیست کرامت شگفت‌انگیز

۱. نام آن مرد را که از راه رسیده و برای دیدار امامش آمده بود می‌دانستند. ۲. از نام پدرش نیز اطلاع داشتند. چنانکه خادم حضرت، اسم او و پدرش را گفت و اجازه‌ی ورودش داد. ۳. وطن و جایگاه وی را می‌شناختند و می‌دانستند اهل کدام سرزمین است. چنانکه خدمتگزار امام، محل وی را اسم برد و او را به زادگاهش «جنبلان» منسوب ساخت و چنین صدایش زد: ای عیسی بن مهدی جوهری جنبلانی. ۴. می‌دانستند در مسیرش، از قلعه‌ی «فید» گذشته است. ۵. اطلاع داشتند که پس از عبور از «فید» در حال ضعف و مرض، به غذا خوردن میل پیدا کرده است. ۷. نوع غذاهای دلخواهش را می‌شناختند و آگاه بودند که هوس ماهی و شیر و خرما داشته است. ۸. می‌دانستند غذایی را که دلش خواسته، نخورده است. ۹. مطلع بودند انگیزه‌اش در نخوردن غذای مورد تمایلش، پرهیز به خاطر بیماری بوده و آن را مضر می‌دانسته است. ۱۰. غذای بهشتی و مائده‌ی آسمانی برای او حاضر نمودند. [صفحه ۱۵] ۱۱. از اندیشه‌اش مطلع بودند که با خود گفته چگونه مشغول غذا خوردن شوم، در حالی که هنوز مولایم را ندیده‌ام؟! بدین خاطر ندایش دادند که: بخور، مرا خواهی دید. ۱۲. همان غذاهایی را که دلش خواسته بود و میل داشت برایش حاضر ساختند؛ آن هم نه از نوع دنیایی و از آشپزخانه‌های بشری، بلکه از سنخ ملکوتی و میوه‌ها و خوراکیهای بهشتی که از آشپزخانه‌ی غیبت آمده بود. ۱۳. فکرش را دانستند که وقتی خواست دست به غذا ببرد، به یاد بیماری‌اش افتاد و احتمال ضرر داد. از این رو فرمودند: مگر تو به سود و زیان خود از ما داناتری؟ ۱۴. از غیب می‌دانستند که خوردن ماهی و شیر و خرما برای او زیانی ندارد.

۱۵. وقتی مرد تازه وارد، دست به غذا می برد و لقمه ئی بر می داشت، جای لقمه، خالی نمی ماند و هر چه از غذاها خورد، چیزی از آن کاسته نشده و طعام بهشتی همچنان دست نخورده بر جای ماند. ۱۶. هر چه بیشتر می خورد، سیر نمی شد و اشتها و لذتش افزون می گشت. ۱۷. بدون آنکه از پر خوری ناراحت شود و معده اش سنگین گردد به خوردن ادامه داد و تا آخر احساس خستگی و ملامت نکرد. [صفحه ۱۶] ۱۸. وقتی دست از غذا برداشت، انگیزه ی او را دانستند و از حالات وی با خبر بوده، اطلاع داشتند که به خاطر شرم و خجالت کنار نشسته است؛ نه بر اثر سیر شدن و بی میلی، بدین جهت ندایش دادند: حیا نکن، اینها از غذاهای بهشت است. ۱۹. فکر دیگر را نیز دانستند که به ذهنش خطور کرد و در دل گفت آیا دست نشسته به دیدار حضرت بروم؟ و مورد خطاب قرارش دادند. ۲۰. بدون آنکه دستش را بشوید، تمیز بود و کاملا معطر.

سرچشمه این کرامات

آیا این علوم بهت آور از کجا ریشه گرفته است؟ آیا این قدرت شگفت انگیز، از چه مبدای پدید آمده است؟ اطلاع از رویدادهای گذشته ی اشخاص، آگاهی از خطورات ذهنی، دانستن حالات روانی و خیر دادن از شوون قلبی که همه از امور غیبی و باطنی می باشند از کدام چشمه جوشیده است و چگونه امام زمان علیه السلام تمام اسرار انسان و جهان را می داند و از جمیع حالات و حوادث، مطلع است؟ نزول مائده ی آسمانی، پیدایش آنچه حضرتش اراده نموده از جهان ملکوت و عالم غیب، ایجاد غذاهای بهشتی و کاسته نشدن آن در اثر مصرف، که همه ناشی از نیروی خارق العاده می باشند از کجا مایه [صفحه ۱۷] گرفته و چگونه امام عصر علیه السلام، بر این توانمندیها دست یافته و بر انجام هر چه بخواهند، قدرت پیدا کرده است؟ خلاصه این کرامات حیرت انگیز از چه منبعی جاری شده، سرچشمه ی این دانش و قدرت غیر عادی را کجا باید جست؟ نکته ای که بر این حیرت و شگفتی می افزاید توجه به تاریخ وقوع حادثه می باشد. زیرا جریان دیدار در صاریا و امور خارق العاده ای که ضمن آن رخ داد، در سال دویست و شصت و هشت هجری بود؛ یعنی حدود سیزده سال بعد از ولادت امام زمان علیه السلام که بنا به گزارش مشهور، آن حضرت در سال دویست و پنجاه و پنج هجری متولد گردیده و بر این اساس، بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود که این کرامات از وجود تابناکش صادر شده است. اگر ما سایر گزارشهای غیر مشهور را نیز بنگریم که برخی سال تولد فرخنده اش را دویست و پنجاه و هفت و بعضی دویست و پنجاه و هشت نوشته اند، آن بزرگوار در آن تاریخ، دهساله یا یازده ساله بوده است. آری، نکته ی مهم این است که کرامات نامبرده شده و این امور خارق العاده در زمانی از حضرتش نمایان گردیده که در سن نوجوانی ده الی سیزده ساله بوده است. البته بروز این امور از حضرت حجه بن الحسن علیه السلام منحصر به این دوران یا روزگار بعد از آن نیست، زیرا کرامات زیادی در اول ولادت، حتی ایام پیش از تولدش ظاهر گردیده که همه بیانگر دانش [صفحه ۱۸] غیر عادی و توانائی فوق بشری او می باشد. چنانکه قسمتی از آنها را در کتاب «آخرین سفیر» یاد آور شده ایم. اما خبر دادن از غیبت، اطلاع از افکار، آگاهی به تمام حوادث و ظهور کارهای خارق العاده از طفل تازه به دنیا آمده یا کودک چند ساله یا نوجوان سیزده ساله یعنی چه؟! راستی این دانش شگفت انگیز را چه می توان نامید و منشاش را در کجا باید یافت؟ این توانایی حیرت آور را چه باید گفت و آن را از کجا باید ریشه یابی کرد؟ قبل از شرح این مطالب با سرگذشت دیگری آشنا شوید تا بعد از آن، آرام آرام حقایق مهمی را پیرامون سرچشمه های این علم و قدرت که از اصیل ترین معارف مکتب وحی است و شناخت آن برای روح بشر، ارزش حیاتی دارد بیان داریم. [صفحه ۱۹]

بانویی از دینور

نگاهش که به آن مرد افتاد، سلام کرد و مودبانه گفت: خانم مرا خدمت شما فرستادند و درخواست نمودند وقتی را برای ملاقات

تعیین کنید و قدم رنجه نموده، به سرای ایشان تشریف بیاورید که با شما گفتگویی دارند. سخن قاصد تمام شد و منتظر ماند تا پاسخ بگیرد و برگردد. احمد بن ابی روح - که از رجال با فضیلت آن ناحیه محسوب می شد - قدری درنگ کرد. سپس زمانی را معین نمود و وعده داد که نزد وی برود. آن بانو، عاتکه نام داشت و از بانوان نسبتاً ثروتمند و با شخصیت دینور بود. او روحی بلند و فرزانه داشت. خردمند و صاحب کمال بود. سنجیده سخن می گفت و دانا و بیدار دل بود. [صفحه ۲۰] دینور، دهستانی است در بخش صحنه ی کرمانشاهان که در ساحل رود دینور قرار دارد. سابقاً دینور، در مسیر مداین به آتشکده ی آذرگشنسب واقع شده بود. امروزه از بیستون راهی به طرف سنقر کلیایی جدا می شود که در امتداد رودخانه ی دینور، به طرف شمال می رود. در کنار همین رود، آبادی دینور به چشم می خورد. احمد بن ابی روح طبق قرار، در موقع مقرر به منزل عاتکه رفت. در زد و پس از اجازه وارد شد. او می گوید: هنگامی که نزد آن خانم رفتم به من گفت: شما در ناحیه ی ما از نظر دیانت و پارسائی بر همگان برتری دارید و امانتداری و ایمانتان، بیش از سایرین مورد وثوق و اطمینان می باشد. به همین خاطر می خواهم امانتی را تحویلتان داده، به عهده شما بگذارم تا در صدد ادای آن برآیید و به انجامش رسانید. من در حالی که فکر می کردم آیا منظور او از این امانت چیست و باید آن را به که برسانم؟ جواب دادم: ان شاء الله انجام می دهم و به خواست خداوند، آن را به صاحبش خواهم سپرد. آنگاه کیسه ای در برابرم نهاد و گفت: اینها مقداری پول نقره است که در این کیسه ی سربسته و لاک و مهر شده قرار دارد. لطفاً کیسه را نگشایید و در آن ننگرید تا به دست آنکه از غیب به شما خبر دهد و بگوید در آن چیست و چه مقدار می باشد بسپارید. سپس گوشواره ای مقابلم نهاد و چنین به سخنش ادامه داد: این [صفحه ۲۱] هم گوشواره ی من است که معادل ده سکه طلا ارزش دارد و در آن، سه نگین می باشد که ده سکه ی زر قیمت گذاری می شود. باز مکثی کرد و گفت: من به حضرت صاحب الزمان علیه السلام حاجتی دارم که می خواهم پیش از آنکه از وی درخواست نمایم و حاجتم را عرضه بدارم، خود از آن خبر دهد و بفرماید که مطلب مورد نظرم چیست. این جمله را گفت و سکوت کرد. من که از شنیدن حرفهایش قدری متعجب شده بودم، پرسیدم: آن حاجت چیست؟ فکری کرد و گفت: هنگام عروسی من، مادرم ده اشرفی از شخصی وام گرفته است که خبر ندارم آنها را از چه کسی قرض نموده و اکنون که سالها از ازدواجم گذشته و تصمیم دارم بدهکاری مادرم را بپردازم، وام دهنده را نمی شناسم و نمی دانم این مبلغ را به چه کسی برگردانم؟ آنگاه بار دیگر تاکید کرد و گفت: هر که پرده از این راز برداشت و از غیب، این مطالب را خبر داد و جزئیات این امور را به اطلاع شما رساند، دستورش را اجرا کنید و این اموال را به هر که فرمان داد تسلیم نمائید. می دانستم جعفر بن علی، فرزند حضرت هادی علیه السلام، به دروغ ادعای امامت نموده و با دربار ستمگران مرتبط گردیده است تا خود را جانشین امام یازدهم معرفی کند و به انگیزه ی دنیا پرستی و جاه [صفحه ۲۲] طلبی می خواهد حق صاحب ولایت، فرزند حضرت عسکری علیه السلام را غصب نماید. سخت در اندیشه شدم و متحیر ماندم که در جواب آن بانو چه بگویم؟! آیا آن اموال را بپذیریم و این مسوولیت را به عهده بگیریم؟! آنگاه با جعفر بن علی چه کنم؟ اگر وی مطلع شد و با دروغ و حيله و پشتیبانی قدرت حکم، آن اموال را از من مطالبه کرد، چگونه پاسخش گویم؟! سرانجام با خود گفتم این وظیفه را عهده دار می شوم و به همین وسیله، جعفر را می آزمایم. آری این خود امتحان خوبی است تا موقعیتش برای من آشکار گردد. از این رو خواسته ی خانم را قبول کردم. امانت هایش را تحویل گرفتم و از او خداحافظی نمودم. سپس عازم سفر شدم. توشه ی راه برداشتم و با آن اموال از دینور خارج شده، آهنگ بغداد نمودم. چون می دانستم وکیل امام زمان علیه السلام، در آنجا شخصی به نام «حاجز بن یزید و شاء» می باشد. هنگامی که وارد شهر شدم یکسره به طرف خانه ی حاجز رفتم. وقتی به سرای او رسیدم، در زدم و پس از کسب اجازه وارد شده، سلام کردم و در حضورش نشستم. به گرمی و مهربانی جوابم داد و احوالپرسی نمود. سپس نگاهی کرد و گفت: آیا با من کاری دارید؟ گفتم: بله، مالی همراه دارم که به من سپرده شده تا به صاحبش [صفحه ۲۳] برسانم. منتهی نمی توانم آن را به شما تسلیم نمایم مگر آنکه مقدارش را به من خبر دهید و بگویید چه کسی آن را به من داده است. اگر مرا از این راز مطلع ساختید،

موظف مال را تقدیمتان کنم. آن مرد عالی مقام در نهایت صداقت و بزرگواری گفت: ای احمد بن ابی روح، باید به سامرا بروی. با شگفتی پرسیدم: شما که وکیل امام هستید، آیا خود عهده دار آن نمی شوید؟! گفت: من نسبت به تحویل گرفتن این مال دستوری ندارم. سپس نامه ای نشانم داد و افزود: این پیامی است که درباره ی کار تو به من رسیده است. وقتی نگاهم به نامه افتاد و چشمانم روی خط آن گردش کرد، حیرت زده دیدم نوشته شده: «لا تقبل من احمد بن ابی روح، توجه به الینا الی سر من رأی» از احمد بن ابی روح نپذیر، او را به سامرا نزد خودمان بفرست. چون این مطلب را خواندم و حقیقت امر را دریافتم، سخت تعجب نمودم. لا اله الا الله! این فرمان، همان چیزی است که در پی اش بودم و می خواستم بدین وسیله جعفر بن علی را در سامرا بیازمایم! آنگاه حاجز بن یزید و شاء را بدرود گفتم و مصمم شدم که خود را به سامرا برسانم. سامرا یکی از شهرهای عراق است که آن را پیشتر «سر من رأی» [صفحه ۲۴] می گفتند. تا بغداد حدود سه فرسنگ فاصله دارد. این شهر که در ساحل شرقی رود دجله قرار گرفته، در سال ۲۲۱ هجری، پس از چند بار ویرانی، بدست معتصم عباسی بازسازی شد و پایتخت او گردید. سپس متوکل عباسی نیز بر عماراتش افزود و قصری به نام خود بنا کرد که کوشک جعفریه نام گرفت. حرم مطهر و مرقد تابناک امام دهم و امام یازدهم شیعه، حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام نیز در آنجا می باشد. من در پی هدف خویش، بغداد را به مقصد سامرا ترک کردم و راهی آن دیار شدم. هنگامی که وارد سامرا شدم، با خود گفتم نخست نزد جعفر بروم و با او صحبت کنم تا وی را بیازمایم. ولی باز اندیشیدم که پس از دیدار دستخط شریف و نامه ی مبارک فرزند امام عسکری حضرت مهدی علیه السلام بهتر است ابتدا به سرای این خاندان شرفیاب شوم تا اگر از سوی ایشان خبرهای غیبی و آنچه مورد نظرم می باشد به من واصل گردید اداى امانت و انجام وظیفه نمایم و در غیر این صورت، به ملاقات جعفر خواهم رفت. از این رو، به طرف منزل امام عسکری علیه السلام حرکت کردم. وقتی نزدیک خانه ی آن حضرت رسیدم، دیدم خدمتگزار آقا در را باز کرد و بیرون آمد. مثل اینکه از رسیدن من اطلاع داشته و منتظرم باشد. چند قدمی [صفحه ۲۵] به سمت من برداشت، آنگاه پرسید: آیا تو احمد بن ابی روح هستی؟ جواب دادم: آری. نوشته ای به دستم داد و گفت: این نامه را بخوان. نامه را گرفتم و گشودم، دیدم خطاب به من چنین نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحیم ای پسر ابی روح، عاتکه دخت ایرانی، کیسه ای به تو سپرده که به گمانت در آن یک هزار درهم است اما چنانکه تو پنداشتی نیست. البته رسم امانتداری را نگاه داشتی و همانگونه که عهد کرده بودی کیسه را نگشودی و از آنچه درون آن می باشد، خبر نداری. در این کیسه، هزار پول نقره و پنجاه سکه زر می باشد. نیز همراه تو گوشواره ای است که آن زن گمان کرده معادل ده سکه طلا ارزش دارد. او درست پنداشته، ولی این مقدار بهای گوشواره و نگینی است که در آن می باشد. این گوشواره دارای سه نگین مروارید است که به مبلغ ده دینار خریداری نموده، ولی قیمتش بیش از این می باشد. اکنون این گوشواره را به فلان زن که خدمتکار است تحویل ده، زیرا گوشواره را به وی بخشیدیم. خود به بغداد برگرد و آن مال را به حاجز بسپار و آنچه حاجز به تو عطا می کند بگیر. توشه ی راه و هزینه ی سفر تا هنگام بازگشت به خانه خواهد بود. اما ده سکه طلائی که عاتکه خبر دارد مادرش برای عروسی او وام گرفته و اینک پنداشته صاحبش را نمی شناسد. چرا، وی می داند که آن سکه ها [صفحه ۲۶] مال کیست، از آن کلثوم دختر احمد می باشد که زنی ناصبی و دشمن اهل بیت است. به همین خاطر دشوار می دارد که پولها را به وی برگرداند و مایل است آنها را بین خواهران و برادران ایمانش تقسیم کند و برای این کار از ما اجازه می خواهد. وی آن اموال را میان برادران و خواهران دینی خود که نیازمند و تهیدست می باشند توزیع نماید. تو هم ای فرزند ابی روح هرگز درباره ی گرایش و اعتقاد به جعفر و آزمایش او به افکار گذشته ات برنگرد و به منزلت مراجعت کن که عمویت مرده و خداوند، ثروت و همسرش را نصیب تو ساخته است. وقتی نامه را مطالعه کردم بسان گمشده ای که راهش را پیدا کرده و همانند مضطرب و پریشان خاطری که به آرامش و حقیقت رسیده، بسیار خرسند و شادمان گردیدم. طبق فرمان امام گوشواره را به زنی که از خدمتگزاران حضرت بود، تحویل دادم و کیسه ی سکه ها را برداشته رهسپار بغداد شدم. پس از آنکه فاصله ی بین سامرا تا بغداد را پیمودم و وارد شهر

شدم، بی درنگ به سراغ حاجز رفتم. هنگامی که به حضورش رسیدم، سلام کردم و ماجرایم را برای او شرح دادم. سپس کیسه‌ی زر را تسلیم وی نمودم. حاجز کیسه را وزن کرد، دقیقا هزار پول نقره و پنجاه سکه‌ی طلا در آن بود. آنگاه سی سکه‌ی زر به من داد و گفت: دستور دادم این مبلغ را برای [صفحه ۲۷] مخارج راه و هزینه‌ی سفر به تو بدهم. سی دینار اعطائی امام را گرفتم. از حاجز سپاسگزاری نموده بیرون آمدم و به سوی جایگاه استراحتم در بغداد راه افتادم. وقتی وارد منزل شدم، چیزی نگذشت که در زدند. در را گشودم، دیدم شخصی برایم خبر آورد که عمویم از دنیا رفته است و خانواده ام از من خواسته اند تا هر چه زودتر نزد آنان برگردم. من با شنیدن این سخن و با توجه به آنچه امام زمان علیه السلام در این مورد نوشته و از غیب خبر داده بودند، اسباب سفر بستم و آماده‌ی بازگشت شدم. در طول مسیر از بغداد تا دینور، همچنان پیرامون حوادثی که برایم رخ داده بود، می اندیشیدم و درباره‌ی برنامه‌ی آینده و زندگی خود فکر می کردم تا آنکه به وطن رسیدم پس از ورود به دینور، دیدم عمویم فوت شده و سه هزار سکه‌ی طلا و یکصد هزار پول نقره به من ارث رسیده است. این ماجرا که در کتاب مدینه‌المعجز و بحار الانوار گزارش شده و دهها رویداد دیگر نظیر آن، نشانگر این حقیقتند که حضرت ولی عصر علیه السلام، به تمام اسرار دانا و از همه‌ی جریانات هستی و حوادث اجتماعی و خصوصیات فردی مردم، آگاه می باشد و به علم الهی و دانش آسمانی، هر چیزی را می داند و هیچ امری در جهان [صفحه ۲۸] آفرینش و نظام تشریح، بر او پوشیده و پنهان نیست. همین ویژگی یکی از اموری است که نشان دهنده‌ی مقام امامت آن حضرت بوده و اثبات می کند وی، حجت خدا و جانشین راستین پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد. زیرا یکی از نشانه‌های سفیران الهی دانش موهبتی و احاطه‌ی علمی به اسرار و رازهای نهفته در دو کتاب تشریح و تکوین است. نشانه‌ی دیگر، قدرت موهبتی است که در رهبران آسمانی نهاده شده و بر اساس آن، پیامبران و امامان علیهم السلام بر انجام هر کاری که روشنگر هدفشان بوده و در جهت هدایت مردم باشد، قادر هستند. آن علم و این قدرت موهبتی خدادادی، بینه و نشانه‌ی حقانیت سفیران الهی می باشد و حجت‌های راستین و به حق را از مدعیان دروغین ممتاز می سازد. البته میزان آن دانش و مقدار این توانائی در تمام سفیران آسمانی یکسان نیست، بلکه هر یک از آنان در حدود مسوولیت و به اندازه‌ی مقام و رتبه و شان خویش از آن بهره دارد. تنها پیامبر اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت که در علم و قدرت خدادادی، سرآمد همگان بوده، و نسبت به تمام امور خلقت و آنچه در جهان آفرینش خلق شده و در ملک و ملکوت، هستی پذیرفته، به اراده و اجازه‌ی پروردگار، دانا و توانا هستند و در یک جمله‌ی کوتاه، همه‌ی مخلوقات در این جهان و عالم قبل از آن و نیز جهان آخرت، در سیطره و تحت فرمانشان بوده و [صفحه ۲۹] احاطه‌ی علمی و قدرت ولائی این بزرگواران بر جمیع پدیده‌ها ثابت و مسلم است. نکته‌ی مهم این است که این دو ویژگی، زمانی بینه و نشانه‌ی صدق رسالت یا امامت می باشد و در صورتی دانش موهبتی و قدرت آسمانی تلقی می گردد که صاحب آن، منصوب از جانب خداوند بوده و بر این انتخاب و انتصاب الهی، دلیل روشن و سند صد در صد قطعی وجود داشته باشد. بنابراین هر که از یک امر غیبی خبر داد یا فکر کسی را خواند یا کار خارق العاده‌ای انجام داد، دارای علم و قدرت وهبی الهی نیست؛ نمایانگر دانش و قدرت خدایی آن است که همراه با نص و معرفی آسمانی باشد. قبل از توضیح بیشتر در این باره، حادثه و حدیث جالبی را خاطر نشان می سازیم. [صفحه ۳۱]

روای سر نوشت ساز

صبح که از خواب برخاست، حال عجیبی داشت. دلش منقلب و خاطرش سخت در تلاطم بود. پیوسته درباره‌ی رویای شب گذشته اش فکر می کرد و در عین حال که اضطراب داشت، از خوابی که دیده بود احساس نشاط و مسرت می نمود. پیامبرش حضرت موسی در عالم رویا بر او تجلی کرده و فروغ هدایت و سعادت را فرا راهش نهاده بود. از اینکه صاحب تورات به خوابش آمده و ارشادش نموده، خرم دل و فرحناک می نمود و از اینکه روگرداندن از یهودیان و گرایش به اسلام را از او خواسته بود، احساس

خاصی داشت. وی از پیروان یهود بود که در مدینه می زیست. نامش جندل و اسم [صفحه ۳۲] پدرش جناده بود. پدر بزرگش نیز به جبیر یهودی شهرت داشت. خبر بعثت پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و آله و دعوت به اسلام را شنیده بود، اما تا آن روز تحت تاثیر تبلیغات یهود، هنوز به رسول اکرم ایمان نیاورده بود. آن روز تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و از او درباره ی اسلام و دینی که به تازگی اظهار داشته و پیام آورش می باشد تحقیق کند. زیرا خواب او رویایی عجیب و سرنوشت ساز بود که وظیفه اش را مشخص نموده و راه هدایت را به رویش گشاده بود. حضرت موسی در عالم خواب به دیدارش آمده و به وی فرمان داد: ای جندل، به دست محمد صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبر است اسلام بیاور و به اوصیاء و جانشینان بعد از آن حضرت اعتقاد پیدا کن و پیوند. جندل بی درنگ همان روز سراغ رسول اکرم را گرفت و خدمت آن حضرت شرفیاب شد. وقتی نزد پیامبر رسید گفت: مرا آگاه کن از آنچه برای خدا نیست و از آنچه نزد خدا نمی باشد و از آنچه خدا نمی داند. رسول اکرم فرمودند: آنچه برای خدا نیست، او همتا ندارد؛ برای خدا همانند و شریکی نیست. آنچه نزد خدا نیست، ستم به مردمان و ظلم به بندگان است. آنچه خدا نمی داند، این همان پندار شما یهودیان است که معتقدید عزیز، پسر خداوند می باشد، حال آنکه خدا برای خود فرزندی نمی شناسد، او عزیز را مخلوق و بنده ی خود [صفحه ۳۳] می شناسد. (در واقع، عدم علم، کنایه از عدم آن چیز است، نه اینکه خدا فرزندی داشته باشد و آن را نشناسد، بلکه چون برای او فرزندی نیست، به آن شناخت ندارد و آن را نمی داند). وقتی مرد یهودی این کلمات حکیمانه و معارف توحیدی را از پیامبر شنید، به حقانیت رسالت او پی برد و بی درنگ مسلمان شد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقا و صدقا. گواهی دهم معبودی غیر از الله نیست و تو قطعاً به حقیقت و درستی فرستاده ی خداوندی. سپس عرضه داشت: دیشب در خواب موسی بن عمران را دیدم که به من فرمود: ای جندل، به دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسلام بیاور و به امامان و اوصیائی که جانشینان بعد از وی هستند، تمسک جو و پیوند پیدا کن. ستایش خداوند را که مرا به تو هدایت نمود و مسلمان شدم. آنگاه جندل رو به پیامبر اکرم نمود و گفت: ای رسول خدا، مرا از جانشینان که بعد از تو صاحب منصب خلافت و وصایت می باشند، آگاه گردان تا به آنان پیوندم و تمسک جویم. حضرت فرمودند: اوصیاء من دوازده نفرند. جندل عرض کرد: ما هم در کتاب تورات، ایشان را همین گونه یافتیم و تعدادشان را دوازده نفر شناختیم. [صفحه ۳۴] بار دیگر جندل گفت: ای رسول خدا، جانشینان را برای من نام ببر و اسامی آن دوازده نفر را برایم بگو. حضرت فرمودند: نخستین وصی من، سید الاوصیاء، پدر امامان، «علی» می باشد. بعد دو فرزندش «حسن» و «حسین» به امامت می رسند. به ایشان گرایش و پیوند پیدا کن و مراقب باش که نادانی بی خردان و جهل مردم نادان تو را فریب ندهد. سپس جندل را از یک خبر غیبی آگاه ساختند و زمان مرگش را گزارش داده فرمودند: وقتی فرزند حسین که علی نام دارد و زین العابدین است متولد شود عمرت در دنیا پایان می پذیرد و خداوند، مرگ تو را می رساند. آخرین توشه و بهره ی تو از این جهان، جرعه ی شیری است که می نوشی و در پی آن، جان به جان آفرین تسلیم می کنی. جندل عرض کرد: ما نامهای سه امام بعد از شما را در تورات و سایر کتاب های پیامبران چنین یافتیم: «ایلیا»، «شبر»، «شیر» که اینها اسامی علی و حسن و حسین می باشند. آیا بعد از حسین، چه کسانی به امامت می رسند؟ نامهای آنان چیست؟ رسول اکرم فرمودند: زمانی که دوران حسین سپری شد، پسرش «علی» که زین العابدین لقب دارد امام است. پس از وی، فرزندش «محمد» جانشین من است که لقبش باقر می باشد آنگاه پسر او «جعفر» صاحب این منصب است که صادق خوانده می شود. سپس فرزندش [صفحه ۳۵] «موسی» امامت می نماید که کاظم گفته می شود. بعد از وی، پسرش «علی» که او را رضا خوانند. سپس فرزندش «محمد» است که وی را تقی گویند. امام بعدی «هادی» و سپس پسرش «حسن» است که عسکری لقب دارد. پس از او فرزندش «محمد» صاحب مقام خلافت و وصایت می باشد که مهدی، قائم و حجت، خوانده می شود. او که آخرین امام است از دیده ها غایب می شود و پس از دوران غیبت و پنهان زیستی، ظهور می نماید. وقتی او قیام کند زمین را سرشار از عدل و داد می سازد، چنانکه مالامال از ظلم و ستم شده باشد. خوشا به حال شکیب ورزان و صابران در زمان غیبتش، خوشا به حال

کسانی که بر مهر و محبت این امامان، استوار و ثابت قدم هستند. زیرا ایشانند آنهایی که خداوند در کتابش توصیفشان نموده و فرموده: «هدایتگر پارسایان و پرهیزگاران است؛ آن پارسایانی که غیب را باور دارند». سپس خداوند متعال فرموده: «ایشان حزب خداوند آگاه باشید که قطعا و به طور حتم، حزب خدا پیروز و برتر است». جندل که با شنیدن این حقایق، راه حقیقت را جسته و نور ملکوت و فروغ معنویت را در قلبش می یافت، به شکر و ستایش الهی زبان گشود و گفت: سپاس خدایی را که به من توفیق شناخت این امامان را موهبت فرمود و مرا به معرفت آنان موفق نمود. آن روز گذشت و سالها از آن حادثه سپری شد، جندل همچنان [صفحه ۳۶] زنده بود تا ایام ولادت امام سجاد، زین العابدین علیه السلام فرا رسید. وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام متولد شد، جندل رهسپار طائف گردید. در طائف دچار بیماری شد و دیری نپائید که مرضش شدت یافت. میان بستر، جرعه ای شیر نوشید و به حال احتضار افتاد. در همان حال، خبر غیبی پیامبر اکرم را که سالها از آن گذشته بود به یاد آورد. به اطرافیانش رو کرد و با آهنگ ضعیف و لرزانی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر دادند که آخرین بهره ام از دنیا جرعه ای شیر است. این جمله را ادا کرد و روح از کالبدش جدا شد. بدن جندل را غسل دادند و در محلی از طائف که به «کوزاره» معروف بود، دفن نمودند. این قضیه که دانشمند و حدیث نگار معروف عامه حافظ سلیمان قندوزی حنفی آن را در باب هفتاد و ششم کتاب ینابیع الموده ثبت نموده و دهها رویداد و روایت دیگر نظیر آن که در منابع شیعه و غیر شیعه موجود است، اثبات می کنند امامان راستین و خلفای پیامبر اسلام، دوازده معصوم از نسل آن حضرت می باشند و آخرین جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله، امام عصر، حجه بن الحسن المهدی علیه السلام است که از دیده ها غایب شده و روزی که به فرمان [صفحه ۳۷] یزدان برخیزد، زمین را از شرک و ظلم و طغیان پاک می سازد؛ به حکومت خود کامگان و زورگویان پایان می دهد؛ صفحه ی گیتی را جایگاه توحید و عدالت نموده صلح و آرامش و سعادت و امنیت و خوشبختی واقعی را برای بشر به ارمغان می آورد. این حدیث، از آن جهت که مشتمل بر معارف توحیدی و گویای یک خبر غیبی است نشانگر دانش آسمانی و علم وهبی پیامبر اسلام می باشد و خود، سند رسالت و نص بر نبوت آن حضرت به شمار می آید و از آن رو که معرف جانشینان وی بوده و اوصیاء و خلفای حضرتش را نامبر شده، دلیل حقانیت دوازده امام و نص بر امامت آنان می باشد و همین «نص» و «دانش موهبتی الهی» بیانگر مقام سفیران آسمانی و راه شناخت پیامبران و اوصیاء راستین از مدعیان دروغین است. اکنون شما را به خواندن داستانی دیگر دعوت می کنیم، سپس به شرح بیشتری در این باره می پردازیم تا کاملا به معنای اصطلاحی «نص» پی ببرید و اهمیت آن را بهتر بشناسید. [صفحه ۳۹]

بازگشته از بیراهه

«نعثل» نام یک یهودی بود که ریش بلندی داشت و در مدینه می زیست. چون ریش و قیافه ی عثمان شباهت زیادی به او داشت، وقتی عایشه بر عثمان خشمناک شد وی را نعثل خواند. هنگامی که عثمان در محاصره قرار داشت، عایشه از مدینه به مکه رفت. سپس مکه را به قصد مدینه ترک کرد. در راه یکی از دایی هایش که از مدینه می آمد، با وی مصادف شد. عایشه پرسید: از مدینه چه خبر داری؟ جواب داد: عثمان کشته شد. عایشه گفت: بعد از او، مردم چه کردند؟ پاسخ داد: با علی بیعت نمودند. عایشه گفت: اگر علی به خلافت بنشیند و حکومتش محکم شود، [صفحه ۴۰] ای کاش آسمان به زمین فرود آید! آنگاه از بازگشت به مدینه خودداری نمود و بار دیگر دهی مکه شد. در مکه پرچم خونخواهی عثمان را برافراشت و اعلام کرد عثمان مظلوم کشته شده و من به خونخواهی او قیام کرده ام. به او گفتند: چرا چنین برآشتی و حامی خون عثمان شدی؟! مگر تو نخستین مخالف او نبودی که با وی به مبارزه برخاستی و پیوسته می گفتی: نعثل را بکشید که کافر شده است؟! بگذریم. بررسی این واقعت تلخ تاریخ کتاب مستقلی می خواهد. آن را به زمانی دیگر وانهم. اینک برگردیم به داستان نعثل و قصه ی اسلام آوردن او در زمان پیامبر. روزی نعثل یهودی خدمت رسول اکرم شرفیاب شد و گفت: مسائلی در ذهنم جولان دارند و دیر زمانی است که اندیشه و روح مرا

مضطرب و پریشان ساخته اند. اگر بدانها پاسخ گویی و به پرسشهایم جواب دهی، به دست تو مسلمان شوم و اسلام بپذیرم. آن حضرت فرمودند: سوال کن. گفت: خدایت را برای من توصیف کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آفریدگار هستی، وصف نمی شود مگر به آنچه خود، خویشتن را بدان توصیف نموده است. چگونه می توان خالق را وصف کرد که حواس از پی بردن به او عاجزند و اندیشه ها از رسیدن به وی ناتوان؟ خاطرها از تشخیصش [صفحه ۴۱] در مانده اند و چشم ها از مشاهده اش عجز می ورزند؟! او از توصیف وصف کنندگان و آنچه توصیف گران می ستایندش، برتر است. در عین حال که نزدیک می باشد دور است و در عین حال که دور است نزدیک. او پدید آورنده ی «چگونگی ها» است، پس درباره اش نتوان گفت «چگونه» است. او آفریننده ی مکانها و جایگزیدن ها است، از این رو درباره اش نتوان گفت «کجا» است. او از چگونگی و جایگزینی، بریده و کنار باشد. خداوند «احد صمد» است چنانکه خود، خویشتن را توصیف نموده است. وصف کنندگان به صفتش نخواهند رسید. نزاده و زاده نشده، او را همتا و مانندی نیست. نعتل یهودی گفت: راست گفتی. سپس مطلب دیگری درباره ی خدا پرسید که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند و به روشنی، معارف توحیدی را برایش بیان کردند. وی نیز تصدیق نمود. آنگاه گفت: جانشینت را به من معرفی کن و از وصی خودت آگاهم نما تا بدانم او کیست. زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه جانشینی داشته است. چنانکه پیغمبر ما حضرت موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد. رسول اکرم فرمودند: آری، بعد از من علی بن ابی طالب است. پس از او دو فرزندم حسن و حسین صاحبان این منصب [صفحه ۴۲] می باشند و بعد از ایشان نه نفر از نسل حسین جانشینان من هستند که امامانی مهربان و پیشوایانی بسیار نیکوکارند. نعتل گفت: آن نه نفر امام را برایم نام ببر. حضرت فرمودند: بله، زمانی که دوران حسین سپری شود، فرزندش علی و بعد از او، پسرش محمد و سپس فرزندش جعفر به امامت رسند. هنگامی که ایام جعفر بگذرد، فرزندش موسی و بعد از وی، پسرش علی و سپس فرزند او محمد صاحب این مقام باشند. عمر محمد که به سر آید پسرش علی و پس از او، فرزندش حسن دارای امامت گردند. چون روزگار حسن پایان پذیرد آخرین جانشین من، فرزند وی حجه بن الحسن بن علی می باشد. بر تمام ایشان سلام و درود باد. این پیشوایان، دوازده امام هستند به تعداد نقیبان بنی اسرائیل. نعتل پرسید: جایگاه ایشان در بهشت کجاست؟ حضرت فرمودند: با من هستند، در درجه ی من. سخن پیامبر که به اینجا رسید، نعتل به اسلام گروید. شهادتین گفت. به یکتایی خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت جانشینانش ایمان آورد و چنین اقرار کرد: گواهی دهم که معبودی جز الله نیست و تو فرستاده ی خداوندی و این پیشوایان که نام بردی اوصیاء و جانشینان بعد از تو می باشند. سپس گفت: این مطالب همان حقایقی است که من در کتابهای [صفحه ۴۳] آسمانی پیشین یافته ام. در عهد نامه ای که حضرت موسی با ما یهودیان داشت، چنین آمده است: در آخر الزمان پیامبری مبعوث می شود که او را «احمد» خوانند، او آخرین فرستاده ی الهی است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد آمد. از نسل او امامان مهربان و نیکو کرداری پدید آیند که به تعداد «اسباط» باشند. رسول اکرم فرمودند: آیا اسباط را می شناسی؟ نعتل پاسخ داد: آری، ایشان دوازده نفر بودند. پیامبر فرمودند: یکی از آنان، لای بن ارحیا است. نعتل گفت: او را می شناسم، هم او بود که چندین سال از بنی اسرائیل پنهان گشت و از نظرها غایب شد. سپس باز گشت و آئین الهی را بعد از آنکه مندرس شده و از یاد رفته بود، ظاهر ساخت. هم او بود که با «فریطیا» پادشاه آن سامان به مبارزه برخاست تا آن فرمانروای ستمگر را از پای در آورند. سپس پیامبر اکرم فرمودند: تمام آن حوادثی که در میان بنی اسرائیل واقع شده مو به مو در امت من نیز پدید خواهد آمد. دوازدهمین امام و جانشینم که از نسل من است پنهان گردد تا دیده نشود و بر پیروانم روزگاری رسد که از اسلام، جز نامی و از قرآن، غیر نوشته ای باقی نماند. در آن هنگام خداوند به وی اجازه ی خروج دهد، او به فرمان الهی برخیزد، اسلام را ظاهر سازد و دین را تازه و تجدید نماید. [صفحه ۴۴] آنگاه رسول خاتم افزودند: خوشا به حال هر که آن امامان را دوست بدارد و خوشا به حال کسانی که به آنان پیوند و وای بر دشمنان ایشان! گفتار پیامبر که به اینجا رسید، نعتل تازه مسلمان شده از جای برخاست. مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و

اشعاری در مدح آن حضرت و ستایش جانشینانش سرود و زبان به تمجید آخرین امام و وصی اش، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام گشود. ما چند بیت از آن را خاطر نشان می‌سازیم: انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر و معشر سمیتهم ائمه اثنا عشر آخرهم یشفی الظما و هو الامام المنتظر یعنی: تو هستی پیامبر برگزیده که منسوب به هاشم بوده و مایه ی مباهات و افتخار می باشی. و گروهی که ایشان را یک یک نام بردی، امامان دوازده گانه هستند. آخرین پیشوا از دوازده امام، سیرابگر تشنگی است؛ او امامی است که در انتظارش باشند. راه اصلی و طریق اساسی برای شناخت سفیران الهی همین بیانات روشن و صریح است. زیرا خداوند، پیامبرش را و هر پیامبری اوصیاء خود را با کلامی روشن و غیر قابل تاویل و در بیانی واضح و با [صفحه ۴۵] صراحت که از هر احتمال خلاف و نقیضی مصون باشد، تعیین و معرفی نموده است. این معرفی بی پرده و آشکار را که هیچ تحریف معنوی نمی پذیرد و صد در صد مفید علم و یقین می باشد در اصطلاح دانشمندان، «نص» گویند. طریحی در کتاب مجمع البحرین گوید: نص در اصطلاح اهل دانش عبارت است از لفظی که بر معنایی دلالت کند که به حسب فهم، احتمال نقیض در آن معنا راه نیابد. به حکم عقل و بر پایه ی عقاید شیعه که ریشه ی مکتب وحی و معارف حقیقی آسمانی است حجت خدا را چه پیامبر و چه جانشین پیامبر، باید به وسیله ی «نص» شناخت و از دنیا پرستان جاه طلبی که می خواهند برای رسیدن به ثروت و ریاست، خود را به دروغ پیشوای الهی و مرتبط با شئون غیبی قلمداد کنند تمیز داد و جدا نمود. علامه ی حلی در کتاب «نهج الحق» تحت عنوان راه تعیین امام، گوید: تعیین پیشوا باید به وسیله ی نص از جانب خداوند یا از سوی پیامبر و یا از امامی باشد که امامتش از راه نصی که درباره ی وی تحقق یافته، ثابت شده باشد. در گفتار اهل بیت علیهم السلام نیز بر همین طریق برای شناخت [صفحه ۴۶] حجت خدا تکیه شده و پس از بیان سایر نشانه های سفیران الهی، «نص» بر رهبران آسمانی، به عنوان شاخص اصلی و اساس کار، معرفی گردیده که چند نمونه را یادآور می شویم:

چند گزارش

مردی به نام حارث بن مغیره ی نصری خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و پرسید: آیا امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمودند: به آرامش و وقار. عرض کرد: دیگر با کدام نشانه می توان حجت خدا را شناخت؟ حضرت در پاسخ این سوال، چهار نشانه برای پیشوای حق بیان فرمودند که عبارتند از: ۱. آگاهی از حلال و حرام. یعنی حجت خدا شخصیتی است که روا و ناروا و حلال و حرام دین را به خوبی می داند. ۲. مردم به امام نیازمندند. یعنی خلق برای آگاهی از حقایق مکتب وحی و معارف ربانی، به حجت خدا محتاجند. ۳. رهبر الهی، به هیچیک از مردم نیاز ندارد. یعنی در احکام دیانت و اصول شریعت، به احدی محتاج نمی باشد. ۴. علامت چهارم این است که سلاح رسول خدا، نزد او می باشد. وقتی حضرت صادق علیه السلام این اوصاف را بیان فرمودند، حارث پرسید: آیا امام جز جانشین پسر جانشین است و جز شخصی [صفحه ۴۷] می باشد که به امامت او وصیت شده از طرف پدرش که آن پدر، وصی پیشین بوده است؟ حضرت فرمودند: هرگز؛ قطعاً جانشین پیامبر اسلام تنها شخصیتی است که وصی و فرزند وصی است. از این سخن که در کتاب غیبت نعمانی صفحه ۲۴۲ نقل شده استفاده می شود که طریق اصلی و راه اساسی برای شناخت حجت خدا، همان «نص» و وصایت است. بنابراین، پیامبر یا وصی پیامبر، شخصیتی است که از جانب خدا یا از سوی حجت الهی (که حجت و پیشوایی اش از طریق «نص» ثابت گردیده) منصوب شده باشد و بر مقام رسالت یا امامت او «نص» و کلام صریح آسمانی دلالت کند. دلیل اینکه باید سند امامت و رسالت رهبران الهی «نص» باشد، این است که پیامبران و جانشینان آنها باید دارای مقام عصمت بوده از هر ظلم و گناه و خطا و اشتباهی مصون باشند تا حجت خدا بر مردم تمام شود و مردم در مراجعه به آنان و اطاعت از فرمانشان، اطمینان صد در صد و یقین کامل داشته باشند و بدانند آنچه آورده و به عنوان حکم پروردگار و معارف مکتب وحی بیان می دارند، از هوی و هوس و القائنات شیطان، مصون است و به حقیقت، پرتو علوم آسمانی و نمایانگر اوامر

و نواهی آفریدگار هستی است. [صفحه ۴۸] بدیهی است مقام عصمت از امور باطنی می باشد و جز خداوند که عطا کننده ی آن است هیچکس از وجود این گوهر معنوی خبر ندارد و نمی داند در چه اشخاصی نهفته است. از این رو همان خالق که معصوم را آفریده و نور عصمت را در وی قرار داده، باید معرف او باشد و غیر از خداوند یا سفیر او که خود معصوم و مورد نص آسمانی است و گفته اش بیانگر وحی می باشد، در صلاحیت هیچ فرد یا گروهی نیست که امام و پیشوا انتخاب کند. پس هم به حکم عقل و هم به دلیل تصریح مکتب وحی، سند اعتبار و صحت رهبری سفیران الهی باید «نص» باشد. این نص در مورد اوصیاء رسول اکرم یعنی دوازده امام معصوم علیهم السلام قطعی بوده و در مدارک اسلامی چه منابع شیعه و چه غیر شیعه به طور فراوان و پی در پی ثبت گردیده است. یکی از نصوص و بیانات روشن، داستان اسلام آوردن نعل و گفتار پیامبر اکرم در معرفی جانشینانش می باشد که از طریق خاصه و عامه گزارش گردیده است. از جمله ی حدیث نگاران شیعه، علی بن محمد خزاز قمی و از بزرگان عامه، جوینی خراسانی، است که در کتاب کفایة الاثر، جلد دوم کتاب فراند السمطین صفحه ی ۱۳۳ این جریان را ثبت نموده اند. از اسناد دیگری که هم مقدمه ی اول را اثبات می کند (و بیان می دارد مقام نبوت و امامت در اختیار مردم نیست تا به هر که خواستند رای [صفحه ۴۹] دهند و هر فردی را مایل بودند به پیشوایی برگزینند، بلکه به امر خدا و در صلاحیت انتخاب و انتصاب پروردگار می باشد) و هم مقدمه ی دوم را (یعنی اعلام می نماید خلافت دوازده امام معصوم بعد از پیامبر اسلام، به فرمان یزدان و نصب ایزد منان تحقق یافته است) حدیثی است که در تفسیر آیه ی شصت و هشتم سوره ی قصص وارد شده و دانشمندان عامه آن را گزارش کرده اند. نخست کلام خداوند را یادآور می شویم، سپس به بیان حدیث می پردازیم. آیه ی شریفه چنین است: «و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره» «و پروردگارت می آفریند هر آنچه می خواهد و برمی گزیند، آنان را حق گزینش و اختیار نیست.» حدیث را «حافظ محمد بن موسی شیرازی» که از بزرگان عامه است در تفسیر آیه ی فوق بدین گونه آورده است: انس بن مالک گفت: از پیامبر اکرم درباره ی این آیه پرسیدم. حضرت فرمودند: خداوند، آدم را از گل آفرید، بدانگونه که اقتضای اراده و اختیارش بود و مرا و اهل بیت و دودمانم را بر تمام خلق برگزید. آنگاه ما را انتخاب نمود. از این رو مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را به مقام وصایت و جانشینی من منصوب ساخت [صفحه ۵۰] سپس خدا فرمود: آنان را اختیار و حق گزینش نیست. یعنی این حق را برای بندگان قرار ندادم که انتخاب کنند و خودم هر که را بخواهم برمی گزینم. بنابراین من و خاندانم، برگزیدگان و انتخاب شدگان خدا از خلقش هستیم. این سند که هاشم بحرانی در جلد سوم تفسیر برهان آن را از طریق عامه ثبت نموده است نص گویائی است که به خوبی نشان می دهد رسالت خاتم الانبیاء و امامت دوازده امام معصوم علیهم السلام به انتخاب و انتصاب الهی بوده و معرف آنان، وحی آسمانی می باشد.

جواب دندان شکن

سند دیگر در استناد به همین آیه، گفتگوی ابن عباس با عمر است که مولی حیدر شروانی در کتاب مناقب اهل البیت علیهم السلام صفحه ی ۴۵۳، از دو مدرک عامه، یکی «شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید» و دیگری تاریخ ابن اثیر به نام «الکامل فی التاریخ» بازگو نموده و چنین است که عمر از ابن عباس پرسید: آیا می دانی چه چیز مردم را از شما بازداشت که به خلافت و حکومت شما دودمان پیامبر تن ندادند؟ ابن عباس گفت: خیر. عمر پاسخ داد: اما من می دانم. ابن عباس پرسید: چیست؟ چه انگیزه و عاملی مردم را از پذیرش [صفحه ۵۱] ولایت و خلافت آل پیغمبر علیهم السلام بازداشت؟ عمر گفت: قریش خوش نمی داشت که نبوت و خلافت، هر دو از آن خاندان شما باشد، پس بر مردم اجحاف نمودید. از این رو قریش در کار خویش نگریستند و خود به انتخاب خلیفه پرداختند و در گزینش و نصب پیشوا و جانشین پیامبر، موفق شدند و به حق رسیدند. بعد از این سخن، ابن عباس حرفهای عمر را یک یک پاسخ داد و تمام موارد گفتارش را با استناد به قرآن، باطل نمود تا آنکه درباره ی انتخاب قریش نسبت به خلافت

گفت: اما این حرفت که گفתי قریش خود به گزینش و اختیار خلیفه همت گمارد، خداوند متعال می فرماید: «و پروردگارت خلق می کند هر چه بخواهد و اختیار می نماید، آنان را حق انتخاب و اختیار نیست.» و تو خوب می دانی که خداوند برای مقام خلافت و امامت، همان کسی را که می خواست از خلقتش انتخاب نمود. پس اگر قریش نیز همان را که مورد نظر و گزینش الهی بود می نگرست و بدان گرایش می یافت، قطعاً به موفقیت می رسید و حقیقت را در آغوش می کشید. گفتگوی عمر با ابن عباس بالا گرفت و هر چه عمر درباره ی قریش و مسئله ی رهبری امت گفت، ابن عباس در کمال شجاعت و صراحت [صفحه ۵۲] با تکیه به قرآن و عقل، رد کرد و غضب خلافت و ظلم به اهل بیت و حقانیت حضرت علی علیه السلام را به روشنی بیان داشت، تا آنجا که عمر نتوانست تحمل کند و گفت: بس کن! برخیز و به خانه ات برگرد.

دوازده خاتم از آسمان

از امام حسین علیه السلام گزارش شده که فرمودند: حضور پیامبر وارد شدم. ابی فرزند کعب، نزد آن حضرت بود. رسول خدا رو به من نموده فرمودند: درود و خوش آمد به تو ای اباعبدالله که زینت آسمان ها و زمین هستی. وقتی ابی این جمله را شنید، از روی تعجب پرسید: ای رسول خدا، چگونه احدی غیر از شما، زینت آسمان ها و زمین باشد؟! حضرت فرمودند: ای ابی، سوگند به خداوندی که مرا به حق برانگیخت و منصب نبوت بخشید، قطعاً مقام حسین بن علی در آسمان، برتر و بزرگ تر و والاتر از مقامش در زمین است. چه آنکه بر طرف راست عرش الهی نوشته شده: حسین، فروغ هدایت و کشتی نجات است. سپس پیامبر اکرم به طور مفصل و با بیانی گسترده و ملکوتی، به شرح صفات و کرامات و مقامات فرزندان معصوم حضرت حسین علیه السلام پرداختند و نیایش های هر یک از این نه امام را تعلیم نمودند و آثار و برکات این دعاها را خاطر نشان نمودند از جمله درباره ی [صفحه ۵۳] آخرین جانشین و وصی خود، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: خداوند متعال، از وی فرزندی پدید آورد پربرکت، تزکیه شده، خوب و پاک و پاکیزه، هر شخص با ایمانی که در عالم میثاق و جهان قبل از این دنیا، با خدا پیمان ولایت بست و پروردگار بر ولایت، از او پیمان گرفت، به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خشنود و خرم دل و راضی گردد و هر منکر و شخص ناباوری به او کافر شود. آنگاه رسول گرامی، به بیان ویژگیها و نشانه های ظهور و برخی از حوادثی که هنگام قیامت رخ می دهد پرداختند و ضمن آن فرمودند: ای ابی، خوشا به حال هر که او را ملاقات کند و خوشا به حال هر که وی را دوست بدارد و به امامت و ولایتش معتقد باشد. بعد درباره ی مقام دوازده امام که جانشینان راستین پیامبر می باشند، چنین اعلام داشتند: مثل این پیشوایان همانند مشک است که بوی خوش و رائحه ی دل انگیزش همه جا را گرفته و هرگز تغییر نیابد و مثل آنان در آسمان، بسان ماه درخشنده و تابناکی است که هرگز فروغش پایان نپذیرد و نورش خاموش نگردد. در این هنگام ابی پرسید: ای رسول خدا، حال این امامان و مقام آنان در پیشگاه الهی چگونه است؟ پیامبر فرمودند: خداوند متعال، دوازده خاتم و دوازده صحیفه [صفحه ۵۴] برای من فرستاد که نام هر امامی بر خاتمش نقش بسته و صفت هر امامی در صحیفه اش مکتوب گردیده است و الحمد لله رب العالمین. این رویداد تاریخی و گفتار ملکوتی که حدیث نگار نامی، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی، از بزرگان عامه در قرن هفتم و هشتم هجری، آن را با تفصیل کامل در جلد دوم کتاب «فرائد السمطین» باب سی و پنجم صفحه ی ۱۵۵ تا ۱۵۹ ثبت نموده است یکی دیگر از نصوص امامت به شمار می آید و در زمره ی اسنادی است که به روشنی مقام خلافت و جانشینی دوازده امام معصوم را بعد از رسول گرامی اسلام اثبات می کند.

دو نشانه ی بزرگ

از مجموع مطالب گذشته سه نکته ی مهم و اساسی معلوم شد: ۱. رهبران الهی کسانی هستند که از هر گناه و خطائی مصون اند. به

انتخاب و گزینش خداوند، پیشوای خلق گردیده و از سوی پروردگار مهربان به این مقام منصوب شده اند. ۲. سند اعتبار و پشتوانه ی حجیت آنان، نص خداوند می باشد که در کلامی روشن و صریح، ایشان را بدین منصب معرفی نموده است. این نصوص قطعی و اسناد آسمانی، به وسیله ی پیامبر یا امام پیشین که حجیتش ثابت شده، نسبت به حجت و رهبر آینده ابلاغ گردیده است چنانکه نمونه هایش ذکر شد. [صفحه ۵۵] ۳. هر پیامبر یا وصی پیامبری که به حجیتش تنصیب شده است (یعنی منصوب از طرف خدا بوده و به نص الهی بدین سمت معرفی گردیده است) دارای علم و قدرت موهبتی است و این دو نشانه ی بزرگ نمایانگر راستگویی و پشتوانه ی مقام غیبی وی می باشد تا مردم، با اطمینان بیشتر و خاطری آسوده تر به او گرویده، حقایق معنوی و معارف ربانی را از او فراگیرند. درباره ی اصل اول و دوم مطالبی به طور فشرده بیان شد، اکنون وقت آن رسیده که پیرامون سومین اصل یعنی علم و قدرت وهبی الهی، شرح کوتاهی خاطر نشان سازیم. نخست فرق بین نعمت های اکتسابی و موهبتی را در ضمن مثال ساده ای بیان می داریم تا مطلب، واضح تر و روشن تر گردد.

راه ثروتمند شدن

چگونه می توان به پول و ثروت رسید؟ سرمایه های مادی و ثروت های دنیوی، از دو راه ممکن است نصیب بشر شود. یکی از راه کسب و کار و تلاش های اقتصادی مثل تجارت و زراعت و صنعت، و یکی از راه رسیدن به گنج؛ بدون کوشش و زحمت. راه اول را طریق اکتسابی گویند و راه دوم را، موهبتی و خدادادی خوانند. گرچه هر دو ثروت را خدا داده است. زیرا کاسب و تاجری که کار می کند و رنج می برد تا به سود و سرمایه دست یابد، نیز با فکر [صفحه ۵۶] و نیروئی که خدا به او موهبت نموده، به این نعمت دنیوی رسیده است و کافی است به فرمان پروردگار، یکی از رگهای قلبش مسدود شود یا یکی از شیارهای مغزش مختل گردد، تا به کلی از زندگی ساقط شود و نه تنها از تجارت و رسیدن به ثروت باز ماند بلکه یکباره از پای درآید. اما در صورت اکتساب، خودش با نیرو و فیض خدادادی، زحمت کشیده تا پول و ثروتی اندوخته است ولی در فرض دوم، بدون هیچ رنج و تلاشی به ثروت انبوهی رسیده است، مثلا در ضمن کلنگ زدن باغچه یا حفاری زمین، ناگهان بر اثر اصابت نیش کلنگ، گنجی ظاهر شده و چند کوزه پر از جواهرات و سکه های زر، نصیبش گردیده است. این هم ثروت خدادادی است، اما بدون زحمت و کوشش و اکتساب. بدین خاطر این را «موهبت» گویند و طریق نخست را «اکتساب» نامند. به دیگر بیان: در ثروت اکتسابی، کار و تلاش فرد، واسطه و وسیله ی رسیدن به نعمت خدا می باشد ولی در ثروت موهبتی، بدون واسطه ی زحمت و کوشش، نعمت الهی یکباره نصیب انسان می شود.

گنجهای دانش

راه دانشمند شدن و رسیدن به علوم و معارف نیز دو گونه است: یکی به طریق اکتساب و تلاش علمی. دوم از راه موهبت و دست یابی به گنج های دانش آسمانی؛ بدون زحمت تحصیل و رنج فراگیری. [صفحه ۵۷] راه اکتسابی علوم آن است که زحمت و کوشش فرد، واسطه ی نیل به دانش می باشد مثلا دانش آموز، دوره ی ابتدائی را طی می کند. سپس مرحله ی دبیرستان را پشت سر می گذارد و وارد دانشگاه می شود و خلاصه پله پله، با زانو زدن در برابر اساتید و مطالعات پی گیر و تلاش های شبانه روز، به معادن فرهنگ و علوم دست می یابد. اما طریق موهبت آن است که بدون درس گرفتن و استاد دیدن، و بی زحمت کتاب خواندن و مباحثه کردن، یکباره چشمه های جوشان معارف الهی، از عالم غیب سرازیر شود و در وجود انسان جریان پیدا کند و انوار علوم آسمانی به قلبش بتابد. دانش بشری، همه از راه اکتساب و تحصیل است، اما علوم پیامبران و امامان علیهم السلام فقط از طریق الهام و موهبت می باشد. گرچه هر دو علم را خدا داده و همچنانکه در مثال ثروت بیان کردیم، هم عالم شدن سایر انسان ها که بر اثر

تحصیل و کوشش مداوم است، به فیض و لطف پروردگار و نعمت های الهی می باشد و هم نیل به گنج های اسرار ربانی و معارف عالم غیب و انوار دانش آسمانی، به اراده ی آفریدگان جهان می باشد. اما راه اول را که همراه با کار و تحصیل خود انسان است، «علم اکتسابی» نامند و طریق دوم را که بدون دخالت بشر و بی زحمت و رنج درس خواندن می باشد، دانش موهبتی یا «علم وهبی الهی» گویند. هر پیامبر و وصی پیامبری، به تعلیم الهی آنچه را در مسیر رسالت [صفحه ۵۸] و در جهت هدایت امت قرار دارد می داند و این آگاهی از اسرار تکوین و تشریح، آیه ی و بینه ای برای نشان دادن حقانیت وی محسوب می شود. البته علم موهبت شده به هر حجتی، در محدوده ی هدایتگری و وسعت دائره ی رسالت یا وصایتش می باشد نه آنکه هر پیشوائی به تمام علوم اولین و آخرین دانا باشد. فقط پیامبر اسلام و اهل بیت معصومین آن حضرتند که به تعلیم خداوندی از جمیع اسرار خلقت و تمام علوم آسمان و زمین آگاهند و سراسر، دانش و نور آفریده شده اند. گزارش های فراوان و نصوص پی در پی که در اصطلاح، «اخبار متواتر» نامیده می شوند از طریق شیعه و غیر شیعه، سند زنده ی این حقیقت است و مدارک اسلامی، سرشار از احادیثی است که بیانگر احاطه ی علمی چهارده معصوم بر تمام مخلوقات می باشد. اکنون به طور نمونه قسمتی را خاطر نشان می سازیم: نخست چند مورد را که در کتاب «روح هستی» از متون روایی شیعی نقل کرده ایم یاد آور می شویم: از امام مجتبی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «انا لنعلم ما یجری فی اللیل و النهار» ما آنچه را در شب و روز جریان می یابد می دانیم. [صفحه ۵۹] سپس افزودند: خداوند متعال، حلال و حرام و علم تنزیل و تاویل را به پیامبرش آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام دانش خود را به علی علیه السلام تعلیم نمود. باز از همان بزرگوار گزارش شده که فرمودند: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی پیشوایان بعد از او پرسیدم. فرمودند: امامان بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خداوند، دانش و فهم مرا به آنان داده و تو نیز ای حسن از جمله ی ایشان هستی. پرسیدم: ای رسول خدا، پس قائم ما اهل بیت، کی ظهور خواهد کرد؟ فرمودند: حسن جان، مثل او همانند قیامت است که در آسمان ها و زمین، بس گران باشد. به سراغتان نیاید مگر یکباره و ناگهان. نیز همان امام معصوم علیهم السلام فرمودند: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می گفت: تو وارث دانش من هستی و معدن حکمت هایم می باشی و پیشوای بعد از من خواهی بود. زمانی که شهادتت فرا رسد، پسرت حسن و بعد از شهادت وی فرزندان حسین به امامت رسند. وقتی حسین، شهید شود پسرش علی، امام است زیرا بعد از حسین، نه نفر از نسل او امامان پاک و پیشوایان طاهرین می باشند. [صفحه ۶۰] عرض کردم: ای رسول خدا، نامهای آن نه نفر چیست؟ فرمودند: علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی. که از نسل حسین است و خداوند تعالی به وسیله ی او زمین را سرشار از انصاف و عدالت سازد، چنانکه مالمال از ظلم و ستم شده باشد.

یک خبر غیبی

حدیفه گوید: از حضرت حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، بنی امیه به طور حتم بر کشتن من یکدل و همدستان گردند و پیشاپیش آنان، عمر بن سعد باشد. این خبر را در زمان حیات پیغمبر از امام حسین علیه السلام شنیدم. بدین خاطر از آن حضرت پرسیدم: آیا رسول خدا این جریان را به شما گزارش داد؟ فرمود: خیر. سپس خدمت پیامبر شرفیاب شدم و ماجرای گفتگویم را با امام حسین علیه السلام به عرضش رساندم و آن خبر غیبی را برای آن حضرت باز گو نمودم. رسول اکرم فرمودند: «علمی علمه و علمه علمی» دانش من، دانش حسین است و علم او، علم من می باشد. در گزارش دیگری آمده که امام حسین علیه السلام به اصبع بن نباته [صفحه ۶۱] فرمودند: «نحن الذین عندنا علم الکتاب و بیان ما فیه و لیس عند احد من خلقه ما عندنا، لأننا اهل سر الله» ما کسانی هستیم که علم کتاب و بیان آنچه در کتاب است، نزد ما می باشد و آنچه (از علوم غیبی و معارف الهی و اسرار ربانی) پیش ما اهل بیت است، نزد هیچیک از مخلوقات خدا نیست، زیرا ما اهل راز و صاحب اسرار خداوندیم. اصبع

گوید: آنگاه حضرت حسین علیه السلام در چهره‌ی من تبسمی نمود و سپس فرمود: ما (اهل بیت عصمت و طهارت) دودمان خدا و وارثان پیامبرش هستیم. از امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام گزارش گردیده که فرمودند: قطعاً خداوند، پیامبران و امامان را - که درودهای الهی بر آنان باد - توفیق بخشیده و از دانش و حکمت‌های مخزون و نهفته‌ی خویش، آنچه به دیگران عطا نکرده، به ایشان موهبت نموده است. بدین خاطر علم آنان، از دانش اهل هر زمان، برتر می‌باشد.

سخنی از آخرین سفیر

از آخرین سفیر آسمانی و حجت معصوم الهی، حضرت مهدی علیه السلام در این باره، چنین گزارش شده است: خداوند سبحان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ستوده و [صفحه ۶۲] سعادت‌مند، میراند و امر خلافت و ولایت بعد از او را در علی بن ابی طالب که برادر و پسر عمو و وصی و وارث پیامبر بود قرار داد. سپس جانشینان و اوصیاء از نسل او را یکی پس از دیگری به امامت منصوب نمود. خداوند به وسیله‌ی این دوازده امام، دین خود را زنده ساخت و نورش را به اتمام رساند و بین آنان با سایر برادرها و پسر عموها و بستگان پائینترشان، تفاوتی آشکار گذاشت تا حجت الهی از بشر عادی که ب او اقامه‌ی حجت می‌شود ممتاز گردد و امام از ماموم و پیرو شناخته شود. این تفاوت و امتیاز اقتضا کرد که آنان را از هر گناه و لغزشی مصون داشت و از همه‌ی عیوب، پیراست، و از هر پلیدی، پاک و مطهر ساخت و از تمام شبهات و اشتباهات، منزّه گردانید. «وجعلهم خزان علمه و مستودع حکمته و موضع سره و ایده‌م بالدلائل». و آنان را خزانه داران دانش و امانت داران حکمت و محل راز خویش قرار داد و با دلائل و نشانه‌های روشن، تاییدشان نمود. اگر چنین نمی‌بود (و خدای مهربان، با اعطای این ویژگی‌ها، رهبران آسمانی را ممتاز نمی‌ساخت) همه‌ی مردم یکسان و برابر می‌شدند. در نتیجه، هر کسی ادعای امامت می‌کرد و خود را خلیفه‌ی الله و صاحب منصب الهی می‌خواند، در این صورت حق از باطل شناخته نمی‌شد و علم و دانش از جهل و نادانی جدا نمی‌گردید. [صفحه ۶۳] اینها نمونه‌هایی بود از اخبار شیعه. اکنون به بیان چند گزارش از متون معتبر عامه می‌پردازیم. حیدر علی شروانی در صفحه‌ی ۱۷۲ کتاب مناقب اهل البیت، از «صحیح مسلم» نقل کرده که پیامبر اکرم فرمودند: من بعد از خود، دو جانشین در بین شما می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و اهل بیت که عترت من می‌باشند. سپس گوید: به اعتراف «ابن حجر» در کتاب «صواعق»، «طبرانی» دنباله‌ی این حدیث را چنین آورده که رسول گرامی اسلام فرمودند: بر قرآن و اهل بیت من، پیشی نگیرید و مقدم نشوید که دچار هلاکت خواهید شد. «و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» و به اهل بیت و عترت من چیزی نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند. نیز در صفحه‌ی ۱۷۳ از «ابن حجر» گزارش نموده که در حدیث احمد، از کلام رسول خدا چنین ثبت شده: «الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت» سپاس و ستایش برای خداوندی است که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد. در صفحه‌ی ۱۷۵ همان کتاب از «ابن ابی الحدید» گزارش نموده که در جزء نهم شرح نهج البلاغه اش تحت عنوان «خبر دوازدهم» چنین [صفحه ۶۴] آورده است: پیامبر اکرم فرمودند: هر که دوست دارد به حیات و زندگی من، زنده شود و به مرگ من، از دنیا رود و در بهشت جاودان و باغ فردوس که پروردگارم آفریده است سکونت یابد، باید بعد از من، علی علیه السلام را دوست بدارد و به جانشین و وصی او نیز مهر بورزد و از پیشوایانی که جانشینان من هستند، اطاعت و تبعیت نماید. زیرا آنان، عترت و خاندان من می‌باشند که از طینت ایشان گردیده است. پس وای بر کسانی از امت من که آنان را تکذیب و مقام امامتشان را انکار کنند و پیوند مرا نسبت به ایشان قطع نمایند! این منکران امامت و قاطعان پیوند ولایت را خداوند، به شفاعت من نائل نمی‌گرداند. ابن مغازلی شافعی در صفحه‌ی ۲۸۸ کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام از عبد الله مازنی گزارش نموده که گفت: در زمان پیامبر خدا، حضرت علی علیه السلام در مورد قضیه‌ی ای، قضاوت فرمود و فصل خصومت نمود. رسول اکرم چنین اظهار داشتند: سپاس و ستایش برای خداوندی است که «حکمت» را در ما اهل بیت قرار داد. حافظ محب الدین طبری در صفحه‌ی ۸۳ کتاب «ذخائر العقبی»

گوید: [صفحه ۶۵] سعید بن مسیب گفت: هیچیک از اصحاب رسول خدا اعلام نکرد که هر چه می خواهید از من بپرسید؛ مگر علی علیه السلام. نیز از ابی الطفیل حکایت کرده که گفت: من خود، شاهد بودم که علی علیه السلام پیوسته می فرمود: از من سوال کنید، به خدا سوگند هیچ مطلبی نیست که از من بپرسید مگر آنکه پاسختان گویم و شما را از آن آگاه سازم. درباره ی حقایق قرآن و معارف کتاب خدا سوال نمائید. قسم به خدا، هیچ آیه ای نیست جز آنکه می دانم در شب فرود آمده یا روز و خبر دارم در زمین نرم و هموار نازل شده یا در کوهستان! حافظ محمد بن محمد جزری شافعی، در صفحه ی ۷۰ کتاب «اسنی المطالب» روایت کرده که پیامبر فرمودند: «انا دار الحکمه و علی بابها» من سرای حکمت می باشم و علی، در آن است. نیز در همان صفحه گزارش نموده که رسول خدا فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فلیأتها من بابها» من شهر دانش هستم و علی در آن است. پس هر که جوایب دانش و در پی علم و معرفت است از راه ورودش به جستجو بپردازد. این اخبار و صدها سند قطعی دیگر که در مدارک اسلامی ثبت است، صریحا دلالت می کنند بر اینکه پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام [صفحه ۶۶] در دانش از همگان برترند و علوم آنان، از سرچشمه ی وحی و عالم غیب، منشاء گرفته، به تعلیم الهی و موهبت خداوندی می باشد. اکنون که مساله علم موهبتی روشن شد، به شرح کوتاهی پیرامون قدرت موهبتی که نشانه ی دوم حقانیت سفیران آسمانی است، می پردازیم و امتیاز آن را از قدرت اکتسابی بیان می داریم. منتهی برای آنکه جان سخن در مورد توانایی روح و اقسام آن که محور اصلی بحث است به خوبی معلوم شود، قبلا توضیح فشرده ای درباره ی توانمندی جسم و اقسام آن خاطر نشان می سازیم.

سرچشمه ی توانمندی ها

قدرت های جسمانی از دو سرچشمه پدید می آیند: یکی تمرین های بدنی و ورزش های دائمی؛ دوم مواهب طبیعی و فطری. سرچشمه ی نخست راه تقویت بنیه ی بدن و نیرومند ساختن اندام و تن می باشد، از این رو یک فرد عادی که همسان مردم معمولی توانائی دارد می تواند به وسیله ی ورزش های مختلف و تمرین های مداوم و گوناگون، بدنش را قوی کند؛ از بازوان پیچیده و اندام نیرومند برخوردار گردد، قهرمان وزنه برداری یا کوهنوردی شود و در مسابقات یا میدان های رزم، قدرت نمایی کند و مدال بگیرد و به پیروزی برسد. نیرویی را که بر اثر تمرین و ورزش به دست آمده، قدرت اکتسابی گویند. زیرا بشر، خود در پی تحصیل برآمده و آن را از راه زحمت و [صفحه ۶۷] کوشش کسب نموده است. سرچشمه ی دیگری که موجب پیدایش توانمندی های جسمانی است، مقررات طبیعت و اقتضای فطرت و خلقت می باشد. بدین خاطر مردمی که در مناطق کوهستانی زندگی می کنند، از شهرنشینان، قوی تر و مقاوم ترند. درختان کوهستانی و گیاهان خودروی بیابانی و اشجار جنگلی نیز با آنکه باغبانی ندارند و به دست بشر آبیاری نمی شوند، از گلها و گیاهان شهری که با مراقبت باغبان و آبیاری مرتب رشد کرده و سایه پرورد شده اند نیرومندتر و سخت ترند. چنانکه حضرت علی علیه السلام در نامه ئی که به فرماندارش، عثمان بن حنیف انصاری نوشت، چنین مرقوم داشت: متوجه باشید، چوب درخت بیابانی (که در شرایط دشوار و محیط صحرا پدید آمده) محکم تر است و پوست درخت های سبز و خرم (که در بستان های پر آب و در هوای مساعد رشد کرده و نازپرورده بار آمده) نازک تر و ظریف تر می باشد. بنابراین محیط طبیعی و شرایط زیستی و اقتضاء طبع و سرشت آدمی، بدون دخالت و زحمت شخص، در قدرت بدنی او موثرترند و بدین خاطر، آب و هوای کوهستان، انرژی و نیروی خاصی در انسان پدید می آورد که مربوط به ورزش و تمرین نیست، بلکه مولود آفرینش و نظام خلقت است. این قدرتی را که بدون رنج ورزشگاه رفتن و بی زحمت دویدن و [صفحه ۶۸] تمرین کردن به وجود آمده، قدرت موهبتی نامند، چون زائیده طبیعت خدادادی و بخشش قانون الهی است و به اکتساب و تحصیل شخص بستگی ندارد. اینکه که تفاوت توانائی اکتسابی با قدرت موهبتی در زمینه ی جسم آدمی معلوم شد، به راحتی می توان فرق بین این دو نیرو را در مورد روح شناخت و دو گونه توان روحی را از یکدیگر تمیز داد.

قدرت روح

قدرت روح نیز از دو مبدا، ریشه می گیرد: یکی ریاضت های نفسانی و تربیت های روانی؛ دوم افاضات غیبی و مواهب آسمانی. توانمندی روح از راه ریاضت و سیر و سلوک، «قدرت اکتسابی» به شمار می آید، ولی نیروی معنوی و توان روحی از طریق موهبت خداوندی، بدون دخالت تمرین های روانی و بی واسطه شدن چله نشینی ها و ریاضت های نفسانی، «قدرت وهبی الهی» محسوب می شود. برای آنکه اساس این حقیقت که مطلب مهم و پرثمری است و بسیاری از مشکلات فکری و معنوی و مذهبی را در مسائل عرفانی و موضوع نبوت و امامت، حل می کند روشن تر شود و به راز روح و قدرت آن، آگاهی بیشتری حاصل گردد، شرح کوتاهی را خاطر نشان می سازیم. [صفحه ۶۹]

چگونه می توان روح را قوی ساخت و کارهای خارق العاده انجام داد

روح آدمی، در کسب قدرت و توانمندی، استعداد عجیبی دارد. انسان می تواند از راه تقویت روح و نیرومند ساختن روان، کارهای خارق العاده ای انجام دهد. مثلا فکر مردم را بخواند؛ هر که را بخواهد احضار کند و نزد خویش بکشاند؛ در قلب ها تصرف نماید؛ مطلبی را در ذهن کسی بیندازد؛ جانوری را خشک کند؛ بندهای عقرب را از هم جدا کند و اعمال بهت آور و حیرت انگیزی را انجام دهد. رمز تمام این کارها و راز بزرگ قدرت روح، یک کلمه است و آن «ریاضت» و حصر نفس می باشد. شرح این راز که کلید اصلی نیروی باطن و تصرف در امور است و خیلی از اسرار را می گشاید، ضمن چند نکته بیان می گردد: ۱. روح انسان ذاتا قوی است، اما بر اثر قید و بندهای بدن و حجاب تن، ضعیف گشته و از کاربرد نفوذ و توان تصرفش در کائنات، کاسته شده است. یکی از بندهای آن، چشم است. دیگری گوش است. سومین زنجیر گران روح، شهوت جنسی است. قید دیگر، شکمبارگی است، همچنین پای بندهای دیگر از قبیل خشم و جاه طلبی و حسد و انتقامجویی و سایر احساسات درونی و حواس ظاهری، هر یک مانعی بر سر راه توانایی روح بوده نیروی آن را می کاهش دهد. [صفحه ۷۰] ۲. راه نیرومندی باطن و قوی ساختن روان این است که آدمی، قید و بندها را از دست و پای جاننش باز کند؛ مرغ روح را از گرفتاری های تن، آزاد سازد و زنجیرهای گران شهوات نفسانی و امیال جسمانی را بشکند؛ تا نیروی روح از پراکندگی در حواس بدنی و احساسات درونی، رها شود. و در یک مرکز خاص، کانون بگیرد. در نتیجه، منشا آثار گردد و قدرت نمائی های خارق العاده از او بروز کند. در یک مثال ساده، می توان این حقیقت مهم را بدینگونه توضیح داد: اگر لامپی درون جعبه ای روشن گردد و این جعبه، سوراخ های متعددی داشته باشد، بدیهی است که نور لامپ به تمام روزنه ها پخش شده و از هر سوراخی، مقدار اندکی تابش می نماید و تا مرز کمی را روشن می سازد. اما اگر همه ی روزنه ها مسدود شوند و نور لامپ، فقط از یک نقطه عبور کند، در واقع، تمام قدرت لامپ، در یک جا تمرکز یافته و نور در یک نقطه ی خاص، کانون گرفته است. یعنی روشنایی از همه جا جمع شده و از تمام اطراف، به یک مرکز، هدایت پذیرفته، در نتیجه، قوی شده، تابش بیشتری پیدا کرده و محدوده ی زیادتری را روشن می سازد. حواس ظاهری مثل بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و شهوات نفسانی مانند میل جنسی، ریاست خواهی، انتقامجویی، راحت طلبی، روزنه های متعددی هستند که قدرت روح را تضعیف نموده شعاع آن را به نقاط مختلف و گوناگونی پراکنده می سازند. [صفحه ۷۱] برای قوی نمودن روح، باید این روزنه ها را بست و به انوار آن، کانون داد، تا بسان ذره بین - که شعاع خورشید را از اطراف، جمع می کند و در یک نقطه، متمرکز می سازد و در نتیجه، چنان تاثیر می گذارد که حرارت ایجاد می کند و می سوزاند - نیروی روح نیز از تمام جوانب، جمع شود و در یک نقطه، تمرکز یابد و از یک کانون، عبور کند تا منشا اثر گردد و در انسان و جهان، تصرف نماید و کارهای خارق العاده انجام دهد. ۳. مسدود ساختن روزنه های حواس ظاهری و احساسات درونی برای تمرکز قوا و کانون دادن نیروی روح به یک نقطه از طریق

ریاضت نفس، تحقق می پذیرد. یعنی برای آنکه روح از راه نگاه و روزنه ی چشم یا گوش به این سو و آن سو کشیده نشود، و از راه زبان یا غرائز شهوانی، این طرف و آن طرف سوق نیابد و خلاصه قوایش پراکنده و کم اثر نگردد، باید به وسیله ی ریاضت و تمرین های حساب شده، نفس را محصور کرد؛ فکر را حبس نمود و با محاصره ی باطن، تمام قوای روان را به یک نقطه کشاند. وقتی تمام نیروی روح در یک جهت قرار گرفت، مثل ذره بین که می سوزاند و آتش می زند، اثر می گذارد و تسخیر و تصرف می نماید. مثلاً- بعضی از کسانی که می خواهند قدرت روحشان را متمرکز سازند و تنها از کانون چشم عبور دهند تا بتوانند به وسیله ی چشم در [صفحه ۷۲] دیگران تاثیر بگذارند و فردی را تحت نفوذ اراده ی خویش در آورند یا شخصی را به خواب ببرند و تسخیر نمایند، برای نیل به این منظور، ابتدا کاغذی را روی دیوار، مقابل چشم خود نصب می کنند سپس یک دایره ی کوچک روی کاغذ ترسیم نموده و آن را سیاه می کنند. بعد در فاصله ی معینی از دیوار قرار می گیرند و به آن دایره ی سیاه رنگ، چشم می دوزند. آنقدر نگاه می کنند و بدون پلک زدن، هدف را می نگرند تا دیدگان خسته شود و بی اختیار، پلک ها فرود آیند یا از چشم، آب بیاید و احساس سوزش نمایند. در این هنگام، کار را رها می کنند. فردا مجددا همین برنامه را انجام می دهند، البته روز دوم، زمان بیشتری قدرت نگاه کردن بدست می آورند و نفس، محصورتر از روز قبل می گردد و توجه و تمرکز فکر به یک نقطه، شدیدتر می شود. روزهای بعد به همین منوال تمرین می کنند و هر نوبت از دفعه ی پیش، با قدرتی افزون تر و زمانی طولانی تر، هدف را بدون پلک زدن می نگرند، تا آنکه آرام آرام قدرت روح، بر اثر حبس نفس و حصر فکر، کانون می گیرد. آنقدر این روش را ادامه می دهند که اگر روز نخست، پنج دقیقه توان نگاه کردن داشته اند، کار به جایی می رسد که پس از چند روز ریاضت، دو ساعت بدون وقفه و پلک نهادن، به آن نقطه چشم می دوزند و آنقدر در این جهت ریاضت می کشند تا سرانجام دایره ی سیاه، سفید می نماید. وقتی به این مرحله رسیدند، چشم دارای تاثیر گردیده و قدرت [صفحه ۷۳] روح، از همه ی جوانب به مرکز چشم هدایت شده و کانون گرفته است. در نتیجه با نیروی چشم و نفوذ نگاه می توانند در دیگران تاثیر بگذارند و فردی را اسیر اراده ی خویش سازند و مثلاً به خواب ببرند. هیپنوتیزم و تصرف و تسخیرهای فراتر از آن، همه از این طریق پدید می آیند. بنابراین قدرتی که در چشم پیدا شده، در حقیقت، قدرت روح است که بر اثر محاصره ی نفس تحقق یافته و از این منفذ، بروز کرده است.

کشف یک راز

علت اصلی قدرت روح و ریشه ی تصرف در افراد و تسخیر اشیاء، حصر نفس و حبس فکر است که از راه ریاضت کشیدن پدید می آید. این کلید، سر مهمی را می گشاید و راز بزرگی را کشف می کند. ریاضت، رشته های گوناگون دارد مثل اذکار و اوراد مختلف، فکرهای مخصوص، چله نشینی های خاص، مراوده ها و منترهای متفاوت و افسون های متعدد. منتر عبارت است از الفاظ و کلماتی که شخص را به تصرف در اشیاء و اشخاص قادر می سازد. به آن، افسون هم گفته می شود. سر تاثیر تمام رشته های ریاضتی، به همان علت اصلی برمی گردد یعنی تمرکز و کانون دادن به قدرت باطن از راه حبس فکر و حصر نفس. [صفحه ۷۴] اینجا است که راز قدرت نمائی ها و کارهای خارق العاده و برخی از کشف و شهودها، فاش می گردد و معلوم می شود که این ذکرها و فکرها و دستورات فلان درویش یا ارشادات فلان مراد و مرتاض و قطب و صوفی، هیچکدام موضوعیت ندارند، فقط وسیله ای هستند برای محاصره ی روح و بروز قدرت معنوی که در جان انسان نهفته است. بنابراین اگر شنیدید که فلان درویش گفت: چهل روز در مکان معین بنشین و در زمان معین، چهارده هزار مرتبه بگو: ناد علی، یا اگر شنیدید فلان مرید پرور که بر خر مراد سوار شده و عوام الناس را منتر نموده است، دستور داد چهل شب سحرها برخیز و نافله بخوان یا چهل روز در خانه ی خلوت، در نقطه ی خاصی بنشین و نیم ساعت قبل از غروب آفتاب، چهارده هزار بار بگو لا اله الا الله، یا مثلاً صد و ده بار صلوات بفرست یا

سایر اوراد و ختومات حقه را توصیه کرد، نیز اگر شنیدید فلاں مرتاض گفت: دویت روز در مکان تاریکی بنشین و به نقطه‌ی معینی چشم بدوز، یا یک سال حرف نزن و یک کلمه سخن نگو، تمام این اعمال و اذکار، علت می شوند برای کانون گرفتن قدرت روح در یک جهت و تمرکز نیروی باطن در یک نقطه. پس خود این وردها و کارها و ذکرها، اثر انحصاری و موضوعیت ندارند. اثر اصلی مربوط به تقویت روح است. این اعمال و اوراد، فقط پلی هستند برای رسیدن به قوت روح، یعنی برنامه‌ی ریاضتند، [صفحه ۷۵] ریاضت هم هر چه باشد، چه از راه شرع و چه از راه خلاف شرع، روح را نیرو می بخشد و روان آدمی را نیرومند می سازد. در نتیجه انسان چه مرتاض هندی آتش پرست باشد، چه مسلمان موحد خداپرست، وقتی قدرت معنوی پیدا کرد، کارهای شگفت انجام می دهد و بر اشیاء تسلط پیدا می کند.

درسی از یک استاد

یکی از اساتید فن و بزرگان عرفان و حکمت، بیان روشنگر و درس ارزشمندی در این باره تعلیم نموده است که خلاصه‌ی قسمتی از آن، چنین است: «ذکر، هر چه می خواهد باشد، بهانه است. فکر، بهانه است. عمده تمرکز دادن روح است در یک نقطه. در تمام ریاضت‌ها، سر قویی که نفس، قدرت پیدا می کند همین است. می گوید چهل روز بنشین بگو: کری پکی پنکانی ان محل کرسانی، کری چری مری چری. این الفاظ، هیچ معنایی ندارد. این الفاظ، مخترعی است که درویش، اختراع کرده است. این یک منتری است که نه فارسی است، نه عربی، نه ترکی، نه هندی. فقط یک الفاظی است ردیف شده که آن درویش و اختراع کننده اش، اسم ذکر خودش را قاطی اینها نموده است. قطب یا امثال آن، اسم ذکر خود را در یک عبارت مزخرفی داخل [صفحه ۷۶] می کند؛ آنوقت دستور می دهد که چهل شب در یک نقطه بنشین و صد و ده نوبت این را بخوان. به یک مطلب خاص هم فکرت را متوجه کن؛ فلاں اثر را می گیری. مثلاً- عقربی را خشک می کنی، ریاضت فلاں منتر را بکش، بند بند عقرب جدا می شود. فلاں منتر دیگر را بخوان. بعد کف بز. تا هر جا صدای کف زدن تو برود، گزندگان از گزیدن می افتند. این اثری که پیدا شده، مربوط به الفاظ و عبارات نیست، بلکه معلول حصر نفس است که یا خود مرتاض اولیه، نفس را در محاصره قرار داده و روحش قوت گرفته و قدرت روح، از راه این الفاظ، بروز کرده یا در آن کسی که به او اجازه داده، قدرت روح پدید آورده است. زیرا اذن و اجازه هم اثر دارد. جهت تاثیرش این است که چشمه‌ی وجود این ماذون و کسی که به او اجازه داده شده، به اقیانوس قدرت روح اجازه دهنده، اتصال می یابد و آن نیرو را از وی می گیرد. ریشه‌ی تمام این ریاضت‌ها، یک مطلب است و آن محاصره و حبس نفس است و روح را کانون دادن در یک نقطه است، تا روح، قوی شود، روح که قوت گرفت، اثر می کند؛ خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل. متوجه این نکته باشید و دقت کنید که چه گفتم، «خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل». درویشی در پاکستان بود که چند سال قبل از دنیا رفت. او شانزده سال تمام در یک زاویه‌ی غار، میان کوهی، رو به تاریکی و پشت به در [صفحه ۷۷] غار نشست و نفسش را چنان محاصره کرد که از شنیدن، دیدن، بو کشیدن، لمس کردن، چشیدن، و تخیلات محروم ساخت. خوراکش هم کمی مشروب الکلی و اندکی دواهای مقوی بود. او بر اثر این ریاضت که شانزده سال از آن غار، بیرون نیامد با آن شرائط عجیب، روح را در یک نقطه نگهداشت، به همین خاطر قدرت نفس پیدا کرد. از غیوب و قلوب، اطلاع می داد. الان هم در پاکستان و هندوستان مرتاض‌هایی هستند که کارشان باطل و ریاضتشان خلاف شرع است؛ مورد مواخذه هم قرار می گیرند. ولی در عین حال، قدرت روح پیدا کرده اند. چرا؟ چون روح را در محاصره افکنده اند. خلاصه وقتی به خودت ریاضت دهی و فشار بیاوری، روح قوی می شود. خواه شرعی باشد یا غیر شرعی. قوت که پیدا کرد، می تواند تصرف کند. شعاع قدرتش که بیشتر شد، نفوذ علمی اش بیشتر می شود. من مرتاضی را دیدم که در اثر یک ریاضت چهل روزه، چنان چشمش قوی شده بود که وقتی نگاه می کرد تا بیست متر پشت دیوار را می دید، ریاضتش هم مشروع نبود. ریاضت‌های باطله خیلی زیاد است؛ اثر هم دارد. اینکه

اگر شعرها و رباعیات ابوسعید ابوالخیر را ریاضت بکشند اثر دارد، سرش همین است که اسم ذکر او در این رباعیات و اشعار، [صفحه ۷۸] مندرج است. رمز این است و مرشدها و قطب‌ها هم اطلاع ندارند. من شخصی را دیدم که ریاضت خاصی انجام داده بود و بر اثر آن، هر که را می‌خواست نزد خود احضار کند، پیشانی او را در نظر می‌گرفت و کاری می‌کرد که او از جای خود حرکت می‌نمود و نزد وی حاضر می‌شد. این شخص اگر اراده می‌کرد کسی را دور سازد و از جایی به جای دیگر روانه کند، توجهی می‌نمود؛ در نتیجه‌ی توجه نفسانی و قدرت اراده‌ی او، فرد مورد نظر، از جا برمی‌خاست و بی‌اختیار بیرون می‌رفت. آن احضارش بود و این تعبدش. زیرا در اثر ریاضتی که کشیده بود، روحش را در این دو چشمه، قوی ساخته بود. اگر شما یک دوره‌ی سال، روزه بگیرید، روحتان قوی‌تر می‌شود. اگر همیشه ثلث آخر شب، بیدار بمانید و نافله‌ی شب بخوانید و دعاهای وارد شده را بخوانید، اگر شب‌های جمعه را احیاء بدارید، روحتان قوی‌تر می‌شود. این قوت روح در اثر محاصره‌ی نفس است به طریق مشروع. یک قدرت روح هم در اثر محاصره‌ی نفس پیدا می‌شود از طریق نامشروع، که مرتاض‌ها و صاحبان ریاضت‌های باطله انجام می‌دهند. هر که اراده‌اش را قوی کند، می‌تواند هر کاری بخواهد انجام دهد. حتی کثیف‌ترین درویش هم در مراسمشان بعضی خوراک عادات را انجام می‌دهند. شیخ درویش‌های خاکساری که در مراسم ورود و تشریفشان طبق مرسومات خودشان، از دستش به عنوان [صفحه ۷۹] کفگیر استفاده می‌کند! و دیگری را - که تمام مخلفات آبگوشت در آن می‌جوشد، یعنی گوسفند مهر شده را که هیچ استخوانش نشکسته و در حال جوشش است - با دستش هم می‌زند؛ همانطور که می‌جوشد، گوشت‌ها را پاره می‌کند و برای مریدان تقسیم می‌نماید. و مانند خوارق عادت دیگر. بوعلی سینا در مقامات العارفين می‌گوید: «العارف یخلق بهمه». اگر کسی فکرش در یک نقطه کانون گرفت قوی می‌شود؛ چون سایر حواس از کار می‌افتند. البته این درجات دارد».

هشدار مهم

مطالبی که بیان شد، هشدار مهمی است برای تمام مردم، مخصوصاً عوام که زود فریب می‌خورند و با مشاهده‌ی اندک چیزی به هر آستانی سر می‌سپارند. برخی از دکان داران مرید ساز، ختم‌ها و اورادی به عنوان برنامه‌ی تزکیه‌ی نفس و دستورات چله نشینی و اذکاری، به بهانه‌ی تهذیب باطن و صعود روح به پیروانشان می‌دهند. شخص تابع هم با کمال تعبد، ریاضت می‌کشد و اذکار مخصوص را در اوقات خاص خود می‌خواند و فکر را به همان جهتی که مرشد خواسته، تمرکز می‌دهد. خواه ناخواه، بعد از مدتی خوابی می‌بیند، یا در اثر تلقین به نفس که معلول حرفهای مرشد است، مکاشفه‌ای برای [صفحه ۸۰] او رخ می‌دهد و خلاصه‌اثری در روح خود می‌یابد که قبلاً فاقد آن بوده است. در اینجا اهل دقت و افراد دانا و نکته‌شناس می‌دانند که این توفیقات معنوی، از قبیل خواب دیدن‌ها و انبساط روح یافتن‌ها و مکاشفات گوناگون، نتیجه‌ی قدرت روح است که بر اثر محاصره‌ی نفس و حبس فکر پیدا شده است و ربطی به حق بودن یا بطلان جناب مرشد و مراد ندارد. چه بسا ممکن است بیشتر از این ثمرات، از راه ریاضت‌های نامشروع هم حاصل شود. اما جوانان پاکدل و ناآگاه و مردم ساده لوح و ظاهرین، خیال می‌کنند این آثار، فقط معلول توجه نفسانی قطب و نفس کریمانه‌ی مراد و کرامت شخص مرشد است و خبر ندارند که ریشه‌ی اصلی کار، مربوط به ریاضت‌های خودشان می‌باشد که منشا حصر روح گردیده، قدرت باطنی و حالات جدیدی را پدید می‌آورده است. در هر حال این رمزی بود که شگرد کار خیلی‌ها را فاش می‌سازد و هشدار است تا مردم زودباور، به بازیهای مریدبازان دنیا طلب - که در پی ثروت و ریاست اند - فریفته نشوند و به هر آستانی سرنسیارند. روش فقهاء شیعه و علماء با اخلاص؛ دعوت به حق است، نه دعوت به نفس. از این رو خود را مطرح نمی‌کنند و نفس و القانات خویش را موثر نمی‌دانند. بلکه در برنامه دادن برای تهذیب باطن و سیر و سلوک نفسانی و برای تطهیر قلب و تزکیه‌ی روح، به بیانات [صفحه ۸۱] معصومین علیهم السلام استناد می‌کنند و

تنها دعاها و دستوراتی را که در کتاب و سنت است، آن هم به عنوان امر خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام، به به عنوان دستور خود و اختراع خویش، توصیه می نمایند. اکنون به شیفتگان معنویت و مردم حق جو، بخصوص جوانان پاکدل که در جستجوی کمالات روحی و مصمم بر تزکیه ی باطن هستند، توصیه می شود جز به خدا و اهل بیت علیهم السلام، گرایش نیابند و بدانند راه اصلی و شیوه ی مورد رضای معصومین، تقوی و پارسایی است؛ یعنی ترک گناهان و انجام واجبات. اگر هم خواستند بیشتر به توفیقات معنوی برسند و از کمالات نفسانی برخوردار گردند به انجام مستحبات، در حد مقدور و ترک مکروهات، به اندازه ی امکان پردازند، سپس هر چه بیشتر قرآن تلاوت کنند، دعاهای وارده از معصومین را قرائت نمایند و معرفت و محبت و توسلات خود را به اهل بیت، مخصوصا حضرت صاحب الزمان علیه السلام محکم تر و پیوسته تر سازند. نیز توجه داشته باشند که برنامه ی تصفیه و خودسازی معنوی، در همین است و بس. در توسل به ائمه اطهار و حضرت بقیه الله علیهم السلام نیز زمان و مکان ها فرق ندارند، جز آنچه در کتاب و سنت بیان شده است. مثل برتری مسجد الحرام و مساجد دیگر و حرم اهل بیت علیهم السلام و امثال آن نسبت به سایر مکان ها و فضیلت شب های جمعه و [صفحه ۸۲] عصرهای جمعه و روز عید غدیر و شب نیمه ی شعبان و ماه رمضان و امثال آن، نسبت به سایر زمان ها، که سند شرعی دارند. این اوقات و اماکن به حکم وحی، شرافت و امتیاز خاصی یافته اند. اما خانقاه فلان درویش یا خانه ی فلان آقا و مرشد و مراد، به عنوان شخص او، هیچ فضیلتی ندارد. بلکه اگر موجب تقویت باطل شود و باعث فریب خوردن عوام الناس گردد، چه بسا حرام هم باشد.

قدرت روحی اکتسابی

قدرت های روحی که معلول ریاضت و حصر نفس می باشد، اکتسابی است و هر بشری می تواند به مقدار تحمل ریاضت ها و تمرکز دادن به فکرش، چه از راه های رحمانی و چه از راه های شیطانی، بدان دست یابد و کارهای خارق العاده انجام دهد. درست مانند قدرت های بدنی که هر که بخواهد می تواند به وسیله ی ورزش و تمرین های مداوم، جسم خود را نیرومند سازد. این توانمندی های روحی، به تنهایی، نه نشانه ی حقانیت و قرب به مقام ربوبی است و نه دلیل بر کمالات حقیقی و مقامات آسمانی، حتی اگر شخصی پیوسته نوافل را بجا بیاورد، همواره شب زنده داری کند و تمام روزها را روزه بدارد، اما نه برای خدا، بلکه برای ریاضت کشیدن و قوت روح پیدا کردن، و تصرف در اشخاص و اشیاء، به هدفش که قدرت معنوی است نائل می گردد و به تصرف در اشیاء و [صفحه ۸۳] تسخیر افراد نیز ممکن است قادر شود، اما نزد خدا اجری ندارد. زیرا به همان نیتی که برای آن کار کرده، رسیده و چون اخلاص و قصد قربت نداشته، از پاداش اخروی و مقامات اولیاء الله محروم است. بله اگر شخصی عبادات را مخلصانه برای خدا انجام دهد، کمال واقعی و قرب حضرت حق در او پیدا می شود و قدرت روح یافته، صاحب کراماتی می گردد. اما چنین شخصی که به سرچشمه ی فیض رحمان پیوسته و از نور ولایت اهل بیت بهره گرفته، هرگز خود را مطرح نمی کند و سرسوزنی دعوت به خویش ندارد و ادعائی جز بندگی خدا و توسل به ائمه ی اطهار علیهم السلام در وجودش پیدا نمی شود. خلاصه چنین توانائی که با زحمت و ریاضت به دست می آید، نوعی از قدرت است که اکتسابی می باشد. اما نوع دیگری از توانائی وجود دارد که اکتسابی نیست و با حبس نفس و تمرین فکر و محاصره ی روح پدید نمی آید، بلکه فقط وابسته به موهبت الهی بوده و خداوند در وجود همان شخصیت هائی که اراده کرده قرار داده است. این را «قدرت وهبی» گویند.

قدرت روحی موهبتی

قدرت معنوی و نیروی روحی پیامبران و اوصیاء آنان، توانائی وهبی است که خداوند، بدون وساطت زحمت و ریاضت، از عالم [صفحه ۸۴] غیب به ایشان عطا نموده و همین است که «بینه» رسالت و «آیه» و نشانه ی وصایت بوده، مقام آسمانی و منصب الهی

آنان را اثبات می‌کند. کارهای خارق العاده‌ی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام مثل مرده زنده کردن و شفا دادن کور و شق القمر و سخن گفتن با حیوانات و فرمان بردن جن و فرشته و سایر اشیاء از آنان، همه معلول همان قدرت وهبی است که خداوند به ایشان بخشیده است. زیرا انبیاء و ائمه علیهم السلام نه چله نشینی داشته‌اند، نه به دستور مرشد و مرتاضی ریاضت کشیده‌اند. بلکه تصرفشان در کائنات و تسخیرشان نسبت به اشخاص و اشیاء، در اثر قدرتی است که پروردگار مهربان در باطنشان آفریده تا نشانه‌ی حقانیت و سند اثبات رسالت و امامتشان باشد. در مدارک اسلامی اسناد زیادی در این مورد وجود دارد و متن کتاب و سنت گویای این حقیقت است که یکی از راه‌های شناخت حجت الهی، قدرت خدادادی است. نمونه‌ای از اخبار، گزارش محمد بن ابراهیم نعمانی، حدیث نگار بزرگ قرن چهارم هجری است که در صفحه ۲۴۲ «کتاب الغیبه» نوشته و ترجمه اش چنین است: ابی الجارود گوید: به امام پنجم، حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی پیشوای بحق و امامی از اهل بیت در گذشت، حجت بعد از او چگونه شناخته می‌شود و از روی چه نشانه‌ای می‌توان امام [صفحه ۸۵] معصوم را تشخیص داد؟ حضرت فرمودند: به هدایت و وقار و اعتراف دودمان پیامبر نسبت به برتری او به اینکه از چیزی ما بین مشرق و مغرب سوال نشود، مگر آنکه پاسخ دهد و اجابت نماید. در این سند، پیرامون نشانه‌های امام معصوم و جانشین پیامبر، روی چهار مورد تکیه شده که عبارتند از: ۱. هدایتگری و ارشاد مردم به معارف وحی و حقایق کتاب و سنت. ۲. سکوت و وقار یعنی پرهیز از سخن نابجا و نگاه ناروای تند و زنده. ۳. اقرار آل محمد صلی الله علیه و آله به فضیلت او و اعتراف همگان به برتری مقام وی. ۴. اجابت هر درخواستی یعنی پاسخگویی به تمام سوالات و قدرت بر انجام هر کاری در جهان آفرینش که از او خواسته شود و در جهت هدایت امت باشد. از این بیان حضرت باقر علیه السلام استفاده می‌شود که قدرت وهبی، یکی از نشانه‌های حجت خداست. البته چنانکه در مورد علم وهبی خاطر نشان گردید (که دانش آسمانی سفیران الهی، به مقدار وسعت دایره‌ی رسالت و در محدوده‌ی هدایتگری آنان بوده است) در مورد قدرت وهبی نیز این نکته قابل [صفحه ۸۶] توجه است که توان روحی تمام پیامبران و اوصیاء آنان، یکسان نیست، بلکه هر پیامبر یا وصی پیامبری، به اندازه‌ی مقام و گسترش رسالت و اهمیت وصایتش، از نیروی موهبتی خداوندی بهره‌مند گردیده است. فقط حضرت خاتم الانبیاء و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارای قدرت وهبی گسترده و بی‌قید و شرط هستند، یعنی بر تمام نظام خلقت ولایت دارند و همه‌ی آنچه خدا آفریده، در جهان ملک و ملکوت و در این دنیا و عالم پیش از این دنیا و جهان آخرت، بهشت و جهنم، جن و فرشته، زمین و زمان، دریا و صحرا، و خلاصه کلیه‌ی پدیده‌ها و مخلوقات پروردگار، بدون استثناء، زیر سیطره‌ی آنان و تابع اراده و فرمانشان می‌باشند. چه آنکه اراده‌ی این بزرگواران، اراده‌ی خداوند است و به همان ملاک که اراده‌ی پروردگار، تخلف از مراد ندارد، اراده و امر این برگزیدگان الهی نیز، بر تمام مقدرات آفرینش نافذ است و تخلف نمی‌پذیرد. در کتاب «روح هستی» از امام زمان حضرت بقیه الله علیه السلام خاطر نشان گردیده‌ایم که فرمودند: دل‌های ما، ظرف‌های مشیت الهی است پس هر گاه خداوند (چیزی را اراده کرد و) خواست، ما نیز خواسته‌ایم. و خدا می‌فرماید: و نمی‌خواهید مگر خدایی که پروردگار جهان هاست بخواهد. [صفحه ۸۷] اکنون چند ماجرا و گزارش در این باره خاطر نشان می‌سازیم تا افق اندیشه‌ها نسبت به قدرت آسمانی و ولایت بی‌قید و شرط اهل بیت معصومین علیهم السلام روشن تر شود. البته اسناد فراوانی از کتاب و سنت پیرامون این مطلب وجود دارد که در منابع شیعه و غیر شیعه، به طور پی در پی و متواتر ثبت گردیده، اما به خاطر رعایت اختصار، تنها به یادآوری چند سند از باب نمونه، قناعت می‌ورزیم. نخست چند رویداد و گزارش از مدارک علمی و حدیثی شیعه:

دختری که از گور برخاست

مرد بیچاره که از رفتار نابخردانه اش نسبت به دخترک بی‌گنااهش پشیمان شده بود، با شرمساری خدمت رسول اکرم شرفیاب گردید و با آهنگ غمبار و چهره‌ای خجلت زده، سرگذشتش را چنین شرح داد: مدتها در سفر بودم و از خانه و همسرم اطلاعی

نداشتم. روزی که از مسافرت برگشتم و وارد خانه شدم، دیدم دختری پنج ساله با زیبایی و بی گناهی کودکانه، در حالیکه پیراهن تنش، بر جلوه اش افزوده بود، نزد من آمد. با چشم های جذاب و نگاه آرامی به من می نگریست و پیوسته دورم می گشت و بذر محبت می افشاند. وقتی فهمیدم آن کودک، فرزند خودم می باشد، رگهای جاهلیت و نادانی ام از خون تعصب و بی رحمی پر شد و در نهایت سنگدلی، [صفحه ۸۸] تصمیم گرفتم به شیوه ی اعراب جاهلی، طفلک بی گناه را زنده زنده دفن کنم و آن گوهر یکدانه و مروارید زیبا را - که پاره ی تنم بود، ولی طبق رسم جاهلان ی عرب، لکه ی ننگی بر خویش می پنداشتم - در خاک، نهان سازم. دست دخترک را گرفتم و راهی بیابان شدم. وقت به فلان ناحیه رسیدم، بی رحمانه او را میان گور نهادم. روی بدن لطیفش خاک ریختم و برگشتم. پیامبر اسلام - که یکپارچه عطوفت و رفت و سراسر رحم و محبت بود - از شنیدن این حادثه، سخت منقلب شدند، قلب پرمهرشان به هیجان آمد و آثار اندوه و تاثر در چهره ی تابناکشان نمایان گردید. آنگاه رو به آن مرد نموده فرمودند: همراه من بیا و آن ناحیه را که قبر دختری آنجاست، نشانم بده. مرد برخاست و همراه پیامبر اکرم به طرف بیابان حرکت کرد. وقتی به منطقه ی مخصوص رسیدند آن مرد، ناحیه ای را که جایگاه گور دخترک در آنجا بود، نشان داد. حضرت پرسیدند: نام آن دختر چه بود؟ مرد عرب، اسم دخترش را گفت. پیشوای اسلام نام دختر را صدا زدند و با آهنگی آمرانه ندا دادند: ای فلاینی، به فرمان و اجازه ی خدا زنده شو. [صفحه ۸۹] ناگهان گوری شکافت و بی درنگ، آن دختر خردسال سر از خاک بیرون آورد و از میان قبر برخاست. دخترک که بار دیگر زنده شده بود، ندای پیامبر را جواب داد و گفت: بله ای رسول خدا، گوش به فرمان هستم. دستور تو را اجابت نمایم و همواره به یاری ات بشتابم. پیامبر به کودک از گور برخاسته فرمودند: پدر و مادرت نسبت به تو ستم کردند و ناستوده و زشت رفتار نمودند. اکنون هر دو مسلمان شده اند. اگر دوست داری به دنیا برگردی و نزد آنان زندگی کنی، تو را به ایشان برگردانم. دخترک پاسخ داد: من به آن دو نیازی ندارم، خدا را بهتر از آنها برای خود یافته‌ام، غنودن در جوار رحمت الهی، از زندگی با آنان برایم گوارتر است.

حادثه ای دیگر

عبدالله فرزند شداد لیلی در بستر بیماری افتاده بود و در آتش تب می سوخت. امام حسین علیه السلام برای عیادت او به طرف خانه اش حرکت نمودند. وقتی حضرت به سرای وی رسیدند و قدم در منزلش نهادند، تبش قطع شد و شفا یافت. وی که از شیعیان امیر المومنین و دوستان اهل بیت علیهم السلام بود، [صفحه ۹۰] با مشاهده ی این مقام و کرامت، رو به امام نمود و عرضه داشت: از آنچه خداوند به شما دودمان رسالت موهبت کرده، خرسندم و به حقانیت امامت و ولایتشان معترفم. راستی که تب از ورود شما می گریزد. من به برکت قدوم مقدستان، بهبود یافته‌ام. سید الشهداء علیه السلام فرمودند: «و الله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا». به خدا سوگند هیچ چیز را پروردگار نیافریده مگر آنکه مامورش ساخته از ما اطاعت کند و فرمان داده مطیع ما اهل بیت باشد. رویداد نخست، در جلد هجدهم کتاب بحار الانوار، صفحه ی هشتم و حادثه ی بعدی در جلد دوم کتاب اثبات الهداء، صفحه ی پانصد و هشتاد و پنج و در جلد چهارم کتاب مناقب آل ابی طالب، صفحه ی پنجاه و یک ثبت گردیده و این دو حکایت و بیان حضرت حسین علیه السلام دلیل روشنی بر نفوذ قدرت چهارده معصوم در تمام جهان آفرینش می باشد.

ماجرایی بهت انگیز

مردی به نام معلی در حالی که سخت متاثر و منقلب بود و اشک می ریخت، وارد خانه امام صادق علیه السلام شد. حضرت پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: پشت در خانه گروهی جمع شده اند که می پندارند شما [صفحه ۹۱] اهل بیت برتری و فضیلتی بر دیگران ندارید و معتقدند آنان با شما یکسان و برابر هستند. وقتی سخن معلی تمام شد حضرت قدری درنگ نمودند و

ساکت ماندند. سپس دستور دادند: ظرف خرمایی بیاورید. هنگامی که خرما را نزد امام نهادند، حضرت یک دانه خرما برداشتند، آن را دو نیم نمودند و هسته اش را جدا کردند، آنگاه خرما را میل کرده و دانه اش را در زمین کاشتند. دقایقی بیش نگذشت که نخلی روئید و به زودی شکوفه داد و خرمای تازه به بار آورد. حضرت صادق علیه السلام دست بردند و یکی از آن خرماها را چیدند. سپس آن را شکافتند و از درونش برگی بیرون آوردند. برگ را به معلی دادند و فرمودند: آن را بخوان. معلی با دقت به آن برگ معجز نما نگریست و دید بر روی آن نوشته شده: «بسم الله الرحمن الرحيم. لا اله الا الله. محمد رسول الله. علی المرتضی. الحسن و الحسین و علی بن الحسین» «واحدا واحدا الی الحسن بن علی و ابنه» به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی غیر از الله نیست، محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است. علی مرتضی، حسن، حسین، و علی فرزند حسین، نام یک یک امامان تا حسن بن علی و [صفحه ۹۲] فرزندش حضرت مهدی علیهم السلام، بر آن برگ نقش بسته بود. این ماجرا در جلد چهل و هفتم کتاب بحار الانوار صفحه ی صد و دو، گزارش شده است. از حضرت سید الشهداء علیه السلام حکایت شده که به «اصبغ» فرمودند: باد به فرمان سلیمان بن داوود بود که (در قرآن آمده) سیر بامدادش یک ماه و سیر شبانگاهش یک ماه بود و قطعا به من بیش از آنچه به سلیمان بخشیده شده عطا گردیده است. اکنون چند حکایت و حدیث بشنوید از منابع عامه و دانشمندان غیر شیعه:

نفرین کارساز

حضرت علی علیه السلام، سخن تازه ای گفتند و حدیثی بیان فرمودند. مرد جسوری در نهایت بی شرمی، کلام امام را انکار کرد و حضرتش را تکذیب نمود. امیر مومنان علیه السلام به او فرمودند: آیا نفرینت کنم؟ مرد احمق به قصد جسارت گفت: بله، نفرینم کن. حضرت زبان به نفرین وی گشودند و بر او خشم نمودند. هنوز مرد بی ادب و هتاک، از جایش حرکت نکرده بود که بی درنگ هر دو چشمش را از دست داد و کور شد. [صفحه ۹۳] این قضیه را حافظ سلیمان قندوزی حنفی در صفحه ی ۲۵۵ کتاب «ینایع الموده» تحت عنوان «ذکر کشفه و کراماته» ثبت کرده است.

جاسوس مغرور

مردی از دین فروشان فرومایه، برای معاویه جاسوسی می کرد و مسائل سیاسی و اجتماعی و اطلاعات مربوط به اوضاع منطقه و شرایط خاص حکومت امیر المومنین علیه السلام را به دربار شام گزارش می داد. هنگامی که مورد بازجویی قرار می گرفت و امام علیه السلام مواخذه اش می نمودند، به شدت انکار می کرد و خود را تبرئه می ساخت و بی ارتباط با دستگاه معاویه جلوه می داد. روزی حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: آیا به خداوند سوگند یاد می کنی که هرگز جاسوسی نکرده ای؟ گفت: آری. سپس نام خدا را برد و قسم یاد کرد که برای معاویه به جمع آوری اطلاعات نپرداخته و گزارشی رد نکرده است. آنگاه امام زبان به نفرینش گشوده و فرمودند: اگر دروغ گفتمی و سوگند دروغ یاد کردی، خداوند چشم هایت را کور کند. هنوز یک هفته سپری نشده و روز جمعه نگذشته بود که جاسوس دروغگو، هر دو دیده اش را از دست داد و نابینا شد. [صفحه ۹۴] این حادثه را عبید الله حنفی در کتاب «ارجح المطالب» آورده و در صفحه ی ۷۳۹ جلد هشتم کتاب «احقاق الحق» از او نقل شده است. دانشمندان عامه و حدیث نویسان غیر شیعه، کرامات زیادی از قبیل زنده ساختن مردگان، مسخ نمودن دشمنان، خبر دادن از آینده ی مردمان و سایر کارهای خارق العاده، درباره ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت کرده اند که نگارش تمام آنها از حوصله ی این رساله خارج است و مستلزم کتاب مستقلی می باشد. از مجموع آنچه گذشت معلوم شد دانش و توانائی پیامبران و امامان علیهم السلام از سنخ علم و قدرت بشری که اکتسابی است نمی باشد، بلکه موهبتی خدادادی است که پروردگار مهربان بدون وساطت زحمت و تلاش ظاهری به آنان عطا فرموده است. نیز روشن شد که علم و قدرت پیامبر اسلام و اهل بیتش علیهم السلام از همگان

برتر است و آنان بر جمیع کائنات و تمام جهان آفرینش، دانا و توانا هستند. بر اساس همین دو نشانه، به ضمیمه‌ی نصوص و معرفی‌های قطعی آسمانی که درباره‌ی آخرین سفیر الهی، حضرت مهدی علیه السلام به طور فراوان گزارش شده، هر عاقلی می‌تواند به خوبی امام زمانش را بشناسد، درجات معرفتش را نسبت به حجت خدا بالا ببرد، با وی ارتباط معنوی پیدا کند، از فیوضات ربانی و الطاف کریمانه اش بهره مند گردد و خود را لایق دیدار و یاری حضرتش نماید. [صفحه ۹۵] این نوشتار، با دو دیدار که بیانگر دانش و توانائی وهبی امام زمان علیه السلام بود آغاز گردید و برخی از نصوص امامت و گفتار مکتب وحی درباره‌ی مقام ولایت آن حضرت، ضمن مطالب گذشته بیان شد، اکنون نیز حادثه‌ای شگفت‌انگیز را که حاکی از قدرت ملکوتی ولی امر علیه السلام است خاطر نشان می‌سازیم. باید دانست کرامات و امور خارق‌العاده‌ای که از آن بزرگوار صادر گردیده، بیش از آن است که در کتابها نوشته شده، چون خیلی از وقایع را کتمان کرده‌اند و بسیاری از کسانی که مورد کرامت خاص و لطف کریمانه اش قرار گرفته‌اند و خدمتش شرفیاب شده‌اند، از بیان آن خودداری نموده و به انگیزه‌ی حفظ اسرار، لب فروبسته، هیچکس را از آن مطلع نساخته‌اند؛ در عین حال، نگارش تمام آنچه ثبت گردیده نیز در گنجایش این رساله نیست و خود، مستلزم تدوین چندین کتاب است. از این رو، به نقل یک قصه بسنده می‌کنیم تا نمونه‌ی دیگری باشد از صدها حادثه و حدیثی که دانش و توانائی وهبی حضرتش را اثبات می‌نماید. [صفحه ۹۷]

تشنه‌ای در بیابان

هوا به شدت گرم شد. صحرای سوزان حجاز، زیر تابش آفتاب، بوی تفتیدگی می‌داد. همه جا خشک و داغ بود. مرد بیچاره از قافله عقب مانده و راه را گم کرده است. او انسانی شایسته و از شیعیان پاکدلی است که دیارش را به قصد انجام حج، پشت سر گذاشته و آهنگ مکه نموده است. اما میان بیابان ماند و سرگردان شد. از بس این طرف و آن طرف دوید، خسته شد و از پای افتاد. از بس این و آن سو نگاه کرد و به امید نجات، به هر جانب چشم دوخت دیدگانش بی رمق شد و از کار افتاد. زبانش از تشنگی خشک گردید. جگرش از عطش می‌سوخت. جز حرارت خورشید، بیابان بی رحم، فرسودگی شدید، چیزی نمی‌دید و غیر از رنج طاقت فرسا، زانوهای لرزان، چشم‌های بی فروغ، دهان [صفحه ۹۸] خشک و قلبی ناامید، چیزی در خود نمی‌یافت. فقط عطش را می‌دید که هر لحظه بیشتر می‌شد تا او را از پای درآورد و مرگ را می‌یافت که دهان باز کرده بود تا وی را ببلعد. سرانجام زار و بی رمق بر زمین افتاد و در آستانه‌ی نابودی قرار گرفت. پلکهایش روی هم نشست و می‌رفت تا با آخرین نفس، روحش از تن پرواز کند و جان به جان آفرین تسلیم نماید. در همین لحظه‌ی حساس، صدای شیهه‌ی اسبی در فضای ساکت صحرا طنین انداخت و گوش‌های او را نوازش داد. قلبش تکانی خورد و به هیجان آمد، دیدگانش فروغ تازه‌ی بی‌یافت و به آرامی باز شد. وقتی نگاه کرد، چشمش به جوانی افتاد با چهره‌ای جذاب و دلربا و عطری خوشبو و دلپذیر که بر اسبی خاکستری رنگ نشسته و از رخسار تابناک و عطر وجودش، عظمت و شکوه وصف‌ناپذیری جلوه گر شده است. او که بود؟ در این بیابان خشک و سوزان چه می‌کرد؟! از کجا پیدا شد و چه منظوری داشت؟! آیا برای نجات این مرد آمده بود؟ آیا می‌خواست این انسان درمانده و راه گم کرده را از مرگ برهاند و به قافله برساند؟ دنباله‌ی این داستان را از زبان خود آن مرد بشنوید: جوان اسب سوار جلو آمد. آب گوارایی به کامم ریخت که از برف، خنک تر و از عسل، شیرین تر می‌نمود. او مرا از مرگ حتمی [صفحه ۹۹] نجات داد. پرسیدم: سرورم، شما کیستید که نسبت به من چنین لطفی نموده و مورد احسان و محبتم قرار داده‌اید؟ فرمود: من حجت خدا بر بندگانش هستم، من بقیه‌الله در زمینش هستم. من همان موعودی هستم که زمین را سرشار از عدالت و انصاف سازم چنانکه مالامال از ظلم و ستم شده باشد. من فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، پسر امیر مومنان علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. سپس به من فرمان داد و گفت: چشم‌هایت را ببند. من به امر آن حضرت دیدگانم را فرو بستم.

هنوز لحظه ای نگذشته بود که دستور داد: چشم هایت را باز کن. من بی درنگ دیدگانم را گشودم. وقتی نگاه کردم ناگهان خود را جلوی قافله یافتم و دیدم پیشاپیش کاروان قرار دارم، اما همینکه روی از قافله برگرداندم تا امام زمان حضرت بقیه الله علیه السلام را بنگرم، متوجه شدم غایب گردیده و از نظرم ناپدید شده است. درودهای خدا بر او. این ماجرا در کتاب «کفایة المهتدی»، از کتاب «غیبت» حسن بن حمزه ی علوی که از دانشمندان نامدار شیعه و بزرگان فقه و حدیث در [صفحه ۱۰۰] قرن چهارم هجری است گزارش شده و در کتاب «النجم الثاقب»، ثبت گردیده است. گرچه لبه ی تیز سخن در این گفتار، پیرامون معرفت و شناخت قرار گرفت و بر محور عقیده و باور چرخید، اما این نکته شایان توجه است که اعتقاد، جدای از عمل نیست و معرفت، خواه ناخواه بر اندیشه و رفتار آدمی تاثیر فراوان می نهد. به دیگر بیان، شناختن پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به عنوان پیشوایان برگزیده ی الهی و صاحبان دانش و توانائی آسمانی، علاوه بر آنکه خود، هدف است و موضوعیت دارد، راه تربیت و تزکیه هم هست و طریق نیل به افکار و اعمال شایسته نیز می باشد. یعنی همین اعتقاد، خود از تکالیف قلبی و واجبات قطعی است که کلید رستگاری آخرت و رهائی نهائی از دوزخ بوده، بدون باور داشتن امامت و مقام ولایت آنان، بهشت بر هیچکس گشوده نمی شود و هیچ یک از منکریشان از خشم خدا و عذاب جهنم ایمن نمی ماند، و در عین حال که خود، تکلیف مستقل قلبی است، زمینه ساز حرکت در جهت پرورش صفات انسانی و کمالات روحی بوده و عامل بازدارنده از گناهان و زشتی ها نیز می باشد. بنابراین معرفت به امام زمان علیه السلام و اعتقاد به علم و قدرت و هبیبی و مقام ولایت او، هم باور حقی محسوب می شود که رمز خوشبختی جاودان است، هم آثار روانی و عملی دارد که خودسازی [صفحه ۱۰۱] معنوی و پاکی روح می آورد. اکنون برای آنکه فقط کلی گوئی نشده باشد و پاره ای از موارد به طور مشخص بیان شود، برخی از ثمرات اخلاقی و عملی این عقیده خاطر نشان می گردد.

زمینه های تربیتی

شناخت هر یک از ابعاد شخصیت حضرت بقیه الله و سایر اهل بیت معصومین علیهم السلام، زمینه ی تربیتی خاص در انسان پدید می آورد. چون جهات کمالات و شئون ولایت آنان، مختلف و متعدد می باشد و باز هر کمال و شانی، جنبه های گوناگونی دارد. مثلاً یکی از کمالات آسمانی پیامبر و ائمه علیهم السلام که پرتویی از آن در این نوشتار نقش بست. علم و هبیبی و دانش خدادادی است، اما همین علم و آگاهی، شئون مختلف پیدا می کند و جهات علوم آنان، متعدد می باشد. چنانکه در کتاب «اصول کافی» بابی تحت عنوان «جهات علوم الائمة علیهم السلام» آمده و ضمن آن گزارشی از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیده که فرمودند: رسائی دانش ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و واقع شونده. اما گذشته برای ما تفسیر شده است. اما آینده بر ایمان نوشته شده و اما پدیده ها و حوادث، از طریق الهام به قلب ها و تاثیر در [صفحه ۱۰۲] گوش ها می باشد (که فرشته با ما سخن می گوید) و این برترین دانش ما است. در خبر دیگری از مفضل حکایت شده که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: از امام صادق علیه السلام گزارش نموده اند که فرموده است: قطعاً دانش ما سه گونه می باشد: گذشته و نوشته شده و از راه ورود به قلب ها و تاثیر در گوش ها. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند: اما گذشته، مربوط به دانش ما نسبت به امور پیشین است، اما نوشته شده، مربوط به رویدادهای آینده است. اما نکته هائی که در دلها نقش می بندند، از راه الهام می باشند و آنچه در گوش ها وارد می شوند، از طریق ارتباط با فرشته است. بدیهی است که بحث گسترده پیرامون هر یک از شئون علمی امامان علیهم السلام یا ابعاد قدرت یا جهات عصمت و یا سایر مراتب فضائل و کمالات آنان، خود مستلزم گفتار مستقل و کتاب جدائی است و هر یک از آنها، منشاء آثار خاصی در روح عارف و توجه کننده می گردد و زمینه ی تربیتی ویژه ای در وی به وجود می آورد که نیاز به تحلیل و تفسیر مخصوص دارد. اکنون فقط دو مورد از این آثار را که مربوط به مباحث کتاب است، به

اختصار بیان می‌داریم، یکی درباره‌ی [صفحه ۱۰۳] اثر معرفت و توجه به دانش اهل بیت و دیگر پیرامون تاثیر شناخت و توجه به قدرت آن بزرگواران.

انگیزه‌ی خودسازی

وقتی دانستیم امام زمان علیه السلام از تمام حالات و حوادث آگاه است و به موهبت الهی همه چیز را می‌داند، از گذشته و آینده با خبر است، حتی خطورات ذهنی و امور قلبی را می‌فهمد و از اسرار نهفته در دلها و رازهای پنهان در باطن‌ها مطلع می‌باشد، خود این باور و اعتقاد، انگیزه‌ی موثری برای خودسازی و تزکیه است تا از گناهان فاصله بگیریم و به نیکی‌ها بگرویم. زیرا مسلما افکار ناپسند و رفتار زشت، او را می‌آزارد و قلب مطهرش را مکدر می‌سازد، چنانکه کارهای نیک و نیت پاک، وی را خرسند می‌گرداند. بنابراین انسان معتقد به اهل بیت و شخص باورمند به حضرت صاحب الزمان هرگز اندیشه‌ی خیانت و فکر معصیت در سر نمی‌پروراند و در پی هوی و هوس، دامن به گناه نمی‌آلاید. چون از یک طرف می‌داند اعمال و افکار او به ائمه علیهم السلام عرضه می‌شوند و امام زمانش، از کارهای ظاهری و انگیزه‌های درونی وی اطلاع دارند، از سوی دیگر یقین دارد زشت کاری‌ها و پلیدی‌ها، موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی مولایش می‌باشند. بدین خاطر می‌کوشد که هیچگاه مرتکب گناه نشود و گرد شهوات ناروا نگردد. [صفحه ۱۰۴] خداوند در آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی توبه فرموده است: «و قُلْ اَعْمَلُوا لیسیرِ اللّٰهِ عَمَلْکُمْ و رسوله و المومنون» یعنی (ای پیامبر، به مردم) بگو: عمل کنید، بزودی خدا و پیامبرش و مومنان، کردار شما را می‌نگرند. بر اساس مطالبی که از اهل بیت پیرامون این وحی قرآنی بیان شده، «مومنان» که هم ردیف خدا و رسولش قرار گرفته و ناظر اعمال مردم اند، امامان معصوم و جانشینان راستین پیامبر می‌باشند. در تفسیر برهان، بعد از این آیه، از حضرت صادق علیه السلام گزارش گردیده که درباره‌ی کلمه‌ی «مومنون» فرمودند: «هم الائمه». ایشان (که نظاره‌گر اعمال مردمان هستند و در قرآن، کنار خدا و پیامبر قرار گرفته، کردار و رفتار همگان را می‌بینند) امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند. عبدالله بن ابان که نزد حضرت رضا علیه السلام، موقعیتی داشت، گوید: به امام عرضه‌اشتم: برای من و خاندانم در پیشگاه الهی دعا کنید. حضرت فرمودند: مگر من دعا نمی‌کنم؟ سوگند به خدا کارهای شما در هر بامداد و شامگاه بر من عرضه می‌شود. عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم (و پذیرش این حقیقت که هر صبح و شب، تمام اعمال، بر امام ارائه‌گردد، برایم گران [صفحه ۱۰۵] آمد. آنگاه به خاطر آنکه این واقعیت را از قرآن بیابم و در پذیرش آن تلغزم) به من فرمودند: مگر تو کتاب خدا را نمی‌خوانی؟! آنجا که فرموده است: (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، بزودی خدا و پیامبرش و مومنان کردار شما را می‌بینند. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: به خدا قسم آن مومن، علی بن ابی طالب علیه السلام است. از بیان هشتمین جانشین رسول خدا استفاده می‌شود «مومنان» در این آیه، امامان معصوم اند که یکی از آنها امیر مومنان و دیگری حضرت رضا علیهما السلام می‌باشند. این بزرگواران شاهد اعمال مردم بوده و تمام کارهای افراد، از ریز و درشت، زشت و زیبا، پنهان و آشکار، همه بر آنان عرضه می‌گردد. بنابراین امام زمان حضرت حجه‌بن‌الحسن علیه السلام، از تمام نیت و رفتار ما آگاهند و خوبی‌ها و بدی‌هایمان به ایشان ارائه می‌گردد. بدیهی است هیچ انسان متعهد و باورمندی بر خود نمی‌پسندد که در گزارش اعمالش به امام زمانش، زشتی و پلیدی باشد و از اینکه در حضور حجت خدا و زیر نگاه ولی عصرش، دست به آلودگی بزند و مرتکب گناه شود، شرم می‌کند. خصوصا اگر متوجه باشد که زشت کاری‌ها، قلب مولایش را [صفحه ۱۰۶] می‌آزارد و باعث اذیت پیامبر و ناراحتی ائمه علیهم السلام می‌گردد. چنانکه در همان مدرک از سماعه روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السلام می‌فرمودند: چرا شما پیامبر را ناخرسند و اندوهناک می‌سازید؟! مردی عرضه داشت: چگونه ما رسول خدا را می‌آزاریم و ناراحت می‌نمائیم؟! امام علیه السلام فرمودند: آیا نمی‌دانید که کارهای شما بر آن حضرت عرضه می‌شود و وقتی در پرونده‌ی اعمالتان، گناه و نافرمانی خدا را مشاهده کند، افسرده و آزرده خاطر می‌گردد. پس

مراقب باشید به پیامبر بدی روا ندارید و او را ناراحت نسازید، بکله (با اعمال خوب و رفتار نیکتان) خرسند و شادمانش نمایید. ابوبصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه توضیح خواستم و پرسیدم: مومنان (که در این گفتار آسمانی، هم ردیف خدا و پیامبر، ناظر اعمال مردم اند) چه کسانی می باشند؟ امام فرمودند: «من عسی ان یکون غیر صاحبکم» چه فردی ممکن است باشد، غیر از صاحب شما؟ یعنی امام و صاحب امر شما، همان مومنی است که در وحی [صفحه ۱۰۷] الهی، نظاره گر کارهایتان معرفی شده است. نتیجه آنکه امروز تمام اندیشه و کردار ما، زیر چشم صاحب و مولایمان حضرت بقیه الله علیه السلام است، زشتی هایمان او را آزرده خاطر می سازد، که ناخرسندی او، ناخشنودی پروردگار می باشد، و نیکی هایمان وی را مسرور و خرم دل می گرداند، که مسرت او رضایت رحمان بوده لطف ربوبی و پاداش الهی را به ارمغان می آورد. اکنون چند نمونه از مواردی که ائمه علیهم السلام اخبار غیبی و اعمال پنهانی و رازهای نهانی مردم را خبر داده اند خاطرنشان می شود.

پرخاش به مادر، هرگز

مردی به نام ابراهیم بن مهزم گوید: شب هنگام از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و سرای حضرت را ترک کردم تا برای استراحت روانه ی خانه شوم. مادرم نیز در مدینه سکونت داشت و با من در یک جا زندگی می کرد. وقتی وارد منزل شدم، بین من و مادرم گفتگویی رخ داد. من به تندی و خشونت با وی حرف زدم و به او پرخاش نمودم. آن شب گذشت. سحرگاه از خواب برخاستم و نماز صبح را بجا آوردم. سپس راهی خانه ی امام شدم. وقتی به سرای حضرت رسیدم و قدم درون اطاق نهادم، همین که [صفحه ۱۰۸] نگاه آقا به من افتاد، قبل از هر گفتگویی، خود سخن آغاز کرد و بدون مقدمه فرمود: تو را چه به پرخاش و خشونت با مادر؟ چرا با مادرت به تندی حرف زدی؟

دلباخته ای در باران

عبدالله بن عطا که از اهالی مکه بود، گوید: من در مکه سکونت داشتم و حضرت باقر علیه السلام در مدینه می زیستند. چندی بود که دلتنگ دیدار امام شده و سخت مشتاق زیارتش. تا آنکه به شوق ملاقات وی، عازم سفر گردیدم و از مکه رهسپار مدینه شدم. شب در راه، دچار طوفان گشتم. هوا به شدت سرد شد. آسمان می غرید و باران تندی می بارید. اما من که دلباخته ی دیدار امام بودم، بدون وقفه تاختم و بی صبرانه در انتظار لقایش رکاب زدم. بالاخره مسافت بین مکه و مدینه را پیمودم و نیمه شب در میان باد و باران، وارد شهر شدم. چند کوچه را پشت سر گذاشتم و یکسره به طرف سرای امام رفتم. درست نصف شب بود که به خانه ی پیشوای محبوبم رسیدم. اما چون بی موقع بود، از کوبیدن در، خودداری نمودم و با خود گفتم این وقت شب، در نمی زنم و همین جا می مانم تا صبح شود. در این اندیشه بودم که صدای حضرت را از درون منزل شنیدم. او [صفحه ۱۰۹] نام مرا برد و به خدمتگزارش بانگ زد: در را برای ابن عطا باز کن که امشب گرفتار سرما شده و به زحمت افتاده است. بی درنگ، کنیزکی پشت در آمد. در را گشود. من وارد شدم و به حضور امام شرفیاب گردیدم.

شب آن جنانی

مردی از اهالی کوفه به خراسان عزیمت کرد و مردم آن سامان را به امامت و ولایت پیشوای ششم، حضرت صادق علیه السلام دعوت نمود. اهل خراسان درباره ی گرایش به امامت و خلافت آن بزرگوار، سه دسته شدند. گروهی دعوت مبلغ کوفی را پذیرفتند و او را در مورد حقانیت آن حضرت، تصدیق نموده به پیشوایی و ولایتش گرویدند. جمعی راه عناد و انکار پیمودند، زیر بار حق نرفتند و از پذیرش هدایت امتناع نمودند. دسته ی سوم به خیال خود محتاط و تقوی پیشه شدند و به عنوان اجتناب از امور

مشتبه، نسبت به امر امامت آن حضرت، توقف کردند و از رد و قبول، خودداری نمودند. اینان پنداشتند اقتضای دیانت و راه احتیاط این است که نه ولایت امام صادق علیه السلام را بپذیرند و نه انکار نمایند. از این رو ساکت و متوقف شده، به هیچ طرف نپیوستند. سرانجام برای تحقیق از مقام امامت و شناختن پیشوای حق، [صفحه ۱۱۰] هر گروهی یک نفر انتخاب کردند. این سه نفر به عنوان منتخبین مردم خراسان، آهنگ سفر نمودند و از آن دیار خارج شدند تا در این باره کاوش کنند. یکی از همراهان سفر، کنیزکی داشت که با خود آورده بود. مردی که برگزیده ی گروه سوم بود، در راه فریفته ی کنیزک شد و در پی فرصت می گشت تا خواسته ناروایش را عملی سازد. یکی از شب ها کنیزک را پنهانی ملاقات کرد و دامن عفت از دست داده مرتکب گناه شد. آن شب گذشت. هوسبازی و بی عفتی مرد خراسانی، زیر پوشش شب، مستور ماند و هیچکس از آن مطلع نشد. قافله به مقصد رسید. وقتی وارد شهر شدند سراغ خانه ی امام صادق علیه السلام را گرفتند و برای دیدار آن حضرت به طرف سرای وی حرکت نمودند. ساعتی بعد وارد منزل امام شدند و به حضور مولا شرفیاب گردیدند. آنگاه اجازه ی صحبت خواستند. نخست همان مرد منتخب دسته ی سوم که احتیاط کار و قائل به توقف بود، آغاز سخن کرد و گفت: خدا به راه شایستگی و صلاحیت برد، شخصی از اهالی کوفه به دیار ما آمده، مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از شما خوانده و ولایت و امامت را ابلاغ نموده است. خراسانیان سه دسته شدند. یک عده تبلیغ وی را پذیرفتند و به [صفحه ۱۱۱] امامت شما اعتقاد پیدا کردند، گروه دیگر دعوتش را رد نموده و مقام پیشوایی شما را منکر شدند. جمعی هم به عنوان راه احتیاط و پرهیزکاری، درنگ نموده متوقف گردیدند و از اظهار نظر و قبول یا رد، امتناع ورزیدند. حضرت علیه السلام پرسیدند: تو خود از چه گروهی و به نمایندگی از کدام دسته سخن می گوئی؟ گفت: من از عده ای هستم که قائل به توقف و درنگ شدند و پارسائی و خویشتن داری نمودند. امام علیه السلام فرمودند: احتیاط کاری و خویشتن داری تو در شب چنین و چنان کجا بود؟ در این ماجرا حضرت صادق علیه السلام شب آن چنانی را که مرد خراسانی در پنهانی مرتکب گناه و بی عفتی شده بود به یادش آوردند و دو حقیقت را به او فهماندند، یکی مقام امامت و نشانه ی ولایت، که خیر دادن از غیب است چه آنکه دانست امام به کار نهران و راز نهفته ی او در دل شب آگاهند. دیگر اینکه متوجه باشد نه تنها وی اهل ورع و احتیاط نبوده، بلکه از حرام قطعی نیز اجتناب نداشته است. زیرا احتیاط کار خویشتن دار باید از مشتبهات هم پرهیزد، چه رسد به گناهان و محرمات. از این قضایا و ماجراهای دیگر نظیر آن که در جزء پنجم کتاب «بصائر الدرجات» باب یازدهم و دوازدهم، حکایت شده روشن [صفحه ۱۱۲] می شود چگونه حجت خدا به رازهای پنهان و اسرار زندگی مردمان آگاه است و تمام زشتی های و زیبایی ها، سیئات و حسنات، افکار پلید و نیات پاک، همه در احاطه ی علمی او قرار دارند. بنابراین سزاوار است شیعه ی اهل بیت و پیرو حضرت بقیه الله علیهم السلام پیوسته مراقب اعمال خود باشد و بر این باور که هیچ مطلبی بر امام زمانش پوشیده و مخفی نیست و حضرتش ناظر بر رفتار وی بوده از تمام کارهای پنهان و آشکارش مطلعند، همواره سعی کند در جهت تقوی و هدایت قرار گرفته و از معرفت به مقام علمی امام مبین، که یکی از آثارش ایجاد زمینه ی تربیتی و تزکیه ی نفسانی است، در مسیر خودسازی معنوی و تعالی روحی استفاده نماید. اکنون این فراز را با پیامی از صاحب الزمان علیه السلام به پایان می بریم. باشد تا چون فروغی در دلهايمان بتابد و بر رشد و هدایتمان بیفزاید. حضرت، ضمن نامه ای که در کتاب بحار الانوار ثبت شده به محمد بن نعمان معروف به «شیخ مفید» فرمودند: «فانا یحیط علمنا بانباؤکم و لا یعزب عنا شیء من اخبارکم و معرفتنا بالزلزل الذی اصابکم» دانش ما قطعا بر (اوضاع و) خبرهای شما فراگیر است و چیزی از (احوال و) گزارش هایتان بر ما پوشیده و پنهان نیست و آگاهی ما به انحراف ها و لغزش هایی که دچارتان ساخته، کاملا احاطه دارد. [صفحه ۱۱۳]

رمز موفقیت و کامیابی

آرزوها و خواسته های انسان طبق یک تقسیم کلی بر دو گونه است: ۱. رسیدن به موفقیت های زندگی و دست یافتن به ابزار

بهبختی و خوشبختی. یکی در پی دانش و ارتقاء علمی است، دیگری برای نیل به مقام و منصب تلاش می کند، سومی در آرزوی ازدواج و پیدا کردن همسری شایسته به سر می برد، خلاصه هر شخصی سعادت خود را در چیزی جستجو می کند و برای موفق شدن در همان جهت می کوشد، چه خواسته اش از امور مادی و شئون دنیوی باشد مثل برخورداری از خانه و اتومبیل و فرزند خوب و شخصیت اجتماعی و سایر نعمت های الهی، چه از امور معنوی و کمالات روحی باشد، مانند کسب علم و معرفت، رسیدن به تعالی روانی، نجات از بیماری های روحی و عصبی و امثال آن. ۲. رفع مشکلات و پریشانی ها و رهایی از بلاها و حوادث تلخ و رنج های طاقت فرسا. هر انسانی در معرض دهها ناراحتی و گرفتاری است. یکی مبتلا به فقر و تهیدستی شده، دیگری بر اثر درد و بیماری درمان ناپذیر از پا درآمده، سومی دچار همسر بدخو و ناسازگار گردیده، خلاصه آسیب های جسمانی یا نگرانی های روحی، گاهی چنان زندگی را تلخ و دشوار می سازند که آدمی تنها آرزویش، نجات از آن بدبختی است [صفحه ۱۱۴] و برای رهایی از آن بلا و گرداب غم هر دری را می کوبد و به هر سو رو می آورد تا راهی بجوید و از مشکل برهد. بدیهی است انسان در پی رسیدن به خواسته هایش، چه آرزوهای دسته ی اول و چه حاجت های نوع دوم، نخست از مسیر عادی و طریق طبیعی وارد می شود و کوشش می کند. مثلا برای موفقیت در ازدواج یا رسیدن به پول یا کسب دانش و ارزش های معنوی، به جستجو می پردازد و مشغول فعالیت و سیر و سلوک می گردد. چنانکه برای درمان مرض به پزشک مراجعه می کند یا از شدت فقر به وام خواهی و قرض گرفتن اقدام می نماید. اگر با تلاش ظاهری و از راه طبیعی مشکلی حل شد و به آرزوی دل رسید، بسی خرسند می شود و خوشبختی را حس می کند اما اگر درهای مادی را به روی خود بسته دید و از اسباب طبیعی مایوس گردید، چه امیدی برای رسیدن به خواسته و رهایی از گرفتاری دارد؟ اینجا است که به سوی قدرت برتر رو می آورد، امدادهای غیبی را می جوید، از نیروی مافوق طبیعت استمداد می نماید و دریچه ی قلبش به ملکوت عالم گشوده می شود. شخصی که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را می شناسد و آنان را صاحب قدرت ملکوتی می داند، در این موارد متوسل به آنان می شود و حاجت می گیرد. وقتی دانستیم امام زمان علیه السلام دارای توانائی وهبی الهی است [صفحه ۱۱۵] و اراده اش، اراده ی خدا می باشد که تخلف از مراد ندارد و فرمانش بر تمام عوالم آفرینش نافذ بوده، هر پدیده ئی به امر ربوبی زیر سیطره و نفوذ قدرت او است، هرگز مایوس نگشته و حتی در موقع ناامیدی از همه ی ابزار مادی و وسائل ظاهری، به آستان وی رو آورده با توسل به درگاه کریمانه اش حاجت روا می شویم. گرچه مردم آگاه و بیدار دل هنگامی که از مسیر عادی در پی رسیدن به هدف می باشند و قبل از یاس از امور ظاهری و اسباب طبیعی نیز توفیق بخش و مسبب الاسباب را خدا دانسته و واسطه ی فیض الهی و توفیقات ربانی را حجت خدا می دانند و موفقیت های روز افزون و نعمت های بیشتر را از درگاه ایزدی می خواهند و به پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام که معادن رحمت و منابع کرامت و خزینه داران مواهب الهی هستند، توسل می نمایند و از رهگذر الطاف آنان به خدا تقرب می جویند. ولی آنچه روشن و آشکارتر است، هنگام ناامیدی از ابزار طبیعی و امور ظاهری می باشد. در این موارد منکران خدا و مکتب وحی یکباره مایوس و شکسته می شوند، اما کسانی که خدا را باور دارند و حجت خدا را کانون قدرت آسمانی و صاحب توانائی وهبی می دانند، نه تنها یاس و شکست به خود راه نمی دهند، بلکه با استمداد از امام زمان و توسل به پیشگاه ولی امر علیه السلام، حوائج خود را می گیرند و از درد و رنج و بلا و اندوه نجات می یابند. [صفحه ۱۱۶] بنابراین یکی از آثار مهم اعتقاد به قدرت وهبی حضرت بقیه الله علیه السلام که نقش حیاتی در زندگی انسان دارد، توسل به آن بزرگوار در شدائد و ناملازمات است. چه آنکه بسیاری از مردم گرفتار در طول تاریخ به آستان پر مهر او رو آوردند و عرض نیاز نمودند و حاجت گرفتند. عجیب این است که لطف کریمانه اش اختصاص به شیعه ندارد، بلکه هر درمانده ای که او را بخواند، هر راه گم کرده و سرگردانی که از وی استمداد نماید، هر بیچاره و دردمندی که دل از همه جا برگردد و خالصانه به درگاه حضرتش متوسل شود، چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، چه شیعه باشد و چه غیر شیعه، خلاصه هر بشری که از قدرت آسمانی و توانائی وهبی حضرت ولی عصر علیه السلام مدد بجوید، امام

بذل توجه و اظهار لطف نموده، از پریشانی و گرفتاری نجاتش می دهند و مورد احسان و کرامتش قرار داده، آنچه اقتضای مصلحتش باشد، فرا راهش قرار می دهند. یک نمونه از دهها موردی که افراد غیر شیعه به او توسل جستند و موفق شدند، ماجرائی است که در صفحه ی ۲۰۵ کتاب «کشف الاستار» ثبت گردیده است. اینک آن حکایت را به فارسی ترجمه نموده به شیوه ی نقل به معنا با اضافه ی برخی از قرائن بیان می داریم. [صفحه ۱۱۷]

داستان ملکه

شب سه شنبه بود که بانو گرفتار سردرد شد. او ملکه نام داشت، فرزند عبدالرحمن و همسر مردی به اسم امین بود. آنها در نجف زندگی می کردند و عامی مذهب بودند. یعنی حضرت علی علیه السلام را خلیفه ی چهارم پنداشته و از مذهب حق که تشیع است و بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، امیر المومنین و یازده فرزند معصومش را امامان برگزیده ی الهی و جانشینان راستین پیامبر می داند، منحرف بودند. سردرد ملکه خانم شدید شد. هر چه از شب می گذشت بر شدتش افزون می گشت. ملکه آن شب را با درد و رنج سپری کرد و ناله زد و اشک ریخت. بالاخره صبح شد. اشعه ی خورشید تاریکی شب را درید و صفحه ی زمین را روشن ساخت. اما بانو هر دو چشمش را از دست داد و بر اثر یک بیماری مرموز به کلی نابینا شد. ملکه خانم سخت متاثر گردید، دیگر هیچ چیز را نمی دید. از غم کوری سردرد را فراموش کرد و نمی دانست آیا دیدگانش قابل معالجه است و درمان می پذیرد یا خیر؟ سید محمد سعید افندی که خود از اساتید و سخنوران عامه در نجف به شمار می رفت و در مدرسه ئی نزدیک باب وادی السلام تدریس می نمود، گوید: [صفحه ۱۱۸] شوهر این زن، ملا-امین در کتابخانه ی حمیدی با من همکاری داشت. او روز سه شنبه نزد من آمد و با افسردگی و پریشانی حادثه ی نابینا شدن همسرش را برایم شرح داد و گفت: دیشب بعد از یک سردرد شدید و طولانی هر دو چشم ملکه کور شده و هیچکس و هیچ چیز را نمی بیند. من از این پیش آمد اظهار تاجر کردم و گفتم: اگر می خواهی همسرت شفا پیدا کند و بینائی اش را باز یابد، امشب او را حرم مطهر مرتضی علی علیه السلام ببر و به حضرتش توسل جسته، شفای وی را طلب کن و آن بزرگوار را در درگاه الهی واسطه قرار بده شاید خداوند به برکت امیر المومنین علیه السلام شفایش بخشد. شب چهارشنبه فرا رسید. ملکه همچنان دردمند و مضطرب است با آنکه می خواستند او را به حرم شریف مولا برده و متوسل شوند، اما از شدت درد و ناراحتی چنان بی تاب و ناآرام بود که از تشریف و زیارت منصرف گردیدند. پاسی از شب گذشت، هنوز زن بیچاره ناله می کرد و درد می کشید. بی قراری او آرامش دیگران را نیز بر هم زد. همه متاثر و ناراحت بودند. اواخر شب اندکی آرام گرفت و ساعتی به خواب رفت. اما چیزی نگذشت که از خواب پرید و اظهار خرسندی نمود. خواب عجیبی دیده بود. او با خوشحالی و انبساط خاطر رویای نوید بخش و اعجاز [صفحه ۱۱۹] آمیزش را تعریف کرد و گفت: در خواب دیدم شوهرم با خانمی به نام زینب، مرا برای رفتن به حرم حضرت امیر علیه السلام و زیارت مرقد مطهر آن بزرگوار کمک نمودند. همراه آن دو حرکت کردم تا مشرف شوم و توسل جویم. در راه، مسجد بزرگ و با عظمتی دیدیم که مملو از جمعیت بود. تصمیم گرفتیم به آن مسجد برویم و ببینیم چه خبر است. وقتی وارد مسجد شدم صدای مردی را شنیدم که از میان انبوه جمعیت مرا شناخت و خطاب به من فرمود: ای زنی که هر دو چشمت را از دست داده ای، نترس و نگران نباش، ان شاء الله هر دو دیده ات شفا می یابد. من که نابینا بودم و هیچکس را نمی دیدم بعد از شنیدن این صدا پرسیدم: شما کیستید؟ خدا در وجودتان برکت افزایش داد. ایشان فرمودند: «انا المهدی». من صاحب الزمان، مهدی هستم. ملکه رویای مسرت بخش خود را بدینگونه شرح داد و گفت: در این هنگام با خوشحالی از خواب پریدم و احساس کردم نشاط روحی و لذت خاصی وجودم را فرا گرفته است. سپس بی صبرانه در انتظار طلوع صبح نشست تا برای زیارت و توسل شرفیاب شود. خورشید بامداد چهارشنبه از افق سرزد و برای آن بانوی دردمند و [صفحه ۱۲۰] نابینا گرمی شادی آفرین و نشاط انگیزی به ارمغان آورد. آن روز سوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و سیصد و هفده

هجری بود که ملکه با شوهرش همراه عده‌ی زیادی از زنان به راه افتادند. اما قبل از زیارت مرقد امیر مومنان علیه السلام به طرف خارج شهر حرکت کردند تا به جایگاهی که «مقام حضرت مهدی علیه السلام» گفته می‌شود مشرف شوند و توسل جویند. آنها دسته جمعی شهر را پشت سر نهادند و راهی مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام شدند. این مقام که داخل وادی السلام می‌باشد و بیرون نجف قرار گرفته دارای یک صحن و گنبد است و در آن محرابی است که به حضرت مهدی علیه السلام منسوب می‌باشد. وقتی به مقام رسیدند، ملکه به تنهایی وارد شد. میان محراب نشست و با حال عجیبی به توسل و دعا پرداخت. او سخت منقلب بود، از سوز دل ناله می‌زد، مثل ابر بهار اشک می‌ریخت، با صدای بلند گریه می‌کرد، آنقدر گریست و زاری نمود که بی حال بر زمین افتاد و از هوش رفت. زنان همراهش که از دور مراقب وی بودند و وضعیتش را نظاره می‌کردند، دورش را گرفتند و منتظر ماندند تا به حال طبیعی برگردد. ناگهان ملکه به هوش آمد و اطرافش را نگرست. او شفا یافته بود و همه جا را می‌دید. زن‌های عرب با مشاهده‌ی این کرامت هلهله کنان، غریو شادی برآوردند و مژده افشانی نمودند. [صفحه ۱۲۱] ملکه گفت: وقتی از حال رفتم و بی هوش افتادم دو مرد بزرگوار را دیدم که نزد من آمدند. یکی از آندو سن بیشتری داشت. آن آقائی که سنش زیادتر بود جلو قرار داشت و آن دیگری که جوان بود پشت سر او ایستاده بود. او که سن بیشتری داشت رو به من نمود و فرمود: نترس، بیم نداشته باش. از ایشان پرسیدم: شما کیستید؟ فرمودند: من علی بن ابی طالب هستم و این شخصی که پشت سرم ایستاده، فرزندم مهدی است. سپس حضرت علی علیه السلام بانویی را که آنجا نشسته بود به نام خواندند و فرمودند: ای خدیجه برخیز و دست را بر دو چشم این زن بیچاره بکش. آن بانو فرمان امام را امتثال کرد و بی درنگ برخاست. نزد من آمد، دستش را روی دیدگانم کشید که ناگهان به هوش آمدم و حال طبیعی ام را باز یافتم. وقتی به خود آمدم متوجه شدم شفا پیدا کرده‌ام و چنان دیدگانم پر نور و سالم گشته که از سابق بیناتر شده و همه جا را بهتر از اول می‌بینم. آنگاه دیدم زنها دورم را گرفته و هلهله کنان، فریاد شادی سر داده‌اند. ملکه شفا یافت. او با توسل به امام عصر از درد جانکاه و کوری رنج آور نجات پیدا کرد و مورد لطف حضرت بقیه الله علیه السلام قرار [صفحه ۱۲۲] گرفت. پس از ظهور این کرامت، ملکه با شوهر و زنان همراهش در حالیکه آهنگ درود بر محمد و آل محمد سر می‌دادند، رهسپار نجف شدند تا تربت پاک و مرقد تابناک امیر مومنان علیه السلام را زیارت کنند. آنها در حالیکه صدایشان را به صلوات بلند نموده و خوشحال و مسرور بر پیامبر و آل رسول الله درود می‌فرستادند وارد حرم مطهر شدند و به زیارت حضرتش مشرف گردیدند. این کرامت که در جلد دوم کتاب «عبری الحسان» نیز نوشته شده نشانگر آن است که هرگاه درمانده‌ای به اهل بیت رو آورد و از امام زمان حاجت بخواهد، این بزرگواران با مهر و عطوفتی که نمایانگر رحمانیت خداوند است به یاری اش شتافته و با قدرتی که از جانب خدا به آنان موهبت گردیده خواسته اش را برآورده می‌سازند. وقتی حضرت بقیه الله علیه السلام نسبت به یک زن غیر شیعه چنان کرامت روا داشته و امیر مومنان علیه السلام یک فرد عامی مسلک را چنین شفا بخشند، مسلم است نسبت به شیعیان و پیروانشان لطف بیشتری داشته و هرگز آنان را محروم نمی‌سازند. تاریخ مملو است از سرگذشت شیعیانی که هنگام بروز مشکلات و ناملازمات به آستان امام عصر متوجه شده، به حضرتش پناه آورده و توسل جستند، سپس مورد لطف و کرامت قرار گرفته از ناراحتی و اندوه نجات یافتند. [صفحه ۱۲۳] ظهور این کرامات از اهل بیت حوادث استثنائی تاریخ نیست، بلکه جریانی است که همواره در طول زمان وجود داشته و تا انقراض دنیا حتی در عالم برزخ و روز رستاخیز نیز پیوسته و استوار است. هر نیازمند و گرفتاری در هر گوشه‌ی جهان به امام زمان متوسل شود و هر زمان که حاجتمندی به درگاه سراسر نور و احسان حضرتش رو آورد، به اقتضای مصلحتش مورد لطف و رحمت قرار می‌گیرد و کشتی طوفان زده‌ی زندگی اش از میان امواج خروشان و پر تلاطم مشکلات غمبار و رنج‌های طاقت فرسا به ساحل نجات می‌نشیند. گرچه مکان‌های پر قداست مثل حرم‌های معصومین بیشتر ناظر این کرامت‌ها می‌باشند. آری قدرت امامان منحصر به زمان و مکان خاصی نیست، شفا دادن بیماران و دستگیری از درماندگان و حاجت دادن محتاجان اختصاص به گذشته و حال ندارد. چنانکه پیامبر و اهل بیتش همیشه شاهد حال

مردمان بوده و بر توفیق بخشی و نجاتشان از ناملايمات قادر و توانمندند. رسول اکرم، علی مرتضی، فاطمه ی زهرا، امام مجتبی، سید الشهداء و سایر امامان تا پیشوای یازدهم علیهم السلام گرچه به ظاهر از دنیا رفته و دیده فرو بسته اند، اما روحشان بر تمام عوالم هستی احاطه دارد و فروغ ولایتشان جای جای ملک و ملکوت را فرا گرفته است. امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام هم که ولی عصر و حجت [صفحه ۱۲۴] خدا در این روزگار است گرچه در دوران غیبت به سر می برد و از دیده ها پنهان می باشد، اما زنده است، در جمع مردمان زندگی می کند، ما را می بیند، راز دل‌هایمان را می داند، چه بسا در شهرها و بازارها و اجتماعاتمان حضور می یابد، در مجالس خدایسندانه و محافل علمی و معنوی ما شرکت می نماید، شیعیانش را مدد می رساند، آنان را در راه رسیدن به کمالات حقیقی یاری می بخشد و هنگام گرفتاریها و پیش آمدهای ناگوار به فریادشان می شتابد و از رنج و محنت رهایشان می سازد. چنانکه خود فرموده است: «انا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم» ما شما را به خود وانگذاشته، در رسیدگی و حمایتان اهمال نورزیده و یادتان را فراموش نکرده ایم. یکی از مکان های قدیس که پایگاه محبان صاحب الزمان علیه السلام است، مسجد جمکران می باشد که نزدیک شهر قم واقع شده و به فرمان حضرتش تاسیس گردیده است. دفتر ثبت کرامات این مسجد، نمودار برخی از قدرت نمائی ها و الطاف خاص امام زمان به مردم حاجتمند و گرفتار است که بدین مرکز رو آورده و به مولایشان متوسل شده اند. اکنون سرگذشت شفا یافتن دو نفر از این افراد را که در عصر حاضر رخ داده، از دفتر مذکور که در کتاب «کرامات المهدی علیه السلام» آمده یادآور می شویم تا فقط به گزارش کرامات پیشین و آنچه در کتابهای [صفحه ۱۲۵] قرون گذشته است، اکتفا نشده و نمونه هایی از رویدادهای شگفت انگیز این ایام نیز خاطر نشان گردد.

اطاق عمل بدون جراحی

آقای عین - الف، از قم می گوید: مدت سه سال بود که از بیماری فیستول رنج می بردم تا آنکه عکس رنگی گرفتم و با تشخیص دکتر سید محمد تقی... تصمیم قطعی داشتم در بیمارستان نکوئی قم بستری شوم و تحت عمل جراحی قرار بگیرم. قبل از رفتن به بیمارستان شب چهارشنبه ی پنجم شعبان به مسجد جمکران مشرف شدم و پس از انجام اعمال و مستحبات مسجد به حضرت صاحب الزمان علیه السلام توسل جست. روز بعد روانه ی بیمارستان شدم. مقدمات عمل فراهم گردید. از سینه ام عکس گرفتند و بیست و چهار ساعت بستری شدم تا موقع عمل فرا رسد. یکی از دکترها در راهروی بیمارستان مرا دید و پرسید: برای عمل آمدم؟ گفتم: بله. گفت: چاقوی ما تیز است. من همواره به امام زمان متوسل بودم و از آقا شفا می طلبیدم. [صفحه ۱۲۶] صبح پنجشنبه مرا به اطاق عمل بردند. وقتی روی تخت جراحی خوابیدم و سرم وصل شد باز هم به حضرت صاحب الامر علیه السلام توجه نمودم و در باطن حال توسل داشتم. همین که خواستند بی هوشم نمایند، ناگهان دکتر گفت: احتیاجی به عمل ندارید!! ناراحتی شما برطرف شده است!! با خوشحالی از روی تخت برخاستم، لباس عمل را از تن بیرون آوردم و لباس های خود را پوشیدم، سپس با وضع کاملاً طبیعی و بدن سالم روانه ی منزل شدم. وقتی اهل خانه مرا دیدند تعجب کردند و همه ی اقوام و فامیل از شنیدن این ماجرا حیرت نمودند. به هر حال بیماری من برطرف شد و هیچ اثری از آن بر جای نماند.

حکایت شنیدنی

یکی از خدام حضرت رضا علیه السلام گوید: برای کشیدن دندان نزد دکتر رفتم. دکتر گفت: غده ای هم کنار زبان شما است که باید جراحی شود. من موافقت نمودم. اما پس از عمل جراحی لال شدم و قدرت حرف زدن را از دست دادم. ناگزیر همه چیز را روی کاغذ می نوشتم و به این وسیله با دیگران ارتباط برقرار می کردم. هر چه به پزشک مراجعه نمودم درمان نپذیرفت و فائده ای نبخشید. دکترها می گفتند: رگ گویایی شما [صفحه ۱۲۷] صدمه دیده است. ناراحتی و بیماری به من فشار آورد. ناچار برای

معالجه عازم تهران شدم. در تهران روزی خدمت آقای علوی رسیدم. ایشان فرمودند: راهنمایی من به تو این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفائی هست آنجا است. تصمیم جدی گرفتم. هر هفته از مشهد بلیط هواپیما تهیه می کردم، شب های سه شنبه تهران می آمدم و شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می شدم. در هفته ی سی و هشتم، بعد از نماز به سجده رفتم و صلوات می فرستادم که ناگهان حالت خاصی به من دست داد. دیدم همه جا نورباران شد و آقائی وارد شدند. مردم هم پشت سر ایشان بودند و می گفتند: حضرت حجه بن الحسن علیه السلام می باشند. من با ناراحتی در گوشه ای ایستادم و با خود اندیشیدم که نمی توانم به آقا سلام کنم. حضرت نزدیک من آمدند و فرمودند: سلام کن. من به زبانم اشاره کردم تا اظهار بدارم لال هستم و الا بی ادب نمی باشم که سلام نکنم. حضرت بار دوم فرمودند: سلام کن. بلافاصله زبانم باز شد و سلام کردم. در این هنگام به حال عادی برگشتم و متوجه شدم در سجده و مشغول صلوات فرستادن هستم. [صفحه ۱۲۹]

سرگذشت من

در شهر دمشق، پایتخت کشور سوریه زندگی می کردم و از راه عبا بافی امرار معاش می نمودم. هنوز در سن نوجوانی بودم و دوستانی داشتم که در ساعات فراغت با آنان سرگرم تفریح می شدم و به لهو و لعب می پرداختم. ما از گناه پروائی نداشتیم و در پی خوشگذرانی و هوسرانی بودیم. آن روز جمعه بود. من به شیوه ی همیشه با رفقای همسال و همفکر گرد آمدم و دسته جمعی مشغول لهو و لعب شدیم. شراب هم داشتیم و می خواستیم میگساری و عیاشی کنیم. ناگهان به خود آمدم و مثل آدم خوابی که بیدار شود، بر خویشتن نهیب زدم: آیا تو برای من این سرگرمی ها و هوسبازی ها آفریده شده ای؟! [صفحه ۱۳۰] همان جا خداوند قلبم را تکان داد، مرا متنبه ساخت، وجدانم را بیدار کرد، پلیدی گناه و زشتی اتلاف عمر در راه بیهودگی و بی بند و باری را برابم آشکار نمود و از تیرگی باطن نجاتم داد. در پی این دگرگونی روحی و تحول فکری بی درنگ برخاستم، گیلان شراب و بزم عیش و بساط گناه را ترک کردم، از رفقا جدا شدم و از جمع آنان گریختم. هر چه دوستان هم پیاله و رفیقان سفره ی انس دنبالم دویدند و خواستند مرا برگردانند اعتنائی نکردم تا ناچار مایوس شدند و از من دل بریدند. جمعه بود و روز عیادت، وقت توبه بود و هنگام ندامت. تصمیم گرفتم به مسجد بروم تا آن انقلاب درونی و بارقه های معنوی را با حال و هوای خانه ی خدا و فضای ملکوتی آن بیامیزم. از این رو راهی مرکز شهر شدم و به طرف مسجد جامع دمشق حرکت کردم. آن مسجد بزرگترین و عظیم ترین مسجد کشورهای اسلامی است که ولید بن عبد الملک بن مروان در سال ۸۷ یا ۸۸ هجری قمری بنای آن را آغاز کرد و به جامع اموی نیز شهرت دارد. وقتی وارد مسجد شدم دیدم شخصی که در کرسی خطابه قرار گرفته و برای مردم سخنرانی می کند. قدری جلوتر رفتم و به سخنانش گوش دادم، درباره ی حضرت مهدی علیه السلام صحبت می کرد و زمان [صفحه ۱۳۱] ظهورش را شرح می داد. خوب متوجه مطالب خطیب شدم و به آنچه پیرامون صاحب الزمان علیه السلام می گفت گوش جان سپردم و به گفته هایش دل دادم. حالت عجیبی به من دست داد. احساس کردم امام زمان را خیلی دوست دادم، یکباره مهرش در جانم ریخت و قلبم سرشار از محبت او گردید. آن روز گذشت، در پی آن سیر نفسانی و تحول روحی لهو و لعب را ترک کردم، دست از گناه برداشتم. گرد معصیت از صفحه ی دل زدودم و آرامش خاطر یافتم. اما سوز دیگری در درونم برپاگردید که پیوسته وجودم را تسخیر کرد و به سان شعله ی فروزنده ای جانم را مشتعل ساخت. آن سوز، سوز محبت بود. آن شعله، بارقه های امید و آتش عشق به وصال محبوب بود. مهر حضرت مهدی علیه السلام و عشق به دیدار او و امید به لقای آن مهر تابان و جلوه ی پرفروغ یزدان در ژرفای قلبم موج می زد. روز به روز علاقه و اشتیاقم بیشتر می شد و چنان شیفته ی وصال دلدار گردیدم که در تمام سجده هایم او را طلب می کردم و هرگز سجده ای نرفتم که از درگاه خداوند سبحان دیدار امام زمان را درخواست نکنم و لقایش را نجویم. [صفحه ۱۳۲] یک سال گذشت. در طول این دوازده ماه هرگز از یاد محبوبم غافل نماندم. همواره در پی او می گشتم، اشک فراق

می ریختم، در خلال دعاها و عبادت‌هایم توفیق دیدار او را از پروردگار می خواستم و هر بار که سجده می کردم به درگاه خدا می نالیدم و با تمام وجود تشرف به خدمت حضرتش را مسئلت می نمودم. روزها و شب‌ها بدین منوال سپری می گردید تا آنکه یک شب در جامع دمشق، نماز مغرب را به جا آوردم و مشغول نماز مستحبی شدم. بعد از فراغ به حال خود نشسته بودم که ناگهان احساس کردم دستی روی شانه ام قرار گرفت. تکانی خوردم و صورتم را برگرداندم، دیدم آقائی پشت سرم نشسته و دستش را بر شانه ام نهاده، بی مقدمه به من فرمود: فرزندم خدا دعایت را اجابت نمود چه می خواهی؟ برگشتم و لحظه ای به او خیره شدم، عمامه ای همانند عمامه ی مردم غیر عرب بر سر داشت و جامه ای گشاد و بلند از پشم شتر به روی لباس هایش در بر داشت. پرسیدم: شما کیستید؟ با لحن ملایم و آهنگ دلپذیری فرمود: من مهدی هستم. بی درنگ دست آن حضرت را بوسیدم و عرضه داشتم: همراه من به خانه ام تشریف بیاورید و منت نهاده با قدم مبارکتان سرای مرا منور سازید. آقا در کمال مهربانی و نهایت بزرگواری دعوت مرا پذیرفتند و [صفحه ۱۳۳] فرمودند: بله، خواهم آمد. سپس در خدمت مولی رهسپار منزل شدم. وقتی درون خانه تشریف آوردند دستور دادند: جائی را برایم اختصاص بده که تنها باشم و هیچکس غیر از خودت بدان راه نیابد. من اطاقی را مخصوص آن حضرت قرار دادم و خود نیز گوش به فرمانش کمر همت بستم تا هر چه گوید انجام دهم و جانم را از سرچشمه ی زلال هدایت و معارف روح پرور ولایتش سیراب سازم. حضرت بقیه الله علیه السلام یک هفته در خانه ام ماندند و به تعلیم و تربیت و ارشادم بذل عنایت نمودند. در مدت این هفت شبانه روز اذکار و اورادی به من آموختند و فرمودند: دعای خود را به تو یاد دادم که هر روز بخوانی و ان شاء الله بدان مداومت نمائی. آنگاه چنین توصیه کردند: یک روز را روزه می داری و یک روز را افطار می کنی، هر شب پانصد رکعت نماز می خوانی و به بستر استراحت نمی روی مگر خواب بر تو غلبه کند. من با شوق فراوان دستور العمل و برنامه ای را که حضرتش تعلیم نمودند پذیرفتم و به انجام آن پرداختم. هر شب پشت سر امام زمان علیه السلام می ایستادم و پانصد رکعت نماز بجا می آوردم، هرگز عبادت را ترک نمی کردم و به بستر نمی رفتم مگر وقتی که خواب بر من غالب می شد و بی اختیار خوابم می برد. بعد از یک هفته، امام اراده ی رفتن نمودند و به من فرمودند: حسن از [صفحه ۱۳۴] حالا به بعد با هیچکس رفاقت و همنشینی نکن، زیرا آنچه آموختی برای رستگاری و برنامه ی زندگی ات کافی است و به دیگری احتیاج نداری، هر مطلب و سخنی نزد هر که باشد، از آنچه در محضر ما به دست آوردی پائین تر است و از حقایق و معارفی که از ما به تو رسیده، کمتر است. بدین خاطر زیر بار منت هیچکس نرو و از احدی راه مجو که فایده ای ندارد و به حالت سودی نبخشد. عرضه داشتم: اطاعت می کنم گوش به فرمان شما هستم و آنچه را دستور دادید مو به مو انجام خواهم داد. آنگاه حضرت از منزل بیرون رفتند و من نیز پشت سر ایشان خارج شدم تا با امام زمانم خداحافظی کنم و آن بزرگوار را بدرقه نمایم. اما همین که در آستانه ی در قرار گرفتم مرا ننگه داشتند و فرمودند: از همین جا. من همان جا کنار در ایستادم. امام تشریف بردند و نگاه من بدرقه ی راهشان بود تا از نظرم ناپدید شدند. این ماجرا مربوط به شخصی است، که «حسن عراقی» نام داشت. او در زهد و معنویت به جائی رسید که هم ردیف بزرگان عصر خویش قرار گرفت و از جهت عبادت و معرفت و نیل به مقامات معنوی و [صفحه ۱۳۵] کمالات روحی نامور گردید. وی حدود یکصد و سی سال در این جهان زیست و سرانجام در مصر مدفون شد. عبدالوهاب شعرانی صاحب کتاب «یواقیت و جواهر» پس از گزارش این رویداد گوید: حسن عراقی که به سعادت ملاقات امام عصر علیه السلام نائل آمد گفت: من از حضرت مهدی علیه السلام پرسیدم: چند سال از عمر شما می گذرد؟ فرمودند: فرزندم اکنون ششصد و بیست سال از عمر من سپری شده است. سرگذشت حسن عراقی را دانشمندان شیعه و غیر شیعه نوشته اند، از جمله حدیث نگار بزرگ قرن سیزدهم مرحوم نوری طبرسی در دو کتاب ارزشمندش «کشف الاستار» و «النجم الثاقب» ثبت نموده است. داستان دگرگونی روحی و تشرف حسن عراقی به دیدار حضرت مهدی علیه السلام و هدایت شدنش به مذهب شیعه ی دوازده امامی و درجاتش در زهد و تقوی و مقامات معنوی، از جهات مختلفی آموزنده و عبرت انگیز و شایان توجه است. ولی آنچه ما را بر آن داشت که در آخرین بخش این

نوشتار به یادآوری آن پردازیم نکته‌ی مهمی است که خاطرنشان خواهیم ساخت. اما قبل از بیان آن نکته، نظر شما را به دو گزارش کوتاه جلب می‌کنیم. [صفحه ۱۳۶]

نخستین گزارش

روزی امام صادق علیه السلام به شاگردانش فرمود: گاهی شخصی را می‌یابی که در سخنوری چنان زبردست است که یک لام و واوی خطا نکند، او خطیب و گوینده‌ای ماهر و توانا می‌باشد که به فن بیان آشنا است و بسیار شیوا و زیبا سخن می‌گوید. ولی قلبش چنان تیره و تار است که از شب تاریک و ظلمانی سیاه تر می‌باشد. و گاهی بعکس، شخصی را می‌یابی که قدرت ندارد آنچه در فکرش می‌گذرد به زبان آورد و نهفته‌های دلش را بیان کند، اما قلبش چنان نورانی و تابناک است که به سان چراغ پرفروغی می‌درخشد و نورافشانی می‌کند.

گزارش دوم

از امام چهارم زین العابدین علیه السلام حکایت شده که فرمود: شایسته است هر انسانی دارای چهار بینائی باشد تا با دو چشم امور دین و دنیایش را ببیند و با دو چشم دیگر، شئون آخرتش را بنگرد. هر گاه خداوند خیر و سعادت بنده‌ای را خواسته باشد دو دیده‌ی قلبش را بگشاید تا جهان غیبت و سرای دیگرش را نظاره کند و هر گاه در مورد بنده‌ای غیر آن را خواهد قلبش را با همه‌ی تیرگی که در آن است واگذارد. [صفحه ۱۳۷] از این دو گزارش که در کتاب «اصول کافی» و «خصال صدوق» آمده و صدها آیه و حدیث دیگر که در قرآن و سنت بیان شده استفاده می‌شود که چشم سر غیر از دیده دل است و کوری ظاهر با کوردلی و نابینائی باطن متفاوت می‌باشد. چه بسیار مردمی که چشم سرشان باز است اما کور باطن و دل مرده‌اند و چه بسا افرادی که چشم ظاهر را از دست داده‌اند ولی بینش و بصیرت دارند و از حقایق معنوی باخبرند. به یک داستان عجیب و شگفت‌انگیز که در کتاب «اثبات الهداة» ثبت شده توجه کنید.

کوری که از همه بیناتر بود

ابوبصیر گوید: در خدمت امام پنجم حضرت باقر علیه السلام وارد مسجد شدم. مردم در رفت و آمد بودند. عده‌ای وارد می‌شدند و جمعی بیرون می‌رفتند. آن حضرت به من فرمودند: از مردم سوال کن که آیا مرا می‌بینند؟ من از هر که پرسیدم: آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟ در جواب می‌گفت: نه. در حالی که حضرت - در مسجد و چند قدمی او - ایستاده بودند. تا آنکه ابوهارون مکفوف وارد شد. وی نابینا بود و به ظاهر جائی را [صفحه ۱۳۸] نمی‌دید. امام فرمودند: از او پرس. من به ابوهارون که هر دو چشمش را از دست داده بود گفتم: آیا حضرت باقر علیه السلام را دیدی؟ وی پاسخ داد: مگر هم او نیست که ایستاده است؟ با تعجب پرسیدم: چگونه فهمیدی؟! چطور او را شناختی؟! گفتم: چگونه ندانم در حالی که آن حضرت نوری درخشنده و تابان است. گرچه ابوهارون از نظر ظاهری کور بود ولی در اثر روشندلی، فروغ امامت و نور ولایت را حس کرد. بعکس مردمی که دیده‌ی ظاهر داشتند، اما چون چشم باطن و بصیرتشان کور بود، وجود امام و پرتو او را ندیدند و با آنکه حضرتش در چند قدمی آنها قرار داشت وی را نشناختند.

نکته مهم

نکته‌ی مهم و شایان توجه این است که بدانیم بیماری‌های روحی از امراض جسمی بسی خطرناک تر است و کور باطنی و تیره

دلی به مراتب از نایبانی ظاهری بدتر است. بنابراین سزاوار است چنانکه در مورد ناراحتی های دنیوی و بیماریهای جسمانی به امام زمان علیه السلام متوسل می شویم و به [صفحه ۱۳۹] وسیله ی او از خدا شفا می طلبیم، در امور معنوی و انحراف های اخلاقی و مفسد اعتقادی نیز از حضرتش استمداد کنیم و از وی بخواهیم تا ما را تربیت نماید و در جهت تزکیه و تقوی قرار دهد و از کوردلی نجاتمان بخشد. بسیاری از مردم لال نیستند و کور نمی باشند، خیلی هم خوب صحبت می کنند و تیز می بینند، خوش زبان و قوی چشم و باریک نگرند، اما دچار قساوت قلب و گرفتار سیئات اخلاقی هستند. حسود و حریص و بدبین و دزد و حيله گر و دورو و دروغگویند. دین به دنیا می فروشند و وجدان و شرافت خود را در گورستان شهوت و شکم دفن می کنند و برای پول و مقام به چاپلوسی و حق کشی و تهمت می پردازند. بدبختی و شقاوت اینان چنان شدید و وحشتناک است که با رنج لالی و کوری ظاهری قابل مقایسه نیست. بنابراین اگر آن بانو که حکایتش گذشت از درد کوری نالید و به امام عصر علیه السلام توسل جست و شفا یافت، اگر آن خادم حضرت رضا علیه السلام به جمکران مشرف شد و شفا گرفت، صد چندان باید مردمی که گرفتار حسد و تکبر و غیبت و دروغ و بی نمازی و نگاه به نامحرم و سایر گناهان هستند و کوردل و قسی القلب گردیده اند، به درگاه خدا روی آورند و از پیشگاه امام زمان علیه السلام درخواست نمایند و صمیمانه متوسل شوند که از تیرگی صفات ناستوده و شهوات ناروا نجاتشان بخشد و به نور ایمان و فروغ پاکدلی و کمالات [صفحه ۱۴۰] روحی نائلشان گرداند. اکنون چند هشدار تکان دهنده از وحی قرآن و سنت درباره ی خطر بزرگ بیماری های اخلاقی و کور دلی یادآور می شویم. خداوند در آیه ی چهل و ششم سوره ی حج فرموده است: «أفلم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الثی فی الصدور». آیا در زمین نگشتند تا دلهایی خردمند یا گوش هایی شنوا داشته باشند؟ زیرا دیدگان کور نگردند اما دلهایی که درون سینه ها است نایبنا شوند. در آیه ی هفتاد و دوم سوره ی اسراء فرموده است: «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا». هر که در این (دنیا) نایبنا (و کوردل) باشد، او در جهان آخرت کورتر و گمراه تر است. در آیه ی پنجاهم سوره ی انعام فرموده است: «هل یستوی الاعمی و البصیر أفلا تتفکرون». آیا کور و بینا یکسان است؟ آیا نمی اندیشید؟ در تفسیر «کنز الدقائق» کوری به جهل و نادانی و گمراهی معنی شده و بینایی به دانش و بینش و هدایت تفسیر گردیده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمودند: [صفحه ۱۴۱] «کورتترین کوری ها گمراهی بعد از هدایت است و بدترین نایبانی ها کوری و نایبانی دل می باشد.» «وقتی خداوند خیر و سعادت بنده ای را بخواهد دو دیده ی باطنش را بگشاید تا جهان غیب و ملکوت را بنگرد». حضرت علی علیه السلام می فرمودند: «نگاه چشم و دیدار ظاهر سود نبخشد هر گاه بصیر و دیده ی دل کور باشد». «کس که بصیرت و بینایی باطن نداشته باشد، دانش و بینش ندارد». «کوری ظاهری و از دست دادن چشم سر، از کوردلی و نایبانی قلب بهتر است». «چشم نداشتن آسان تر و سهل تر است از بینایی دل نداشتن». «بیناترین مردم کسی است که عیب های خویش را بنگرد و از گناهانش دست بردارد». امام پنجم حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «کوری حقیقی کوری قلب و نایبانی باطن است (چنانکه خداوند در قرآن فرموده): دیدگان و چشم ها کور نباشند، اما دلهایی که درون سینه ها است نایبنا گردند. [صفحه ۱۴۲] امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر که دچار جهل و نابخردی گردید، منحرف شد و به بیراهه رفت و هر که چشم دل گشود و خردمند گردید، هدایت یافت. چنانکه خداوند می فرماید: «دیده ها کور نباشند بلکه قلب های درون سینه ها نایبنا گردند.» چگونه کسی که نمی بیند (و چشم باطنش کور است) راه یابد و هدایت پذیرد؟! و چگونه کسی که بيمش نداده اند (و از عذاب الهی بیمناک و ترسان نشده) بینایی یابد و بصیرت پیدا کند؟!». امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «یقین بدان هر که از زندگی این دنیا کور خارج شود در سرای دیگر نیز نایبنا خواهد بود و از کور، گمراه تر است. مراد از این کوری، نایبانی چشم ها نیست بلکه کوری دلها درون سینه ها است و همین سخن خداوند می باشد که در آیه ی محکم کتابش درباره ی شخص ظالم فرموده است: «روز قیامت او را کور به محشر آوریم، آنگاه (آن ستمگر) گوید: پروردگارا چرا مرا نایبنا محشر نمودی با آنکه چشم داشتم؟!» خداوند

می فرماید: «چنانکه آیات و نشانه های ما به تو رسید، اما تو آنها را وانهادی و فراموش کردی، امروز خودت وانهاده شده و فراموش گشتی.» کدام آیه و نشانه از حجت خدا بر خلقش و امین الهی در شهرهایش و گواه ربوبی بر بندگانش برتر و با عظمت تر است؟!». [صفحه ۱۴۳]

درمان روح

از مجموع این آیات و اخبار که از «تفسیر نور الثقلین» و «غرر الحکم» و «روح هستی» نقل شده و سایر تعالیم مکتب وحی که در مدارک روایی ثبت گردیده استفاده می شود که آلودگی به گناهان و سینات اخلاقی به مراتب از بیماریهای جسمی و امراض بدنی دشوارتر و مصیبت بارتر می باشد، کوردلی و قساوت قلب، از لال شدن و نابینائی چشم سر خطرناک تر و بدتر است و خلاصه زشتی سیرت و پلیدی باطنی قطعاً از زشتی صورت و آلودگی های ظاهری، بیشتر مایه ی بدبختی و تیره روزی است. چنانکه مردم از کثافت های جسمی می گریزند و از زشتی چهره و صورت ناراحتند و رنج می برند و در صدد معالجه برآمده، خوش دارند صورتی زیبا و بدنی سالم و شاداب داشته باشند، نیز باید صد چندان بکوشند تا روح خود را درمان کنند، بیماریهای اخلاقی و انحرافهای اعتقادی را ریشه کن نمایند، از گناهان که باعث دل مردگی و افسردگی است و نور هدایت و مشعل خرد را در جان بشر خاموش می سازند فاصله بگیرند و سیرتی نیکو و باطنی آراسته به صفات ارزشمند انسانی به دست آورند. صورت زشت و چهره ی نازیبا گاهی چنان رنج آور و تاسف بار است که آدمی را تا مرز دیوانگی پیش می برد، اعصاب و روانش را فرسوده می سازد و به انجام کارهای جنون آمیز وادارش می نماید. خبری که [صفحه ۱۴۴] اکنون می خوانید به گزارش کتاب «اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی» در روزنامه ی کیهان شماره ی ۹۷۸۳ چاپ گردیده است.

ماجرای دختری نوزده ساله

«سه سال پیش یک دختر نوزده ساله با صورتی زشت و بدترکیب که بچه های کوچک با وحشت از او می گریختند با آجر به شیشه ی یک بانک زد و منتظر ماند تا مامور پلیس سر برسد و او را توقیف کند. حالا پس از گذشت سه سال به خاطر درایت یک قاضی و مهارت جراحان دانشگاه «ویرجینیا» این زن زشت، در آستانه ی شروع یک زندگی جدید قرار گرفته است. قاضی وقتی به سابقه ی او مراجعه کرد و متوجه شد که چندین بار خسارت مالی وارد کرده ولی هرگز به انسانی آسیب نرسانده است پی برد که این واکنشها فریاد دیوانه وار چاره جوئی و کمک خواهی زنی است که به خاطر نقص های جسمی مادرزادی همواره مورد تمسخر و آزار دیگران بوده و کمتر کسی به او توجه کرده است. قاضی به جرم خلاف کاری درجه ی دو، زن را به دو سال زندگی در مرکز مداوای زنان محکوم کرد و او را به اداره ی خدمات بهداشتی و اجتماعی که کمکهای داروئی، جراحی و روانپزشکی در اختیار زنان قرار می دهد هدایت کرد. معالجه ی جسمانی او بسیار دشوار بود. سرش کج و ناقص بود، بینی [صفحه ۱۴۵] نداشت و چشمهایش لوچ بود، به این دلیل در فروردین ماه آن سال زن جوان را برای عمل جراحی به دانشگاه «ویرجینیا» بردند. عملهای خطرناک شامل جابجا کردن مغز برای شکل دادن و درست کردن وضع ظاهری سرش و دستکاری کردن اعصاب ظریف و حساس بینائی بود. گروه جراحان دانشگاه، شانزده ساعت روی او کار کردند، برایش بینی درست کردند (قسمتی از استخوان دنده و پوست بدن را به این منظور به کار گرفتند) و چشم راستش را جابجا کردند. این دختر گفت: حاضر بودم بمیرم تا چهره ی بهتری داشته باشم، گرچه چند عمل جراحی دیگر هم روی من انجام خواهد شد ولی این موضوع مرا نگران نمی کند زیرا عملها باعث می شود که ظاهر بهتری پیدا کنم و این همه آن چیزی است که من می خواهم. او که از نظر هوش تقریباً عادی است به خاطر حساسیت در برابر حرفهای بیرحمانه ی نیشدار مردم، ناچار پنج کلاس اول ابتدائی را در خانه خواند و وقتی به مدرسه رفت زندگیش به صورت

یک کابوس واقعی درآمده، می گوید: سرانجام با همه چیز درافتادم، خلافاکاربهای من به این علت بود که به وضع یاس آور، خشمگین، رنجیده خاطر و دل شکسته درآمده بودم، می کوشیدم از هر راهی که شده توجه کسی را جلب کنم و آنقدر ناراحت بودم که نمی دانستم چه کنم. در حال حاضر عمل جراحی تغییر فراوانی در زندگی او ایجاد کرده و عقده های درونی اش را یکی پس از دیگری گشوده است. [صفحه ۱۴۶] می گوید: حالا- معنی شادی و زندگی را می فهمم و از اینکه بچه ها دیگر از من نمی ترسند و پنهان نمی شوند بسیار خوشحالم».

زیبایی صورت و جمال سیرت

مردم دانا و بیدار دل اگر گاهی دچار فساد اخلاق و صفات ناپسند گردند و روحشان به کثافت گناه آلوده شود، بیش از ناراحتی و رنج آن دختر زشت صورت، از باطن کریه و دل عصیان زده ی خود متاثر می گردند و اندوهناک می شوند. از این رو در پی علاج برمی آیند. اشک ندامت می بارند، توبه می کنند و به پیشگاه خداوند و درگاه مقربانش عذر جهالت و تقصیر خواسته، پوزش می طلبند، به امام زمان علیه السلام متوسل می شوند و پذیرش توبه و شفای امراض روحی را مسئلت می جویند. چنانکه همگان می کوشند تا چهره ای زیبا، ظاهری آراسته، اندامی موزون و قیافه ای جذاب و دلربا داشته باشند، نیز باید سعی کنند باطنی پاک، قلبی تابناک، دلی بینا، فکری سالم و روحی با صفا پیدا کنند تا در دو جهان، رستگار و خوشبخت گردند. زیبایی ظاهر و صورت، وابسته به پاکیزگی و شکل بدن و صفات جسمانی است. اما زیبایی روح و آراستگی دل مربوط به خصال نفسانی و خلق و خوی درونی است. کسی که بخیل و حسود و دروغگو و بی نماز و مردم آزار باشد، گرفتار شهوات ناروا و خشم نابجا [صفحه ۱۴۷] گردد، چشمش را از نگاه به نامحرمان و لذات شیطانی پر کند، ربا و رشوه بگیرد و سرمایه ی شرافت و دیانتش را با کالای دنیا معامله نماید، سیرتی پلید و باطنی زشت و قلبی تیره دارد، گرچه به ظاهر خوش اندام و زیبا رخ باشند. در کتاب «غرر الحکم» از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «الجمال الظاهر حسن الصورة، الجمال الباطن حسن السریرة». زیبایی ظاهر خوش صورتی است. زیبایی درون خوش سیرتی است. یعنی: مایه ی زیبا رویی، چشمان جذاب و بینی قلمی و لبهای غنچه ای و رخسار گلگون و ابروان کشیده و خوش ترکیبی اندام است، ولی مایه ی زیبایی روح، صفات پسندیده و عقاید صحیح و اشتغال به عبادت و بندگی خداوند است. بنابراین رمز رستگاری ابدی و خوشبختی حقیقی، نجات از پلیدی باطن و کوردلی است و سزاوار است آدمی برای موفقیت در این مرحله که بس دشوار و خطرناک است، دست نیاز به درگاه ذات بی نیاز برآورد، حجت خدا را در پیشگاه الهی واسطه قرار دهد و به امام عصر علیه السلام توسل جوید تا تقصیرش را ببخشاید، توبه اش را بپذیرد، به انجام نیکی ها و راستی ها توفیقش دهد، از ناپاکی ها و تیره دلی ها رهاش سازد و خلاصه بیماری های اخلاقی او را درمان [صفحه ۱۴۸] نموده، به قله ی انسانیت و سعادت رهنمونش گردد. چنانکه حسن عراقی را مدد نمود و به وارستگی ها ارشاد فرمود. البته ما باید بجوئیم و بخواهیم و توسل نمائیم، تا او نگاهی کند و شفا بخشد و فیض رساند. ما باید دعا کنیم و زاری نمائیم و تشنه ی معارف گردیم، تا او نظری کند و جلوه ای نماید و از معارف ربانی سیرابمان سازد. در این زمینه مطلبی از فقیه نامی و مرجع عالیقدر شیعی حضرت آیه الله وحید خراسانی یادآور می شویم.

از دل سنگ تا منبع نور

سخنی استوار و حکیمانه و بیانی عمیق و سازنده از آن استاد بزرگ در این راستا چنین است: «مسئله درسی نیست. تحصیلی نیست. راه، غیر از این است. شیشه ای که در دل سنگ است، هر چه بر آن بخوانی که چگونه می شود لامپ شد، چه جور می شد به برق متصل شد، چه طور می شود روشن شد. اثری ندارد. بحث، فکری نیست. این «کفایة الاصول» نیست. این «نهایة الدرایة» نیست. این

«جواهر الکلام» نیست که نزد استاد بنشیننی و درسش را بخوانی. راه، راه دیگری است. راه این است: آن شیشه ای که در دل سنگ نهفته، نخست باید از دل سنگ بیرون بیاید. باید در کوره ذوب شود. بعد که آب شد، جدا [صفحه ۱۴۹] بشود. وقتی جدا شد، نفس شیشه گردد در آن دمیده شود. تا دم شیشه گر به آن نخورد، ساخته نمی شود. باید پف شیشه گر به آن برسد تا لامپ شود. سپس باید دستی بیاید و آن لامپ را به برق متصل کند تا کار به سامان رسد و شیشه مبدل به منبع نور گردد و روشن شود. اما برق عالم غیب و نور خدا: «الله نور السموات و الأرض مثل نوره کمشکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجاجه کأنها کوكب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضی ء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شیء علیم». [۱]. «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین». [۲]. من و تو به سان شیشه ایم که در دل سنگ نهفته ایم. این کارخانه ی برق خدا است. باید نخست از دل سنگ خارج شویم. باید ابتدا حرارتی به ما بخورد و ذوب شویم. بعد که آب شدیم از سنگ جدا [صفحه ۱۵۰] شویم. بعد نفس شیشه گر می رسد. آن شیشه گر این لامپ وجود آدمی و گوهر انسانی، حضرت حجه بن الحسن علیه السلام است. او است که باید بدمد تا روح، زنده شود. غیر از او همه غلط است. وقتی چنان شد که از دل سنگ بیرون آمدیم، نوبت به او می رسد. اول باید ما این کار را انجام دهیم و به او توسل پیدا کنیم، بعد هیچ جا لازم نیست برویم. نه به شرق و نه به غرب، او همه جا هست. فقط شیشه ی دلت را از درون سنگ درآور، وقتی بیرون آمد، او می دمد، خودش هم به برق ملکوت متصل می نماید، متصل که شد، کار به سامان می رسد. راه این است.» سپس درباره ی نافله ی شب توصیه نمودند و آن را نخستین قدم شروع این راه در جهت ذوب شدن و ترکیه ی نفس دانستند و با استناد به آیات سوره ی مبارکه ی «مزل» پیرامون اهمیت نافله ی شب فرمودند: «کلید، اینجا است. همه از امشب تصمیم بگیرید، قم اللیل، هر چه هست آن وقت است، به هر قیمتی هست از دست ندهید. این برهانی است که آخر برهان است. اول سوره خطاب به شخص پیغمبر است. قم اللیل (شب را به پای خیز) دنبالش می فرماید: و رتل القرآن ترتیلا. این همه تاکید به نماز شب حساب دارد، رازی دارد، سری دارد، راه خدا را باید از خود خدا یاد گرفت و از معلمینی که او معین کرده است. چون پیغمبر خاتم است، او یک حساب خصوصی دارد. بعد [صفحه ۱۵۱] نوبت می رسد به حساب عمومی، آخر سوره برای همه است.» این مطالب قسمتی از بیانات ایشان بود که در مسجد اعظم قم در مجلس درس ایراد نمودند. معظم له در روز چهاردهم شعبان ۱۴۰۵ هجری قمری نیز در مسجد سلمان قم پس از درس، مطالبی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام و توسل و توجه به آن حضرت بیان داشتند که فزاهایی از آن چنین است: «قسم خوردن به اسماء جلالیه، خیلی خطر دارد و اهم اسماء جلالیه، اسم «عزت» است. شیطان گفت: به عزت تو قسم تمام آنها را گمراه خواهم کرد، «الا عبادک منهم المخلصین» مگر بندگانت که خالص شده اند. کیست که بتواند ادعا کند و بگوید من از عبادالله مخلصین هستم؟ تنها راه نجاتی که هست توسل به کسانی است که نزد خدا آبرومندند و عالیترین شخصیت آبرومند در درگاه الهی در عصر ما که آن بزرگوار منحصر به فرد است و ثانی ندارد، حضرت ولی عصر علیه السلام است و مزیت ایشان این است که ناسخ تمام «ما مضی» است و برای «ما بعد» و «من بعد»، جائی باقی نگذاشته است و به او ختم می شود. خلاصه دفتر کمال انسانیت به این اسم مقدس مهر زده شده است. بنابراین اگر ما بخواهیم نتیجه ای بگیریم، غیر از اینکه به اسم آن [صفحه ۱۵۲] حضرت توسلی بجوئیم، راه دیگری نداریم. شاید از اینجا اثری پیدا شود و الا همه باید از این علم ها و عمل ها مایوس باشیم که اگر مایوس نباشیم، اول بدبختی است. البته باید کار کنید، یعنی آخرین درجه ی جهاد علمی و عملی را انجام دهید. اما به اینها اعتمادی نداشته باشید، مگر از سوی آن حضرت، نفسی دمیده شود. آیا درس خوانده ایم که عالم شویم و نظر در همین جا ماند یا به این انگیزه درس خوانده ایم که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد؟ به این مرتبه رسیدن که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد، خیلی دشوار است. زیرا معنایش این است که من درس می خوانم چون خدا دوست دارد و تمام مناط، دوستی او است. بدین جهت اگر امروز دوستی او در بدترین شغل باشد، باید چنان باشم که از تمام این مشاغل دست بردارم و به آن پردازم. آیا چنین شده ام؟! این

است که از خطر گذشتن خیلی مشکل است. هر روز صبح و شب توسلی به امام عصر علیه السلام داشته باشید تا از آن حضرت کمکی برسد و نظری شود، به این گدائی صبح و شب در خانه ی حجه بن الحسن علیه السلام امید داشته باشید، از آنجا است که امید می آید، این علم ها هم بالاخره رنگی می گیرد، این درس ها هم آخر زنده می شود و این عمل ها هم ارزش پیدا می کند». [صفحه ۱۵۳] پاورقی [۱] خدا نور آسمان ها و زمین است، مثل نور همانند قندیلی است که چراغی در آن است آن چراغ در بلوری است، آن بلور مانند ستاره ای درخشان است که از درخت خجسته ی زیتونی افروخته شود، نه شرقی و نه غربی، روغنش تابناک گردد هر چند آتش بدان نرسد. فروغی است بر فروغی، خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت کند و خدا برای مردم مثل ها بزند و خدا به هر چیزی دانا است. (سوره ی نور، آیه ی ۳۵). [۲] از خدا نوری برایتان آمد و کتابی آشکار. (سوره ی مائده، آیه ی ۱۵).

آخرین قصه

یک نمونه از کسانی که در راه کسب معارف آسمانی و تزکیه ی نفس و نیل به کمالات روحی، مورد لطف کریمانه و راهنمایی و دستگیری حضرت حجت علیه السلام قرار گرفتند، آیه الله، مرحوم میرزا محمد مهدی اصفهانی است. وی پس از روگرداندن از بافته های بشری در قالب مسلک های عرفانی و فلسفی، به امام عصر علیه السلام متوسل گردید و از آن حضرت، شفای دل و نور باطن طلبید. در نتیجه ی این توسل و راه جوئی، مورد عنایت آن بزرگوار واقع شد و درهای معارف ربانی و حقایق معنوی به قلبش گشوده شد. چه آنکه هر گمشده ی راه جوئی که در جستجوی معارف اصیل و حقایق نورانی، سرگردان بماند و به امام زمان علیه السلام تمسک جوید و از او استمداد نماید و راه حقیقت طلب کند، به سرچشمه ی زلال علوم اهلیت علیهم السلام هدایت می شود و از گمراهی ها و افکار فریبنده ی بشری که به عنوان تصوف و فلسفه و عرفان عرضه شده نجات می یابد و از چشمه سار ملکوتی قرآن و عترت، سیراب می گردد. سرگذشت این پاک مرد راه جسته و به امام زمان پیوسته، در کتاب «فرازهایی از تجلیات امام عصر علیه السلام» چنین آمده است: «عالم ربانی و فقیه بزرگوار محمد مهدی بن اسمعیل اصفهانی غروی از مشاهیر علمای عظام و مریبان روحانی مشهد مقدس بوده اند. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان طی نموده و سپس به [صفحه ۱۵۴] عتبات عالیات مشرف می شوند و در آنجا به راهنمایی و توصیه ی مرحوم حاج آقا رحیم ارباب تحت سرپرستی علمی و روحانی مرحوم آیه الله العظمی سید اسمعیل صدر قرار می گیرند. در آنجا علاوه بر تحصیلات فقه و اصول با مبانی معنوی و عوالم روحانی آن بزرگوار آشنا شده و از معنویات و اخلاقیات و سیر و سلوک های شرعی ایشان بهره ها برمی گیرند. پس از آن به نجف اشرف آمده در درس آخوند ملا کاظم خراسانی شرکت نموده و در ضمن اشتغال به تحصیل فقه و اصول با مرحوم آیه الله آقا سید احمد کربلانی و مرحوم آقا شیخ محمد بهاری که دو شاگرد ممتاز مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده اند همنشینی و دوستی کامل پیدا نموده و در وادی سیر شرعی روحانی و سلوک ایمانی این جمع وارد شده و کم کم مدارجی را طی می کند. سپس به خدمت آیه الله العظمی نائینی آمده مشغول تحصیل فقه و اصول سامره و شیخ می شود و کلیه مطالب شیخ انصاری را که مرحوم آیه الله العظمی میرزا حسن شیرازی تنظیم و تهذیب نموده بودند و به توسط سید استاد محمد فشارکی به میرزای نائینی واصل شده بود، تمامی آنها را در مدت چهار پنج سال به معیت مرحوم آیه الله سید جمال گلپایگانی و بعضی دیگر از محصلین آن تاریخ در خدمت مرحوم میرزای نائینی ثبت و ضبط نموده و در نتیجه به همه ی مبانی فقهی و اصولی سامره ای ها و نجفی ها احاطه ی کامل حاصل فرموده [صفحه ۱۵۵] و در عین حال مراحل سیر نفسی را هم به پایه ی تجرید و خلع بدن رسانیده و از اقیانوس معارف صاحب علم جمعی توشه ها برمی گیرد. پس از آنکه خدمت به حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف می شوند و از معارف الهی سیراب می گردند حدود سال ۱۳۴۵ هجری قمری به مجاورت مشهد مقدس آمده و به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب و مدرسین حوزه ی مشهد می پردازند و پیوند

ولایت بسیاری از اهل علم را با شجره ی ملکوتی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مستحکم نموده آنان را به ثمرات ولایت بارور می نمایند تا اینکه به سال ۱۳۶۵ هجری قمری به دعای خویش به استقبال لقای الهی شتافته و ندای غیبی را لیک می گویند و از دنیا رحلت می فرمایند. مرقد شریفشان در وسط دارالضیافه ی آستانه ی مبارکه ی رضویه می باشد. بسیاری از دانشمندان شیعه که امروزه نگهبانان مرزهای تشیع اند، در محضر آن بزرگوار درس ها گرفته و پندها آموخته اند. این تب و تاب که امروزه در زاد روز امام عصر علیه السلام می بینیم، گوشه ای از شراره های محبتی است که ایشان به پیشگاه امام عصر علیه السلام می ورزیده و اینک جلوه هائی از آن آشکار گشته است. آن بزرگوار در آن هنگامی که به تحصیل مشغول بوده و سینه ی خویش را از علوم اسلامی می انباشته در برخورد با روشها و مشربهای گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و مشربهای عرفانی به حیرت و نوسان کشیده می شود و اضطراب عجیبی بر روحش سایه می افکند. [صفحه ۱۵۶] پریشانی و آزرده گی حاصل از بلا تکلیفی، انقلابی فکری در او ایجاد می کند که نمی داند چه بکند و به کجا برود و به کدام سیر از سیرهای علمی و معنوی آن زمان رو کند؟! سرانجام برای نجات از این دغدغه ی خاطر به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل می شود و چاره مشکل را از آن حضرت می طلبد. حضرتش نیز تفضل می کنند و در کنار قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شده بر او تجلی می فرمایند و راه را به او می نمایانند. او که در آنجا با قلبی شکسته و دیده ای گریان دیدار را آرزو می نمود سرانجام به مقصود خود نائل می آید و شرفیاب محضر پرفیض می شود و درمان درد خویش را می یابد. بدینگونه که وقتی در بیداری به خدمت حضرت می رسد، بر سینه ی آن حضرت نواری را به رنگ سبز به عرض ۲۰ سانت و به طول قریب ۶۰ سانت می بیند که عبارتی به رنگ سپید، به گونه ی نور بر آن چنین نقش شده است: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساوق لانکارنا و قد اقامنی الله و انا حجه بن الحسن». (که کلمه ی حجه بن الحسن قدری درهم و به شکل امضاء نقش یافته بود). یعنی: جستجوی معارف جز از راه ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مثل انکار نمودن ما است و خداوند، امروز مرا برپا داشته و من حجت خدا، پسر حضرت عسکری علیه السلام هستم. [صفحه ۱۵۷] و بعد از آن، حضرت غائب می شوند. این پیام گهربار حضرتش، مرهمی بر قلب سوزان او می گردد و راه حق، روشن و آشکار برایش نموده شده و به دنبال این توسل و عنایت، مرحوم میرزا به چشمه ی جوشانی از معارف الهی و شخصیتی فرزانه هدایت می شود که نامش را هرگز نبرد و از او تنها به «صاحب علم جمعی» تعبیر نمود. درس گهربار امام، مشعل و چراغ راه زندگی او می گردد که خلاصه اگر ما را قبول دارید باید معارف را از ما بگیرید و در همه ی زمینه ها یعنی خداشناسی و نفس شناسی و روح شناسی و آخرت شناسی و بلکه آفاق شناسی از ما تبعیت کنید. بعدها به منظور زنده نمودن معارف اهل البیت، عازم ایران می شود و درس هائی را که آمیزه ای از قرآن و علوم عترت بود، برای دانشوران مطرح می فرماید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری

شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه

می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

